صفحة مفقودة

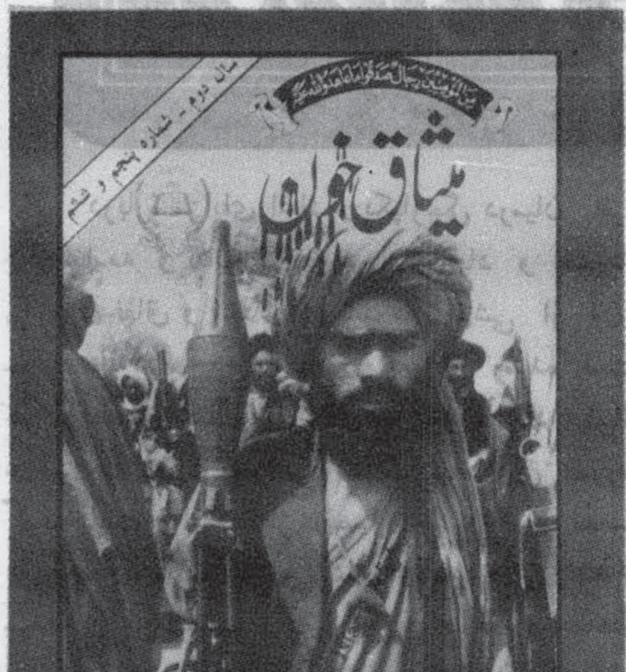
صفحة مفقودة

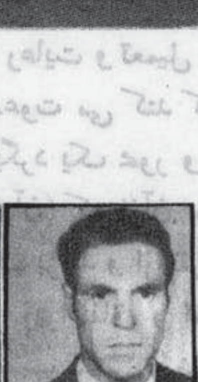
میثاق خون

سال دوّم | شمارۀ مسلسل ۱۷ و ۱۸ | برج حمل و ثور | سال ۱۳۶۰ ه، ش.

مطالب این شماره

۱ـ سخن ماه
۲ـ مجاهد ته خطاب
۳ـ همسنگران پیام عصر اسلام
۴ـ از سوسیالیزم تا کمونیزم
۵ـ انقلاب در انقلاب
۶ـ د خدای په لارکی جهاد کول ...
۷ـ جنایات کمونیزم در طول ...
۸ـ در هم شکستگی معنویات ...
۹ـ د و پر کتوب خاطره
۱۰ـ سیری در عقاید اسلامی
۱۱ـ اتحاد ته اړتیا
۱۲ـ نواهای شورانگیز انقلاب
۱۳ـ ارتفاعات جولان از ...
۱۴ـ یا شهادت یا ظفر
۱۵ـ اسلام مبارزه کوی
۱۶ـ سفارش بزنان
۱۷ـ فقر زدائی و ایجاد ...
۱۸ـ انسان په اسلامی نړی ...
۱۹ـ قسم نامه ملت مجاهد ...
۲۰ـ بخون تشنه گان سنگر ...
۲۱ـ در سنگرگاه های خونین ...
۲۲ـ دعا




سخن ماه

بسم الله الرحمن الرحیم

اتحاد واقعی و نحوهٔ پاسداری از آن

دربارهٔ مزایای اتحاد و یکپارچگی درمیان افراد یک جامعه و نتائج مرتبه بر این اتحاد و همچنان راجع به نفاق و اختلاف و ضررهای ناشی از آن، سخن ها گفته شده و مطالبی بعرض رسیده است. در شماره های مختلف این مجله، پیرامون اتحاد، فوائد و ضرورت آن از جوانب مختلف بحث هائی صورت گرفته است و اینک از تفصیل مشروح و مفصل درین مورد صرف نظر می نمائیم و تنها لازم بتذکر میدانیم که: وحدت و یکپارچگی و همرنگی و هماهنگی یک ملت در حیات اجتماعی ضامن بقای آن ملت بوده و برعکس اختلاف و نفاق و تشتت و پراگندگی، عامل مهم انحطاط و زوال ملت ها بشمار می آید. اتحاد و فشردگی، ضرورت قابل تذکری است که قرآن کریم مسلمانان را به رعایت و تعمیل آن اکیداً فرا میخواند و از مسلمانها دعوت می کند که همه بدون امتیاز رنگ و بو، بگرد یک محور واحد جمع شوند و به قانون الهی (قرآن) که ازآن به حبل متین خدا تعبیر شده است، چنگ بزنند و از تفرقه و چند پارچگی جداً اجتناب ورزند. زیرا نفاق و تفرقه از مظاهر آشکار شرک بوده و سبب سستی و ضعف و در نهایت باعث سقوط و زوال امت اسلامی در قهقرای ذلت و بدبختی می گردد. جائی که خداوند میفرماید: "واعتصموا بحبل الله جمیعاً و لا تفرقوا، واذکروا نعمة الله علیکم اذ کنتم اعداءً فالف بین قلوبکم فاصبحتم بنعمته اخوانا، و کنتم علی شفا حفرة من النار فانقذکم منها..."

باتوجه به مفهوم آیت فوق واضح می گردد که: اتحاد نعمت بزرگ خداوندی بوده و از مقتضای ایمان راسخ به خدا سرچشمه می گیرد و نفاق و تفرقه، ناشی از ضعف ایمان و عدم تمسک به قانون خدا (ج) و رعایت نکردن و گردن ننهادن و منقاد نبودن در برابر حکم خدا نشأت می کند.

با یک نگاه در سیر تاریخی جوامع بشری نیز به این نکته بر میخوریم که در هر جامعه ایکه روحیهٔ وحدت و اخوت و برادری سست و متزلزل بوده ظلم و ستم (تحت هر عنوان و قالبی که باشد) و انانیت و خود برتربینی ها بر فکر و اندیشه و حیات عملی انسانها سایه افگنده و حکمرانده است و هوی و هوس ها معیار تشخیص حق و باطل قرار گرفته اند، رفته رفته شگاف عمیق و غیر قابل التیام

درمیان افراد آن جامعه مبتنی بر افراط و تفریط عرض اندام کرده و حیات آن جامعه و بقای آن را تهدید بخطر نابودی و زوال ساخته است و سرانجام هم اگر چنین ملتی و جامعه ای برای نجات خود ، از انهدام و سقوط در منجلاب ذلت و نابودی قبل از فوت وقت و فرصت داخل اقدامات جدی نشده و برای تداوی و علاج سرطان نفاق و اختلاف دست بکار نگردیده اند خواهی نخواهی در سراشیب نکبت و ذلت با زبونحالی و شرمساری سقوط کرده اند که قرآن کریم در موارد متعدد از ماجرای ایشان یاد آور گردیده و برای پند و عبرت خداوندان بصیرت و عقل، سرنوشت شوم این گروه را متذکر گردیده است.
اختلاف و تفرق یکی از عوامل اساسی وعمدهٔ شکست و ناکامی و ذلت و عقب افتادگی مسلمین در طول تاریخ بوده است.

زمانیکه مسلمان ها با وحدت کلمه و با هماهنگی همه جانبه فقط بخاطر کسب رضای پروردگار زندگی می کردند و محبت و دوستی و ارتباط و علائق فیمابین شان مبتنی بر دساتیر والای اسلامی بود ، هیچ گزندی ، تهدید شان نمی کرد و بلکه سر افراز و کامگار می- زیستند و اعتلاء و قدرت ونیرو مندی از آن مسلمانها بود و این نعمت عظیم بدون شک از پیروی و اطاعت و انقیاد مسلمین در برابر فرمان پروردگار و عیار ساختن مناسبات زندگی و روابط و امور فامیلی و اجتماعی شان مطابق هدایات قرآن کریم و سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم نصیب او شان گردیده بود و اعتلاء و ترقی و پیشرفت شان نیز از همینجا منشاء می گرفت (ولا تهنوا ، ولا تحزنوا و انتم الاعلون ، ان کنتم مؤمنین).

ولی زمانی که : ارتباط و علائق مسلمان ها با قرآن و سنت به سستی گرائید ، دنیا پرستی ، جاه- طلبی ، آز و حرص و هوا و هوس زمام اختیار ایشان را بدست گرفت ، آهسته آهسته عوامل انحطاط و زبونحالی درمیان شان رخنه کرد. از آن زمان به بعد شیرازهٔ آرامش و رفاه ، پیشرفت و ترقی شان از هم گسست و تا امروزهم نتوانسته اند زنجیر استکبار و زورگویان را از دست و پای خویش بدور افگنند ضربات تازیانهٔ بی‌جور و غارت را از دوش و گردهٔ خویش دفع نمایند چون آن عامل اصلی نجات و سعادت و آزادی را که چنگ زدن به قانون متین خدا است ، از دست داده اند و یقیناً تا دوباره در نفس های خود تغییر و دگرگونی ایجاد نکنند و با یک جهش انقلابی و با یک تکان توفنده و با یک دگرگونی عمیق فکری اسلامی ، در پرتو دساتیر والای اسلام، بحرکت و جنبش نیایند و همه نیروهای متفرق شده وپراگندهٔ خویش را در همه ساحات، متحد و منسجم نسازند و تحت یک قیادت صالحه و شایستهٔ رهبری ، گردهم نیایند و همه باهم بسراغ دشمنان زیرک و مکار وارد عمل، انقلابی آگاهانه نشوند ، امید پیروزی و نجات، خیالی و محالی و جنونی بیش نبوده و نخواهد بود.

با در نظر داشت آنچه گفته آمد :

شکی نیست که برای ملت بخون نشستهٔ افغانستان که بیش از سه سال است با تمام نیرو و شهامت در برابر روس و عمال کثیفش میرزمد و پیکار می کند ، داشتن یک وحدت متین اسلامی ضرورتی است مبرم و لازمی و تازمانی که عوامل نفاق و نفرت وانزجار و انگیزه های اختلاف و تفرق با اعتصام به قانون خدای بزرگ و با مراجعه و تمسک به سنت پیامبر گرامی اسلام ، از ژرفای فکر و اندیشه و از محیط عمل وکردار ما بدور رانده نشود دیدهٔ زندگی ما از لوث کثافات همچو عوامل، پاک نگردد و شالودهٔ حیات فردی و اجتماعی ما مبتنی بر تقوی و عدل از سر تجدید نگردد ، نصرت پروردگار به سراغ مان نخواهد آمد و علاوه بر آن تازیانهٔ جور و شلاق ستم جنایت کاران بر پیکر هستی ما مسلط خواهد گردید و بر سر نوشت مان استیلا خواهد یافت.

در ظرف بیش از سه سالی که از تجاوز روس جنایت کار بر حریم کشور اسلامی ما می‌گذرد ، ملت شهید پرور ما با تمام نیرو در برابر آن مقاومت می کند ، ملت مسلمان کشور ما در نخستین مراحل قیام خویش یکپارچه و متحد برای راندن دشمن از سرزمین شان وارد عمل شدند چون در آغاز از یک اتحاد

نسبی برخوردار بودند ، دشمن در برابر شهامت شان تاب نیاورده شکست هائی را متحمل گردید و پیروزی های چشمگیری نصیب مجاهدین شد ولی مع الاسف ، جریان امور آهسته آهسته بهر ترتیبی که بود به نفع دشمن تغییر یافت و روال کار، علی-وفق المراد دشمن از مسیر مستقیم ، جادۀ انحرافی پیمودن گرفت و رفته رفته کار بجائی کشید که لوله های تفنگ از سینۀ دشمن برگشتانده شد و سینۀ برادر همرزم و همسنگر مان را نشانه گرفت. ما بجای آنکه لغزش هایمان را جبیره کنیم و بجای اینکه پی چاره و علاج فوری و آنی بدر آئیم خود در مانی شدیم برای التیام بخشیدن جراحات و دردهای دشمن . ما در دشوار ترین مرحلۀ ابتلاء و آزمایش قرار گرفتیم و بهترین فرصت ها و زمینه های فتح و پیروزی برای ما میسر گردید و ابواب سعادت و افتخار و سربلندی بروی مان باز بود ، ولی در میانۀ راه ، راه را گم کردیم و در سراب به تلاش آب رفتیم .

منظور این است که در حالیکه ما به یک وحدت عمیق و همه جانبۀ اسلامی احساس ضرورت می کردیم بجای اینکه در جهت تحقق آن لحظه ای صادقانه می اندیشیدیم ، ممثل مانورهای سیاسی ناسازگار با اسلام و جهاد اسلامی کشورمان شدیم و بجای اینکه لبۀ تیز تبلیغات مان را در جهت رفع تشنج های موجود فکری ، و درجهت تخریب و خنثی ساختن سمیات اندیشه های زهر آگین تعصبات بصورت عام آن ، متوجه می ساختیم ، جرثومه های اینگونه مفاسد را رشد دادیم و یکدیگر را باین نام و آن نام ، کوبیدیم و به این عمل تا بحدی مشغول شدیم که دشمن مشترک مان از گزند قلم و زبان ما نیز مصئون ماند.

اگرچه چند باری دست هائی از اینسو و آنسو برای درمان این امراض به تداوی دراز گردید و تلاش هائی صورت پذیرفت تا این درزها را پیوند دهند و گروپ های مدعی قیادت و زعامت جهاد اسلامی را باهم آشتی سازند و همه را گردهم آرند و بجای حمله بریکدیگر ، بسوی دشمن متوجه شان گردانند . برای هموار گردیدن این راه هفته ها و ماه ها تلاش صورت گرفت و در پایان هر تلاش و فعالیت ، اتحادی رونما گردید ، صفحات اوراق و دفاتر مبنی بر تعهدات و پیمان ها سیاه گشت و چون حسن نیتی در عمل وجود نداشت و عوامل و انگیزه های اصلی تفرق و اختلاف در نهاد شان خفه نشده بود ، باز همان دیگ و همان آش بلکه داغتر از پیش .

برای چه اتحاد های قبلی به ثمر نرسید و درهم شکست ؟

باید گفت که : هر عمل از خود عاملی دارد و هر نتیجه تمهیدی. پس اختلاف و نفاق و یا اتحاد و اخوت ، هم عواملی دارند که ایجاد و تحقق شان مربوط و منوط به این عوامل است و الی زمانیکه عوامل نفاق و انگیزه های تفرق و اختلاف از محیط قلب و فکر انسان ریشه کن نشود و بجای آن عوامل و انگیزه های وحدت و اخوت و صمیمیت غرس نگردد و توسط هدایات اسلام عزیز پرورش و تربیه و آبیاری نشود، محال است که بتوان بر تحقق یک اتحاد واقعی ، مستدام و مثمر نائل آمد و بر دشمن غلبه یافت.

از همینجا بود که در چند اتحاد گذشته دیدیم بجای اینکه : مشکلات جاری جهاد ما تنقیص یابد، وعقده ها و کشیدگی ها از بین برود ، مشکلات سیر صعودی پیمود و عقده های دیگری نیز تولید گردید. و بدون آنکه گامی به جلو برداشته شود ، از هم متلاشی شد و در نتیجۀ شکستن و متلاشی شدن هر اتحاد ، عده ای همچون مواد رسوبی برجای ماندند و تکه پارچه ای را بیرق ساختند و در پهلوی دیگر گروپ های اختلاف ، خود بحیث گروپ دیگری عرض اندام نمودند و بدین ترتیب دیدیم که در عوض اینکه بازار اینگونه گروپ سازی ها به کساد گراید و یا طلسم حقه بازی ها درهم بشکند ، چند نفری یک گروپی ساختند و با تحلیل ها و شعار های تازه تری در لفظ و با زیرکی ها و نیرنگ بازی های پخته تری در عمل ، وارد میدان شدند و صحنه های تکفیر و چملق بازی، رگ گردن کشیدن

و چشم ابلق نمودن ها باز گرم گردید ما بر علیه یکدیگر اختراعاتی را عنوان کردیم و دشمن بااستفاده از این گیرودار ما، دست پرورد های خود را منسجم ساخت و آنها در زیر زنخ ما جای گرفتند و با انگشت گذاشتن براعمال اختلافی گذشته ما مردم را بطرف خویش فراخواندند و اختلافات ما شدید تر از روز دیگر همچنان ادامه داشت...

باز عده ای از مصلحین و خیراندیشان دست ـ بکار شده و برای از سر متحد ساختن نیرو ها و گروپ های اسلامی داخل اقدامات جدی تری شدند، به مشکلات فراوانی درادامهٔ تلاش های شان مواجه گردیدند، ولی پس از یک مدت طولانی دید و وادید ها مجالس و محافل، راه برای یک اتحادی که باید پاسخگوی انتظار بی تابانهٔ مردم دردمند با شد هموار گردید و گروپ های اسلامی باهم به توافق رسیدند که دیگر بر لجام گسیختگی ها خاتمه دهند و محبت و اخوت را جای گزین کینه و نفرت سازند.

و باهم پیمان بستند که دیگر درجهت آزادی افغانستان فکر کنند و به فریاد و ناله های جانسوز پدران و مادران مصیبت رسیدهٔ میهنشان گوش فرادهند و دست نوازشی برسر اطفال یتیم و بی نوایان بکشند و سر شک حسرت و الم ازدیدگان اشکبار آنها بسترند. و اینک "اتحاد اسلامی مجاهدین افغانستان،، پس از عبور از مجاری مشکلات و موانع در ورطهٔ آزمون عملی قرار دارد. چشم امید همهٔ دردمندان کشورمان و چشم امید همه هد لمندان مسلمان در سایر نقاط گیتی بسوی این اتحاد متوجه است.

وطن همچون زورق سرگردان در امواج متلاطم خون پاک شهداء راه حق طوفانی شده است، وسر نشینان ستم خستهٔ آن بی تابانه وبا فریاد ها و ناله های آتشین ما و شمارا برای نجات شان فرامیخوانند و سخت منتظر اند که دستی آشنا بسوی شان دراز شود و ازمیان انبوه حوادث و مصایب و آلام ایشان را وارهانند، پس برای تحقق این مأمول بیائید از این اتحاد پاسداری کنیم :

اتحاد واقعی اسلامی ضرورت مبرم زمان و پاسداری صادقانه ازآن شرط بقا و دوام آن است :

برای افادهٔ بهتر مطلب باید بگذشته برگردیم و از اشتباهات و خطا های خویش و نتایج تلخی که ببار آورده است ، انتباه حاصل کنیم و آن عوامل و انگیزه های درونی را که چه در طول تاریخ گذشته و چه در حال ، سبب ایجاد تفرقه و نفاق و پراگندگی و . . . شده است از حاکمیت بر فکر و اندیشهٔ خویش عزل نمائیم و دستگاه ظلم و استبداد واختناق را درهم بکوبیم و چه در روابط فردی و فامیلی و چه در روابط اجتماعی خود فقط حکم خدا را حاکم بسازیم و در ادعا ها و قضاوت های خویش ازکذب و افتراء و بهتان دوری گزینیم و آنچه را که می گوئیم و آنچه را که در عمل انجام میدهیم با معیار حق بسنجیم و طبق هدایت پروردگار و سنت پیام آور گرامی اش همه حرکات و سکنات زندگی خود را عیار سازیم و محبت و دوستی و علاقه و روابط مان با دیگران فقط و فقط برمبنای کسب رضای پروردگار مبتنی باشد. طبق دستورات اسلام عزیز بیاندیشیم و مطابق هدایات آن عمل کنیم. از چاله زدن ها و سیاست بازی های حریفانه و رقابت های غیر اسلامی اجتناب ورزیم. درین صورت تردیدی باقی نخواهد ماند براینکه : جهان بکام مسلمانان می چرخد و نصرت پروردگار فرا خور حال وا عمال شان.

اما اگر خدای نه خواسته در لفظ و قول از محبت و صمیمیت و اخوت، صحبت کنیم ، ولی قلب ها مان آگنده از کینه و حسد و نفرت و عداوت باشد و شب و روز در تلاش و فکر عقب راندن حریف !! خویش باشیم و محبت گروهی و ساز مانی را بر محبت خدا و رسول ترجیح دهیم درآنصورت به مصداق این آیهٔ کریمه باید فیصلهٔ (امر) پروردگار را انتظار بکشیم :

"ان کان آبائکم و ابناءکم و اخوانکم و ازواجکم وعشیرتکم و اموال ناقترتموها و تجارة تخشون کسادها و مساکن ترضونها احب الیکم

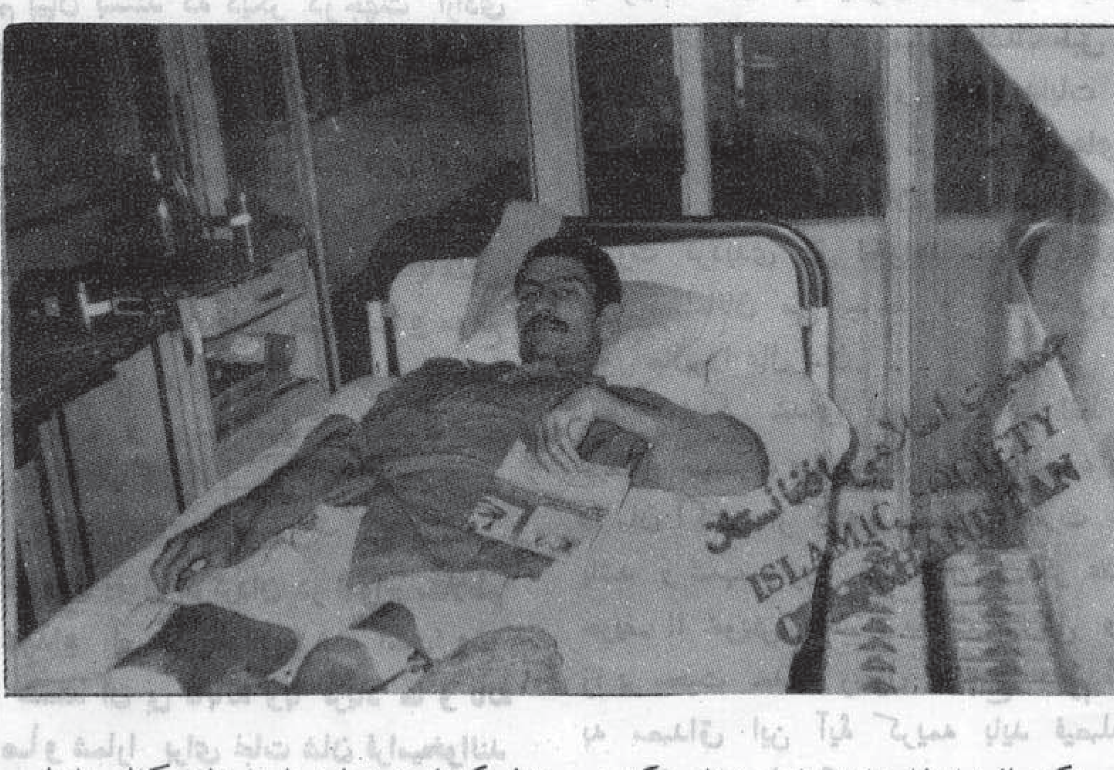
من الله و رسوله و جهاد فی سبیله فتربصوا حتی یأتی الله بامره، والله لا یهدی القوم الفسقین"

ترجمه : یعنی اگر باشد پدران شما و برادران شما وزن‌های شما و خویشاوندان و قبیلهٔ شما و اموالی را که کسب کرده اید و تجارتی را که می ترسید ازکساد آن و منزل هائی را که پسند می‌کنید، دوست تر بنزد شما از خدا(ج) و پیامبرش و از جهاد راه خدا، پس منتظر باشید تا خدا بیارد عقوبت خود را و خدا هدایت نمیکند فاسقان را.

پس برای نجات از عذاب خدا وندی و برای پاسخگوئی به انتظار ملیون ها انسان درد مند و داغدیده و آوارهٔ میهنمان و بپاس انتظار همهٔ آن برادران و خواهران مظلوم و محکوم و مستضعف‌مان که در سائر نقاط گیتی در بند زنجیر ها واغلال ستمکاران و جباران بسرمی برند و بپاس خون پاک شهدای راه حق که زیر بار ظلم و ستم نرفتند و با مردانگی در راه اسلام عزیز جان باختند و بپاس فریاد ها و ناله های حزین همه دردمندان بیائید با صمیمیت، محبت، الفت، اخوت و برادری، همدیگر را بآغوش بکشیم و همه‌باهم با نهایت فشردگی گام برداریم، بخدا (ج) تسلیم شویم و از او فرمان بریم، در اینصورت نصرت او ما را فرا می‌گیرد و از ذلت و شرمساری و جبن و ترس و از سقوط در منجلاب انحطاط ونابودی حفظ مان خواهد کرد و در دنیا آزاد و آرام و سر بلند خواهیم زیست و در آخرت هم به پیشگاه خداوند بزرگ سرافراز و پیروزمند خواهیم ایستاد، **در غیر آن تاریخ فردا و نسل‌های آینده قضاوتی را که در خور حال ما و شائستهٔ شان‌ماست، خواهند کرد و از عذاب الهی هر گز در امان مانده نخواهیم تو انست،**

بامید استقرار و دوام یک اتحاد واقعی و اسلامی در پرتو هدایات قرآن کریم و سنت پیامبر گرامی اش،

والسلام علی من اتبع الهدی



یکتن از برادران مجاهد بنام سید قاسم که در جریان یک نبرد خونین با روسها و کفار داخلی

مجروح شده است در حال تداوی در شفا خانه دیده میشود.

مجاهــد ته خطاب

مجاهده ! د حق د لاری قهرمانه ، د اسلام د ځلانده ډیوی پتنګه ، د بدر او احزاب دېا دولو تازه کوونکیه ، د خپلی عقیدی او هیواد څخه د دفاع په لارکښی د خپلو ګرمو او محبوبو وینو بښندونکیه !

په خپله حقه لاره ثابت قدم اوسه ، تاته به ثابت قدمی د کائناتو د څښتن په لور ښه در په برخه کیږی ، له هغه نه وغواړه چی : ربنـا افرغ علـینـا صـبـراً و ثـبـت اقـد امـنـا وانـصـرنا عـلى الـقـوم الـكافـريـن . ''زمونږ مالکه ! مونږ ته صبر او استقامت نصیب کړه ، قد مونه مو ثابت کړه او د کافرانو پر لښکر بری راکړه''

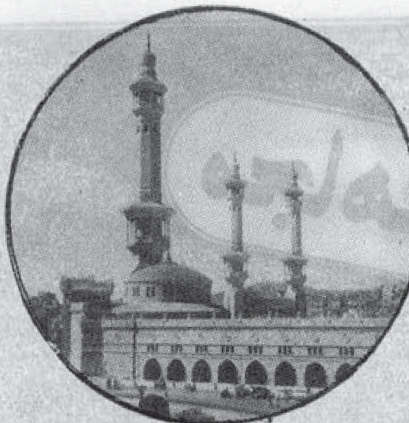
مجاهده ! صبر ستا وسله ده ، داسی وسله چی ستا د بری او ستاد دښمن د ماتی له پاره کافی ده ، صبر ستا دلاری ډیوه ده ، هغه ډیوه چی د جبارانو او طاغوتانو د مظالمو په تورتم کبلی د هغی په پلوشو کښی مخ په وړاندی تلای شی ، مخ په وړاندی د حق د بری تر سرحده ، د خدای د کلمی د لوړولو ترسرحده ، د طاغوتانو د زور ماتولوتر سرحده ، د بیدینی د اثارو د محوکولو او د خدای د فطری او نجات ښښونکی قانون د نافذولوتر سرحده.

مجاهده ! ثابت قدمی د دښمن د ګوزارونو په مقابل کښی ستاله پاره فولادی زغره ده ، ستا د جنګ جامه ده ستا د سکون او اطمینان اسره ده ، ستاله دښمن سره تانکونه دی ، طیاری دی ، بمونه دی ، توپونه دی، تباه کوونکی وسایل دی، تاسره څه نشته څه چی دی هغه قوی عقیده او راسخ ایمان دی ته د خپلی عقیدی او ایمان په اتکاء ثابت قدم اوسه ، پام کوه چی د باطل هیڅ یو طوفان اوسیلی ستاقد مونه و نه لړزوی ، د دی طوفالونو او زلزلو په مخ کښی لکه غر ودریږه ، او له خپل مالک او حقیقی بادارنه و غواړه چی : و ثـبـت اقـدامـنـا .

مجاهده ! ته د الهی نصرت حقدار یی، خدای ستا مرستندوی دی ، ځکه چی ته د حق مرستند وی یی ، د حق د سنګر سپاهی یی ، تا د حق د احقاق له پاره هرڅه پر خپل ځان منلی ، تا د حق په لارکښی خپلی وینی داؤ کړی ، خوډاډه اوسه چی ستا خدای وائی :

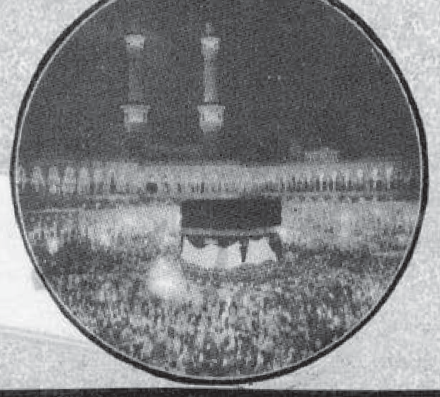
ان تـنـصروا الله يـنصركم ويثـبت اقدامكم .

مجاهده ! پرتا بالدی به د حق په لاره کښی ، د جهاد په سنګر کښی تکلیفونه راشي، لوږی ، تندی به درباندی راشی ، وسایل به دی خلاص شی ، مجبور به شی چی ووائی : متی نصر الله ؟ دا وخت به ستا په نظر کښی له بل هروخت نه د زیاتی مأیوسی وخت وی خوپوه شه چی په حقیقت کښی همدا ستا د پیروزی وخت دی ، ستاد دعا او سوال ځواب به د قرآن په فحوی داوی چی : الا ان نصر الله قريب. ستا مقتدر اعلی رفیق، په دی اغزنه لارکښی تاپی اسری او یوازی نه پریږدی ، ته د هغه د نصرت او مرستی محتاج یی ، له هغه نه وغواړه چی : وانصرنا على القوم الكافرين .



پیوسته بگذشته

الحاج ع.ت



همسنگران پیامبر اسلام صلی الله علیه و سلم

عمر بن الجموح

این قهرمان ، داماد عبدالله بن عمر و بن حرام است زیرا "هند بنت عمرو" خواهر عبدالله در حبالهٔ نکاح وی بود . . .

ابن الجموح یکی از زعماء مدینه و سرداری از سرداران بنی سلمة محسوب میشد . . .

فرزندش "معاذ بن عمرو" قبل از وی در جملهٔ هفتاد تن انصار در بیعت عقبه مسلمان شده بود . .

"معاذ بن عمرو" یعنی فرزند ابن الجموح و رفیقش "معاذ بن جبل" با شجاعتی که خاصهٔ جوانان مؤمن و دلاور است درمیان اهل مدینه دعوت اسلام را پخش میکردند...

و از عادت مردم مدینه یکی هم این بود که بزرگان و اشراف شان بتهایی را برسبیل رمز بزرگی در خانهٔ خود نگه می داشتند البته این غیر از بتهای بزرگی بود که در محافل اهل مدینه نصیب میگردید و عامهٔ مردم آنرا عبادت میکردند...

و از آن جائیکه "عمر و بن الجموح" نیز یکی از بزرگان مدینه بود ، در خانهٔ خود بتی ساخته و اسم آنرا "مناف" گذاشته بود...

روزی "معاذ بن عمرو" فرزند ابن الجموح با رفیقش "معاذ بن جبل" تصمیم گرفتند بت "عمر و بن الجموح" را مورد تمسخر و استهزاء قرار دهند...

همان بود که شبانه آنرا از محلش می برداشتند و در خندقی که مردم در آن کثافات را می افگندند، سرنگونش میکردند . . و سحرگاهان وقتی "عمر و بن الجموح" از خواب بیدار میشد میدید که "مناف" در جایش نیست و وقتی جستجویش میکرد در آن خندق سرنگونش می یافت... و آندم فریاد می کشید و میگفت :

و ای بحال شما ، چه کسی امشب برخدای ما تجاوز کرده است... !؟

و بعد آن بت را می شست و پاک میکرد و خوشبویی میزد...

و چون شب فرامی رسید باز هم هر دو معاذ : "معاذ بن عمرو" و "معاذ بن جبل" آن عملیه را

تکرار میکردند. بالاخره "عمر و بن الجموح" از این توهین که بحق الهه اش میشد بتنگ آمد و شمشیرش را بگردن "مناف" آویخت و گفت: اگر واقعاً خیری از تومتصور باشد از خود دفاع کن..!!

و چون صبح شد بت را در جایش نیافت... بلکه همچون گذشته در خندق سرنگونش دید ولی این بار ازمرتبه های دیگر فرق داشت زیرا جسدسگ مرده ای نیز با آن بت یکجا بسته شده و در خندق سرنگون شده بود.

درین حالت که جوش غضب و تأسف وتألم سراسر وجود وی را فرا گرفته بود عدهٔ از بزرگان مدینه که قبلا مسلمان شده بودند، بوی نزدیک شدند...

و در حالیکه با دست بسوی بت واژگون شده در خندق با جسد سگ مرده، اشاره میکردند، عمر و بن الجموح را مخاطب قرار داده از وی تقاضاء کردند کمی بخود بیاید و عقل و قلب و بصیرت خود را بکار بیاندازد.

و هم بدینسان ایشان در مورد خدای حق، علی و اعلی که مثل و مانند ندارد برایش معلومات دادند...

و از محمد پیامبر راستگوی و امانتکار که در صحنهٔ زندگی بدان جهت قدم گذاشته است تا مردم را هدایت کند نه گمراه و به مردم ببخشد و نه که ازیشان بستاند...

و از اسلام یعنی دینی که آمده است تا بشریت را از همه اغلال نجات بدهد و روح خدا را در ایشان در دمد و نور الهی را در دلهای شان بتاباند...همهٔ اینها باوی سخنها گفتند.

و در د قائقی "عمرو" خود را و مصیر خود را دریافت...و در لحظاتی رفت و لباسش را و بدنش را پاک کرد...و بعد خوشبوئی استعمال نمود و زیبا و پرنور شد، و با جبین باز و ضمیر روشن روانه شد تا به ختم المرسلین بیعت کند و جایش را در بین شاگردان مکتب اسلام احراز نماید.

* * *

شاید گاهی کسی با تعجب از خود بپرسد: چگونه مردانی امثال "عمر و بن الجموح" که زعماء و اشراف قوم خود بودند اینگونه بپای بتهای مسخرهٔ سر میستودند و بآنها ایمان می آوردند...؟

و چگونه عقل شان آنها را از چنین عمل بیهوده باز نداشته است...؟

و چگونه میتوانیم امروز ایشان را حتی باوجود اسلام و قربانی هایشان در راه خدا از بزرگ مردان محسوب نمائیم...؟

طرح چنین سوالی درعصر ما آسان بنظر میرسد چه طفلی را نخواهیم یافت که عقلش اجازهٔ آن را بدهد تا در خانه اش چوبی را نصب کند و آنگه آنرا عبادت نماید.

ولی در عصور گذشته عواطف بشری گنجایش چنین اعمالی را داشت و ذکاوت و نبوغ ایشان را هیچگونه چارهٔ جز تسلیم در برابر آن تقالید نبود...!!

بطور مثال کافیست از "اسینا" نام ببریم... "اسینا" در عصر "بارکلیز" و "فیثاغورس" و "سقراط" "اشینائی" که در ارتقای فکری نظیر نداشت.

ولی اهالی آن اعم از فلاسفه و حکام و توده های مردم همه به بتهای تراش شده ای ایمان داشتند و آن هم چه ایمانی که در بلاهت ومسخرهگی بانتها درجه قرار داشت!!

و این بدلیل آنکه در آن عصر های دور، نیروی دینی انسانها با برتری عقلی شان در یک خط موازی در حرکت نبود.

* * *

"عمر و بن الجموح" دلش را و زندگیش را به خداوندیکه پرور دگار عالمیان است تسلیم نمود و باوجود اینکه وی فطرتاً جواد و سخاوتمند خلق شده بود اما اسلام بر درجهٔ سخاوت وی افزود تا حدیکه همه اموالش را در خدمت دینش و برادرانش قرار داد.

رسول اکرم صلی الله علیه وسلم گروهی از "بنی سلمة" از قبیلهٔ "عمر و بن الجموح" را پرسید.

ای مردم بنی سلمة! چه کسی زعیم تان است...؟ گفتند:

زعیم ما (الجد بن قیس) است باهمه بخلی که دارد...

پیامبر علیه السلام گفت :
چه دردی کشنده تر از درد بخل است !!
بلکه زعیم شما صاحب موی سفید ، عمر و بن - الجموح است. این شهادت از جانب پیامبر صلی الله علیه وسلم در مورد عمر و بن الجموح تکریمی برای وی بود ، و چه تکریمی... !
در همین مورد شاعری از انصار چنین شکر فشانی نموده است.
فسود عمر و بن الجموح لجوده
و حق لعمر و بالندی أن یسودا
اذا جاءه السوال اذهب ماله
و قال : خذوه ، انه عائد غدا
یعنی : پیامبر صلی الله علیه وسلم عمر و بن الجموح را بخاطر سخاوتش سردار قوم ساخت.
و این حق عمر و بن الجموح است که به خاطر بخشندگی اش سردار قوم خود گردد ، و چون سائلی از وی سوال میکرد مال خود را می بخشید و میگفت : بگیریدش که همین مال فردا برای من میرسد.
این سخاوتمندی ابن الجموح فقط در مورد مالش منحصر نماند بلکه درصد د آن شد تا روحش و جانش فرزند وزندگیش را نیز در راه خداوند(ج)نثار کند...ولی چگونه و به چه طریقی ؟؟
پایش شدیداً می لنگد و این مانع اشتراکش در قتال می شود.
و علاوه بر آن دارای چار فرزند است که همهٔ شان مسلمانند و همگی در شجاعت شیر مردانی اند کم نظیر که در غزوات با رسول الله صلی الله علیه وسلم اشتراک می نمایند و در جهاد پشتکار دارند.
''عمرو'' کوشید در غزوهٔ ''بدر'' اشتراک نماید اما فرزندانش به پیامبر صلی الله علیه وسلم متوسل شدند که او را به عدم شرکت قانع سازد ، و در صورت عدم قناعتش امر به عدم اشتراک نماید..
رسول الله صلی الله علیه وسلم بوی خبر داد که اسلام او را بعلت لنگیدن پایش از شرکت در جهاد معاف می کند و این فریضه از گردن وی ساقط است.
ولی او بالحاح و التماس خود افزود و بالاخره رسول اکرم علیه السلام برایش امر کرد که درمدینه باقی بماند.

* * *

''غزوهٔ احد'' فرا رسید و ''عمر و'' بازهم بنزد سردار عالم صلی الله علیه وسلم شتافت و در التماس افتاد که بوی اجازهٔ اشتراک را بدهد وگفت :
(ای پیامبر خدا...فرزندانم میخواهند مرا از شرکت باتو در جهاد باز دارند...)
(اما قسم بخدا من امید وارم باهمین پای لنگ خود در جنت قدم بزنم).
در نتیجهٔ اصرار بیش از حدش پیامبر صلی الله علیه وسلم اجازهٔ خروج در جهاد را داد ، و وی سلاح خود را گرفت و با سرور شادمانی زایدالوصفی روان شد و بدرگاه پروردگارش دست دعا بلند کرد و با تضرع چنین گفت :
(اللهم ارزقنی الشهادة ولا تردنی الی اهلی)...!
پرور دگارا شهادت را نصیب من کن و مرا به فامیلم باز مگردان !

* * *

روز (احد) دو گروه باهم مقابل شدند و جنگ عظیمی در گرفت...
''عمر و بن الجموح'' و چار فرزندش با شمشیر های خود بجان ارتش شرک و ظلمت افتادند.



پاسداران جان برکف جبههٔ اسلامی ارگو مصروف مشاهدهٔ مین های راکت دیده میشوند که بخاطر از بین بردن تانک های روسی از آن استفاده میشود.

(عمرو) در وسط همهٔ معرکه جولان میداد و در هر جولان سری از سر های بت پرستان را باشمشیر برانش می چید...

ضربه ای حوالهٔ جانب راست می نمود و بعد در افق اعلی خیره میشد تو گویی بی صبرانه منتظر قدوم فرشته ای است که روحش را قبض می کند و بعد با خود به بهشت می برد...

آری...او از پرورد دگارش شهادت را طلب کرده بود و اطمینان داشت که خداوند دعایش را اجابت کرده است...

و او عاشق بود ، و چه عشقی ، عاشق اینکه باپای لنگش در جنت گردش کند تا اهل بهشت بدانند که محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم میداند چگونه اشخاص را به همصحبتی خود اختیار کند و چگونه رجال را تربیه نماید ! !

* * *

بالآخره آنچه را در انتظارش می سوخت ، بدست آورد.

ضربهٔ شمشیر برنده ای که لحظات زفاف را اعلام می نمود. زفاف شهید بزرگواری را باجنات خلد ، و فردوس رحمن. . !!

* * *

و هنگامیکه مسلمانان بدفن شهدای خود می پرداختند ، رسول کریم صلی الله علیه وسلم فرمودند: (نگاه کنید ، عبدالله بن عمر و بن حرام و عمر و بن الجموح را در یک قبر دفن نمائید ، زیرا این دو در دنیا باهم دوستان خیلی صمیمی و صاف دل بودند) . . !!

* * *

و دو دوست شهید و دو رفیق صادق در یک قبر و در زیر خاک زمینی که جسد های پاک شان را در آغوش کشید ، آرمیدند.

آری...سر زمینی که آن همه قهرمانی های خارق العاده را از آن دو یار همدل و هم جان مشاهده نموده بود بالآخره هر دو را مشتاقانه ببر کشید...



روسهای وحشی و جنایتکار همه روزه بدینسان صد ها و هزار ها جنایت می آفرینند. صد ها وهزاران انسان را بجرم انسانیت و به جرم آزادی خواهی و اسلام ، بی رحمانه ترور می کنند. قتل عام مینمایند. این هم مشت نمونهٔ خروار. در تصویر فوق یکتن ازین قربانیان راه حق را می بینید که مردانه در راه خدا شهید شده است.

بدان سر است ابر قدرت خـدا نشناس
که زیر پرچم وی خم شود جهان بتمام

ازسوسیالیزم تاکمونیزم

میگویند : تحول ازمرحله‌ای بمرحلهٔ دیگر بحکم جبرزمان وجبر اقتصاد صورت گرفته وهیچ قدرتی آنرا مانع شده نمیتواند وجلو آمدن آنراگرفته نمیتواند . ازجانبی روی همین مفکوره مبتنی برتئوری محض وبنابر قانون جبر اقتصادخود مدعی استند که درمرحلهٔ رسیدن به‌سوسیالیزم، ابزار تولید یعنی آنچه مایه ومؤرث تولید وعواید است، اعم از دارائی‌های غیر منقول وملکیت های شخصی، باید ازحیز تملک فردی بدر آید ودر حیطهٔ تصرف اجتماع «که قدرت حاکمه و سوسیالستی رابنام دکتاتوری پرولتاریا ممثل اجتماع میدانند » درآورده شود ، وسپس مارکسیستها باساس فرضیهٔ پیشوای خود (مارکس) پس از این مرحله ، خواب مرحلهٔ کمونیسم را می بینند وآنراچنین تعریف میکنند که وقتی‌جامعه بمرحلهٔ شگوفائی که مولود سوسیالزم است ، پانهاد وازبرکت این مائدهٔ شیطانی ، نان ، کالا ، خانه ورفاه مادی نصیب تمام‌اقشار جامعه گردید ، چون تضاد طبقاتی محو شده وزمینه برای نزاع موجود نمیباشد ، لذا درین وقت حکومت ودولت یک تشکیل زائدوبی‌لزوم ثـابت گردیده واز بین میرود وهرکس نصیب خودرا بقدر کارو زحمت خود بدون کم وکاست وحق تلفی از اجتماع بدست می آورد ، دیگر پولیس و قاضی وحاکم درنقش قوهٔ اجرائی دولت اصلاً ضرورت نمی باشد . این مرحلهٔ تخیلی وفانتازی راکه بهشت موعود ، درمدینهٔ فاضلهٔ خیالی مارکسهزم است ، بنام مرحلهٔ کمونیزم میخوانند ومدعی استند که درین مرحله ، جامعهٔ کمونستی عرض اندام نموده ودیکتاتوری پرولتاریا که شالودهٔ سوسیالیزم‌است جای خود را برای کمونیزم خالی میکند .

درمورد اینکه آیاتنها توزیع نعم مادی برای‌ایجاد امن وآسایش یک جامعه بدرجه‌ای که آنرا از وجود قوای حاکمهٔ دولت بشمول قوای قضائی وتقنینی، مستغنی سازد ، کفایت میکند یانهٔ ؟ ... وآیایک جامعهٔ فاقد اخلاق باشیوع امراض معنوی واخلاقی مانند دروغ فساد ، الکولیزم ، فسق وفحشاء چگونه ، چنان اجتماعی راساخته میتواند که مدینهٔ فاضلهٔ خیالی مارکس را تمثیل کند ؟ بحث دیگری است که رشتهٔ درازدارد فی الجمله هرمغز مفکری میتواند بااندک تعمق ، چگونگی آنرا ارزیابی‌وقضاوت نماید . دراینجاصرف بایدازمارکسیزم - لنینیزم بپرسیم که : «درحالیکه اولاً دیکتاتوری پرلتاریا بمفهوم فرضیه وطرح مارکس اصلاً بظهور درنیامده و حزب برسراقتدار (بنام حزب کمونست) قدرتی را که باساس ایدئولوژی مارکسیزم به کارگر تعلق داشته، نه تحزب ، غصب و تصاحب کرده است ، پس حکومت پرولتاری اصلاًبوجود نیامده که تادرمرحلهٔ آمدن کمونزم (بهشت خیالی مارکس) جای خودرا برایش واگذار شود .

پس به چه حقی چنین ادعائی نادرست راهنوزهم پخش میکنید وبا داشتن سیستم حکومت استبدادی‌فاشیستی خودرا حکـومت پرولتاری (کارگری) میخوانید ؟!

وثانیا تاهنوز که هنوز است ، دیکتاتوری شدادی وجابرانهٔ حزب برسراقتدار بنام دولت وحکومت در تمام رژیمهای مارکسیستی پابرجابوده وثقل وفشار ظلمها، اختناق های ناروا ونمرود منشانهٔ آن ، ستون فقرات ملت‌های تحت ستم شما راخم کرده ، پس به چه حقی‌نام کمونست یـا حکومت ورژیـم کمونستی رابـرخوداطلاق می کنید ؟ چونکه شما تاهنوز درمرحلهٔ اعمال نفوذ وقدرت ، از سریر ریاست ها وامپراطوری‌های جبار و خودکامه درزیرنقاب کمیته‌های مرکزی وبیروهای‌سیاسی وتشکیلات حزبی هستید که به زور قدرت های‌ستمگرانه سرنوشت ملیونها انسان را به ملعبه وبازی گرفته‌اید. شیوهٔ نظامی گری ، پولیسی و جاسوسی (بادستگاه های وحشتناک چکا ، کی - جی - بی ، خاد وکام) کان‌ملت‌های تحت استثمار تانرا در رعب ووحشت واختناق وبردگی ومحرومیت ازکلیه حقوق انسانی شان، نگهداشته است

ومدینهٔ فاضلهٔ خیالی وپوچ تانّ هنوز از تخیل کله‌های بی مغز والکولیست پیشتازان حزبی واجداد مارکسیستی شما بمیدان عمل وصحنهٔ حقیقت تبارز نکرده است اینک شصت‌سال ازبه قدرت‌رسیدن اولین نظام‌سوسیالیستی مارکسیستی در روسیه میگذرد، نه تنها تئوری مدینهٔ فاضلهٔ مارکسیزم وبهشت خیالی‌ای راکه دران تخیل میکردید، به واقعیت نه پیوسته ودیکتاتوری خونخوار وجبار کرملین که باتجاوزات وحشیانهٔ خودحتی درخارج مرزها امن وآسایش را ازملیونها انسان آزاد، متدین ومستضعف سلب نموده است، جای خودرا به‌یک جامعهٔ مرفه کمونستی (طبق تخیلات اجدادتان) خالی ننموده وهنوز هم دستگاه‌های آدمکشی وجاسوسی بند وزندان و شکنجه وکار اجباری وتبعید به سیبریا وشعلهٔ آتش‌ظلم حکومت خودکامه وفاشیستی تان بیداد میکند، پس واضح شد که‌جریان امور کاملاً مخالف فرضیه‌های بی محتوای مارکس ازآب درآمده وثابت می سازد که جهان‌بینی‌علمی ومترقی نبوده، بلکه حتی یک فلسفه هم نیست ... بطوریکه خود سوسیالستها هم که بغلط خودرا کمونزم مینامند، نیز به جهان بینی ومترقی بودن ایدئولوژی خود، ایمان ندارند بلکه صرف آنرا بحیث یک تبلیغات پرسفسطه بمنظور گمراه ساختن ذهن واندیشهٔ مردمان ساده لوح، خاصه جوانان بی معلومات، بکارمی‌برند و ازان بحیث یک نیرنگ ماهرانهٔ سیاسی درجهت تحمیق مردم استفاده می برند ومیخواهند بامسموم ساختن‌مغزها مردمان رابه‌کوره راه بن بست‌مادی وحیوانی‌سوق‌دهند و درنتیجه یکعده گرگ صفت وخونخوار بنام حزب کمونست برمسند قدرت تکیه زده بامقدرات وسرنوشت ملت‌ها بازی کنند ودر راه اشباع غرائز سرکش حیوانی وحرص وآزبی‌لگام ومطامع جنون آمیز وطغیانگر شئونستی خود ودر طریق ارضاء شهوات پلید خویش ملت‌ها رابزنجیراسارت واختناق بکشند ودرکاخ هائی مانند کرملین باصدور فرامین استبدادی، قانون وضع کنند وآنرا بزور سرنیزه برمردم تحمیل نمایند وملت های ضعیف وبیدفاع مسلمان وجهان سوم را در آسیا وافریقا از طریق استخدام یکعده عناصر پست وپلید وبی شخصیت داخلی بزنجیر استعباد، استعمار واستثمار سرخ وخونین خود درهم کشندوباز هم ازحقوق بشر وصلح طلبی وآشتی زدائی؛ بی‌شرمانه دم زنند.

اینک درینجا شمه ای از فرضیه های نا درست مارکسیزم را ذکر می کنیم و آنرا در معرض قضاوت عقل سلیم قرار میدهیم:

با ساس فرضیهٔ جبر زمان و منطق دیا لکتیک مارکس مرحلهٔ فئودالیزم بایستی بوسیلهٔ انقلاب مردمی بمرحلهٔ مترقی و نوین سرمایداری صنعتی انتقال میکرد، زیرا مارکسیزم مدعیست که جلو جبر تاریخ راهیچ قدرتی گرفته نمیتواند و خواهی نخواهی جامعه ایکه بسوی سوسیالیسم روانست، میباید این مراحل را طی کند. اما در خود روسیه وهم در کشور خود افغانستان دیدیم که به عوض انقلاب مردمی و دهقانی کودتای نظامی توسط یک باند حر فوی چاقوکش‌و جانی صورت‌گرفت و جوامعی را که اصلاً فئودالی نبودند، تاچه رسد به سرمایه داری بزعم خود راساً از مرحلهٔ فئودالیزم بمرحلهٔ سوسیالیزم ارتقاداد. در افغانستان یک دزد و خود فروخته و مزدور کریملین که از سالها قبل مانند جراثیم مضره، از گنداب کمونیزم تغذیه میکردند و به پول اجنبی در داخل مملکت مانند ویروسهای سرطانی برای‌تخریب ریشه می دواندند،



برادر مجاهد جمال الدین قوماندان عمومی جبهۀ اسلامی ارگو با کله کوف دست داشته اش منتظر قوای متجاوز روسی.

به کمک عدهٔ همدستان بی وجدان ، فرومایه ، بیمغز ، گمراه و وطن فروش خود در داخل قوای مسلح با یک کودتای نظامی فجیع ، و خونین و غاصبانه قدرت حکومت را بدست گرفتند ، بدون آنکه جامعه بگفتهٔ مارکس در تحت فورمول جبر تاریخ تخیلی و مرحلهٔ سرمایه داری را گذرانده باشد. در صورتیکه اصلاً جامعهٔ افغانستان نه تنها وارد مرحلهٔ سرمایه داری نشده بود بلکه از فئودالی هم بمفهوم مارکسیستی آن خبری نبود این مردم که دارای کلتور ، عنعنات باستانی مخصوص بخود وپابند عقاید پاک اسلامی بودند و اسلام از خود جهانبینی مترقی و روشنی دارد که در هیچ نظامی نظیر آن یافت نمی شود ، به سوسیالیزم چه احتیاج داشت ؟ و سوسیالیزم بمفهوم واقعی برطبق فرضیهٔ مارکس در کجا حتی در خود روسیه که علم بردار این ایدئولوژیست کجا پیاده شده و تا امروز عملی گردیده که دریک کشور سنتی و مذهبی پیاده میشد ؟

سوسیالیزم علمی و مترقی چیست بجز ازیک سلسله کلمات رنگ و روغن شدهٔ اغواگرانه که همیشه در راه مقاصد شوم و پلید بمنظور فریب مردم بکار رفته.

درحقیقت داره دزدان به پای مردی یا نامردی باداران مسکوی خود براریکهٔ قدرت نشستند و برای غصب قدرت و حفظ مقام ذلت بار چند روزه ملتی را بخون و آتش کشیدند هزاران زن را بیوه و صدها هزار طفل را یتیم ساخته و ملیونهارا آواره و قتل عام کردند تا باداران شان بآنها (خر ـ شو) بگویند و اینها سم بر زمین کوبیده (هور ـ را) بکشند.

گلگون شرابها که کشی سر ، ببزم غیر
هان ای وطن فروش بگو خونبهای کیست

بنابر این می‌بینیم که هرچند دیالکتیک مارکس در عمل کاملاً پوچ‌ظاهر شدوآنگهی اگر هم‌بفرض محال این‌فرضیه درست‌می بود جامعه‌ایکه توسط یک باند غارتگر (بنام حزب کمونیست) بافعالیتهای زیر زمینی و تخریبی بسوی بهشت خیالی سوسیالیزم هدایت می شد ، چه حاجت داشت بعد از آنکه "بگفتهٔ آنها" انقلاب کارگری در جامعه صورت گرفت ، آن جامعه را با اختناق افکار وحبس و ترور ، زجر و شکنجه ، رعب و ترس از سکهٔ سیاه جاسوسی خود در زنجیر اسارت بکشند و چرا مرز های آنان را باسیم خاردار ، دیوار های عریض کانکریتی و لین های برق ، توپ و تانک و مسلسل ببندندتا از فرار مردمیکه در زیر چکمه های ظلم و استبداد شان جان می کنند ، جلوگیری نمایند یا از انتشار حکایات موحش و جانکاه جنایات خود مانع گردند تمام جهانیان دیدند که حتی در خود روسیه بقدرت رسیدن لینن خونخوار و باند جنایتکار او درائر عبور جامعه از مراحل خیالی آقای مارکس و تضاد طبقاتی و انقلاب مردم صورت نگرفت ، مارکسیزم و مفهوم دیا لکتیکی آنها کو چکترین سهم واثر فعال در انقلاب و قیام مردم روسیه نداشتند ، زیرا در آنجا طبقهٔ کارگر ، بورژ وا سرمایه دار وا ستثمار کارگر توسط کار فرما تضاد بین آنها بمفهوم مارکسیستی آن وجود نداشت.

درست است که ملت روسیه در نتیجهٔ سه صد

بی رنج زین پیاله کسی می نمی خورد
بی دود ، زین تنور کسی نان نمی‌دهند
تیمار کار خویش تو خود خور ، که دیگران
هرگز برای جرم تو تاوان نمی دهند

سال تحمل ظلم و ستم تزار ها بستوه آمده قیام
کردند، اما مارکسیستها درین قیام هیچگونه دخالتی
نداشتند، برعکس آنها ازین فرصت سوء استفاده برده
به رهبری لینن، ستالین، تروتسکی وغیره خونخواران
جاه طلب حزبی که تشنهٔ عظمت طلبی و قدرت
جوئی شخصی بودند، در زیر شعار حمایت از کارگرو
دهقان و با استفاده از شورش خشم آلود ملت
از تبعید گاه ها وزیر زمینی های مخفی برآمدند و بایک
کودتای نظامی بدستیاری گارد سرخ خود که
مرکب از دارو دستهٔ پرورش یافتهٔ خود شان بود
و بعد ها به قشون سرخ خونخوار تبدیل گردید،
قدرت را قبضه کردند، و بعد از آنکه شعار دکتاتوری
پرولتاریا را دادند و کارگران را تطمیع وتحمیق
نمودند؛ قدرت را خاص حزب کمونیست قرارداده
و از دست کارگرربودند و در مقابل احتجاج کارگرو
دهقان باهمان داس و چکشی که شعار و سمبول
شان بود و است مغز کارگر را کوبیدند و حلقوم
دهقان را دریدند لینن مغایر شعار های کاذبانهٔ
قبلی خود شعار داد که باید قتل عام کرد، باید
کشتار بیرحمانه نمود، رحم و عاطفه در قاموس
کمونیزم وجود ندارد !! باید جوی های خون روان
ساخت، بطوریکه این شعار را قبلاً مارکس و انگلس
نیز در طرح ایدئو لوژی (جهان بینانهٔ علمی!!) خود
توصیه کرده بودند و از همین بود که بیرق کمونیزم،
شعار کمونیسم کاخ استبداد کمونیزم(کریملن و میدان
سرخ آن) همه رنگ خون دارد و عسکر آن نام قشون
سرخ!! این سرخی و سرخ طلبی رنگ خون است ومطلوب
جانیان کریملین خونیکه ریختاندن آن مایهٔ آرامش
خاطر و تفریح و تفنن نمرودان کمونیزم و سبب
رفع عطش اژدهای سرخ است و در مسلک ملحد و
جبار و طاغی شان مباح و تفسیر کنندهٔ اخلاق !!
(البته اخلاق حزبی و حیوانی خود شان !!) - - -

تئوری دیگر مارکسیزم که جبر اقتصاد است و
باساس آن مردم را از غریزهٔ فطری وحق طبیعی شان
که غریزهٔ تملک وحق مالکیت است، محروم می
سازند بنام اینکه ابزار تولید کهموجد سازندگی ساختمان
اجتماع اعم از فکر واندیشه وشگوفانی حیات مادی
است، باید درقبضهٔ دولت باسمبول قدرت اجتماع
باشد !!

مانندجبر زمان وسائر فرضیه‌های بی‌محتوای شان
حتی در کشور خود آنها که کانون تطبیق شیوهٔ ظالمانهٔ
مارکسیزم است به شکست وبن‌بست روبروشده واگر



جنایت کاران وحشی روس، این مدعیان روسیاه و کذاب صلح و سلامت گیتی !! همه روزه کوخ های ستم خسته
های افغانستان را درهم می کوبند و باز با وقاحت و بی حیائی دم از صلح و رفاه خلق می زنند.
روی تان سیاه ای کمونست‌ها ای دشمنان شرف و عزت و آرامش انسان ها.

گندم و غله از اضلاع متحدهٔ امریکا و محصولات صنایع از ممالک غربی ویاعصارهٔ حیات ملل مستضعف و استثمار شده " مانند گاز افغانستان وثروتها و منابع سرشار طبیعی ومواد خام آن" بداداقتصاد ایشان نرسد کمراقتصاد شان خم ودر هم شکسته است و در عمل ثابت گردیده که باسلب حقوق مالکیت وفشار برمؤلد ودهقان ، گراف تولید ، قوس نزولی پیموده وبمراتب ازدوران فئودالی وارباب کمتر بوده است . چنانچه برای ترمیم اینهمه اشتباهات مبتنی بر تئوریهای بی— مغز که چار چوب آیدئولوژی آنها را تشکیل داده ، ناگزیر از توسل به (ریویزیونیزم — اصلاح طلبی) در نظام اقتصادی خود ، منجمله زمینداری گردید وباایجاد مزارع سلخوزی وکوپراتیفها ودادن سهم اندک برای یکعدهٔ محدوددهاقین درمحصولات زراعتی ، خاص بمنظور بلند بردن سطح تولید خواستند تاحدی به‌ترمیم نقایص خود بپردازند ، ولی .. هیهات !! چون دهقان بزنجیر اسارت فکری وروانی وحتی مادی بسته است ریفورم نوهم نتیجهٔ رضائیت‌بخش نداده وآیدئولوژی مادی را در انظار ، مانند هیولای ترسناک وغول بی شاخ ودم بجلوه در آورده ودر هر ساحه از ساحات حیات اجتماعی ، فرهنگی ، اقتصادی و سیاسی آنرا به نابودی وشکست مواجه ساخته است . همین الآن در بجبوحهٔ دههٔ اول هشتاد عیسوی ، درتمام ممالک تحت سلطهٔ کمونیزم ازبرکت وزش بادزهرآگین انترناسیونالستی و وابستگی در (کومیکان) اقتصاد وابسته به بلاک کمونیزم وپیروی‌از فلسفهٔ منحط وتباه‌کن مارکسیزم ، هیولای خوفناک فقر وگرسنگی وکمبود مواد غذائی که نتیجهٔ مستقیم همان فشار برمولد ودهقان است بر اقتصاد کلیه ممالک پیمان وارسا ، سایه‌افگنده وصدای نارضائیتی مردم مانند زمزمهٔ قبل از طوفان وسیل ، به سمع جهان میرسد . هنگری ، پولیند ، یوگوسلاوی ، چکسلواکی هیچکدام از این خطر مرگبار درامان نمانده ده میلون کارگر پولیند درنتیجهٔ اختناق وفشار مداوم و احساس گرسنگی و کمبود مواد غذائی وحیاتی که فلسفهٔ مزخرف جبراقتصاد مارکسیزم ، بر ایشان بارمغان آورده رنج میبرند وعلی‌الرغم مشاهدهٔ مانورهای نظامی ونمایش قدرت در داخل کشور ودراطراف مرزهای خود که بفرض ایجاد خوف ووحشت مردم صورت میگیرد ، به‌احتجاج واعتصابهای گسترده دست‌میزنند وصدای مخالفت را بارژیم‌های خود کامه وستمگر



آری : آنهـا باهواپیماهای تاره‌پیما به فریاد همدیگر میرسند !! ... اما وجود تانک وموترهای تیز رفتار ، در مقابل نیروی ایمان ، عشق و ارادهٔ آهنین ملت مسلمان ، بی اثر وغیر قابل تشویش است .

بلند کرده اند.

در چکسلواکی ، حکومت کمونستی باپخش احصائیهٔ کمبـــود مواد غذائی درسال ۸۱ که باید حاصلات، ۱۱ میلون‌تن میبود ولی تولیدبه ۶/۱میلون تقلیل یافته ، اظهار اندیشه میکنند و اذعان مینمایندکه چون از سالهاست در سکتور خصوصی توجه نشده اینک تقلیل تولیدسالانه به پیمانهٔ وحشت‌انگیزی‌رسیده است و بنا بر ان از نو تصمیم میگیرند که باید به دهاقینی که در زمین شخصی کار میکنند ، بمقصـــد تزئید تولیدات مساعدت‌گرددوامکانات آن‌فراهم‌شود. این یک حقیقت محض است که در نتیجهٔ اقتصاد دربسته تحت فشار نظام مارکسیزم در تمام ممالک‌بلاک وابسته به روس رفته رفته اقتصاد مردم وسطح زندگی آنان به فقر وبیچارگی و عسرت ومحرومیت کشانیده میشود ، احساس محرومیت اقتصادی و کمبود مواد غذائی و حیاتی علاوه بر فقر معنوی و محرومیت از کرامتها وارزش‌های انسانی است که بشر فطرتاً بآن مأنوس ومحتاج است و همان طوریکه انسان دارای غریزهٔ خورد ونوش و شهوت بوده ، احساس ملکیت وملکات فاضلهٔ اخلاقی ازجمله دین وخــداشناسی و نیایش، شجاعت وشهامت‌نیز ازجمله غرائز نهفته در نهاد اوست که‌نمیتوان اینهارا کاملاً نابود کرد :شک نیست که جباران روزگار توانسته اند غرائز عالی انسان را منحرف سازند اما بهیچ وجه نمیتوانند آنها را از نهاد و فطرت بشر بزدایند و محوکنند . یک مثال‌زندهٔ آن این است که هنوز هم ایدئولوژی بی‌خدا ومادی مارکسیزم نتوانسته دست پروردگان مغز شستهٔ خودرا بکلی از این غرائز محروم‌سازند. طوریکه جنرال‌رفیع آن ضابط حقیر دیروز درسایهٔ نظام‌مارکسیزم وحمایت پدروطن روسی به نوا وقدرت رسیده وبدرجهٔ عالیهٔ وزیر دفاع ودگرجنرال‌ارتقاء جسته ، باوجودپیمودن غیرعادی این مدارج عالیه ونشاه قدرت و اقتدار و باوجود تربیه درسازمانها و کاباره های کمونیزم در مسکو ، هنوز هم کم وبیش از غیرت ناموسداری به سویهٔ شخصی نه اجتماعی (زیرا ناموس اجتماع را به روس فروخته) برخوردار بوده است ، همان احساسی که مارکسیزم لینیزم مخالف ودشمن آنست در نزد پیروان خود آنرا مذموم میخواند ، !!



جان برکفان مکتب توحید و فدائیان راه اسلام با این سلاح که از خود دشمن به غنیمت گرفته الد قلب دشمن را خواهند شگافت و طیارات بم افگن و جنگنده های هوائی روسها را باسلاح خود شان بآتش می کشند. در تصویر فوق دو پایه از سلاحهای ضد هوائی که از دشمن به غنیمت گرفته شده است مشاهده میشود.

روزی یاشبی درمحفل باده گساری وعیاشی ، مشاور عالیرتبهٔ نظامی روسی اش به یکی از منسوبین اناثیهٔ جنرال رفیع دست درازی میکند واوعکس العمل نشان میدهد ودر اثر آن مشاورروسی (یابادار او) اوراهدف گلوله قرار میدهد و مجروح میسازد . بدن جراحت برداشتهٔ اورا بمسکومیفرستندوسپس باداران مسکوی- اش اورا برای اخذ تعلیم وتربیهٔ بیشتر بآنجانگاه میدارند زیرا پدر وطن اواحساس کرد که هنوز هم احساس (مذموم) غیرت وناموس داری (ویک شنگ مردی) دراوکم وبیش موجود است باید باو،آموزش بیشتر داد واین احساس راکه ازنظر کمونزم مردوداست درنهاد اوکشت تادیگر درمقابل حیات اجتماعی اشتراکی ارمغان مارکسیزم، عکس العمل نشان ندهد .

بااین توضیح ضمنی بازگردیم به تصریح مطلب نخست که نابسامانی اقتصاد مردم، در تحت سلطهٔ نظام جبار کمونزم است :

یک مثال زندهٔ دیگر درینمورد خبریست که از شماره مورخ ۳ جنوری ۱۹۸۲ - اخبار تایمز آف- اندیا، اقتباس میگردد : که این خبر ، دال برتطبیق همان مفکورهٔ جبرزمان خود مارکسیزم است که بامرور زمان ایدئولوژی شانرا محکوم به زوال ساخته وطشت رسوائی آنرا به سویهٔ بین‌المللی از بام افگنده است .

خبر دربارهٔ اقتصاد ویتنام است ، ویتنامی که هم‌اکنون سه ملیارد دالر ازممالک خارج مدیون‌است.

بعد از آنکه نظام کمونزم وابسته به روس درین کشور بلاکشیده مستقر گردید وبرای مصارف دوصد هزار عسکرویتنامی در کمبودیا ، روسیه روزانه ۳-۶ ملیون دالر مصرف می کند وسپس ازملت ویتنام باج بروت می گیرد وبرای تلافی مصارف نظامی خود قسمت اعظم مواد خوراکه ومنابع ثروتی ویتنام رابه یغمایی برد ، از جمله گندم وماهی راکه تقریبا قوت لایموت منحصر بفردمردم ویتنام است . اینک وضع مالی واقتصادی مردم بحدی رقت‌بار وناگوار گردیده که قیمت مرغ ، به فی کیلو اضافه از ٤ دالر رسیده ومواد خورا که قلت پیدا کرده وکمیاب وگران شده است ، در حالیکه عاید سرانه در ویتنام سالانه ۱۶۰ دالر است .

پس در شرایطی که عوائد کم وقیم بیحد بلند باشد وقدرت خرید مردم بااین حد پایان ، آیا مردم بااین عاید سالانه چگونه اقلاً شکم خود را سیر کرده بتوانند ؟ .. واین است ارمغان کمونزم در



این هم یکی از وسایل نظامی (توپ) است که برادران مجاهد هرات در نبرد علیه کفار روسی و داخلی از آن استفاده می کنند ، برادر محمد اسمعیل امیر ولایتی هرات در حال شلیک توپ مشاهده میشود.

یک مملکت تحت سیطره ونفوذ جباران کمونزم که اگرا کنون از آن ملت رأی گیری آزادبعمل آید ، بر هرچه کمونزم ومارکسیزم است ، لعنت خواهندفرستاد همچنانکه درتمام ممالک اقمار روسیه این ادعا صدق می کند و ملت‌های آنان تماماً به ستوه آمده‌اند ، اما کجاست آزادی فکرورأی برای مردم درین نظامهای جبار ، خودکامه وخون آشام !!

اینها همه مغائر طرحهای نخستین مارکسیزم است وبیانگر این حقیقت می باشد که تئوری جبر اقتصاد مارکیستها وسلب مالکیت وفشار واختناق بر دهقان و کارگروعامهٔ ملت ، ناگزیر به عکس العمل‌های حادی روبرو شدنی است که درکلهٔ طـراحان ایدئولوژی دورانساز ، مترقی وعلمی جهان بینانه قبلا نمی گنجید واینک ثابت گردیده که ایدئولوژی "دورانسازعالمانه" در عمل مضر بحال بشر بوده نه تنها علمی ومترقی نیست بلکه فاقد تمام ارزشهای انسانی می باشد . حتی شعار "کارگران جهان متحد شوید" این رژیم کفر والحاد که مانندسائر شعارهای میان تهی وعوام فریبشان خاص برای فریب مردم بوده وصرفا درجهت بهره برداری سیاسی وحزبی بکاربرده میشد ، امروزلبهٔ تیغهٔ تیزآن متوجه سینهٔ پرکینهٔ خود مارکسیست های دورؤمنافق و ریاکار گردیده وموجودیت ننگین آنهارا به نیستی و فنا تهدید میکندوایدئولوژی "عالمانه" شانرا بباد مسخره میگیرد بطوریکه ده میلون کارگر کشور پولیند اکنون به "توصیهٔ آقایان رهبران مارکسیزم" متحد شده اند !!

اماچه اتحادی ، اتحادی که بلای جان احزاب نام نهاد کمونزم گردیده است وکاخ فرعونی کرملین را بلرزه در آورده اینهم یک رسوائی وافتضاح دیگر بـرای این مسلک شیطانـی است که باز هـم فـرضیـهٔ شان را که لـزوم اتحـاد کارگـر برای شگوفانی حکومت کارگریست ، نقش برآب می سازد ، زیرا معلوم شد که اینها براستی طالب اتحاد کارگـر نبودند آنهم اتحادی که در طریق استرداد حقوق پامال شدهٔ کارگر باشد !! اینها شعار کاذب را "کارگران جهان متحد شوید" صرف برای فریب اذهان میدادند وبامنظور شان این بود که کارگران در طریق بهره برداری خان خانی اربابان اقتدارکمونزم بسیج شوند وکاخ قدرت نمرودان را مستحکم ترسازند نه برای طلب حق آزادی خودها !!

اینک این همه شکست های شرم آور برای این دجالان آخر الزمان زنگ خطر محوونابودی نوازد که خداوند آنرا وعده داده بالاخره گلیم سیاه ومنحوس این فاجعهٔ قرن باسرطان خبیث بشریت ازپهنای گیتی جمع شدنی است . خدا نور خودرا در جهان نفوذ میدهد وپردهٔ ظلمت رامی درد . والله متم نوره ولو کره الکافرون .

" قـل جاء الحـق وزهق الباطل ان الباطل کان زهوقا".

پایان

مناجات

(از صفر محمد فائز)

یارب به حق آه یتیمان بی نوا در بدر

یارب به حق بیوه و بیچاره و گدا در بدر

به حق ناله طفلان بیگناه

به حق سرور شاهان انبیاء

رحمی ز لطف خویش به عامُ به خاص کن

ما را ازین مصیبت گردون خلاص کن

انقلاب در انقلاب

لقش نهضت در انقلاب :

در مورد نقش نهضت اسلامی ما در انقلاب جاری ، باید دو دوره را مدنظر گرفت : دورۀ قبل از انقلاب و دورۀ انقلاب و مابعد آن.

بعضی هاکو شیده اند تا انقلاب جاری کشور را مولود شرایط ناگوار حاکم برجامعۀ ماکه خود زادۀ تسلط جابرانهٔ نوکران استعمار سرخ درکودتای خونین و ننگین هفت ثور ۵۷ بوده است ، وانمود ساخته و ازین حقیقت آشکار که این انقلاب ادامهٔ نهضت اسلامی پیکار جویان باشهامت میهن می باشد ، انکار نمایند.

و بعضی ها ازین هم پا فراتر گذاشته ادعا نموده اند که باتجاوز عریان نظامی و لشکرکشی بی شرمانهٔ ابر قدرت روس بر افغانستان ، مردم ما انقلاب آزادی بخشی را که فقط منظور از آن مقابله باتجاوز خارجی و دفاع از تمامیت ارضی کشور است براه انداخته اند.

مابا ادعا ها و دروغ بافی های ابلهانهٔ این دشمنان خدا و مردم کاری نداریم ، زیرا مواقف خاص اجتماعی آنها برهمگان روشن و اساساً با اینگونه حیله ها می خواهند که برگذشتۀ ننگین و سیاه خویش پرده انداخته وسابقه همکاری و همدستی خود را با اجیران اجنبی و باند های ضد اسلامی و ضد مردمی کتمان نمایند.

این خائنین بدنام که در زمان رژیمهای فاسد گذشته باتظاهر به تمدن و رژشنفکری در کنار کمونیست های بیگانه از مردم قرار داشتند وحد اقل باسکوت خویش مهر تائیدبر فعالیت های زهر آگین جواسیس روس می زدند که امروز دست های کثیف شان بخون پاک هزاران هزار مردوزن و کودک و جوان کشور رنگین است و بارویکار آمدن مستقیم این و طنفروشان در کودتای ۷ ثور و باچشمداشتی که از دریافت اجورۀ خوش خدمتی به استعمار و قرار گرفتن در برابر اسلام و مردم ، ازین حکومت ها داشتند در زیر بیرق سرخ نوکران استعمار به زندگی ننگین خود ادامه دادند تا اینکه نیزه های خونین جلادان کمونیست متوجه شان گردید ، نیزه هائی که حتی بر رهبران !! این باند ها نیز رحم نمیکرد.

لهذا اینها نه براساس عقیده یا حس و طندوستی بلکه جبراً کشور را ترک گفته و فراری گردیدند. بناءاً تفسیرات و تأویلات ایشان از مسائل انقلاب ، بیانگر مزاج متلون و شخصیت بی خاصیت شان می باشد.

و چون اساساً با اسلام دشمنی دارند ، پس نمی توانند برنقش سازندۀ اسلام که محرک واقعی این انقلاب است ، اعتراف نمایند ، همچنان میزان وحشتی که از تشکیل حکومت اسلامی دارند غیر قابل سنجش می باشد.

ولی طوریکه قبلاً متذکر شدیم ، قضاوتهای این عناصر که از مردم بیگانه و باغرب هم پیمانه اند ، حایزا همیتی نمی باشد.

زیرا تاریخ ، عظمت این انقلاب و نقش تعیین کنندۀ اسلام را درآن ثبت نموده است و اگر تاریخ

نویسان خاین و جفا کار در فرداهای دور ، ازین نقش انکار نمایند ، قابل تعجب نخواهد بود ، زیرا مؤرخینی که در خدمت استعمار درآمده اند ، به‌تحریف واقعیت ها و حقایق پرداخته و در تبیین جریانات تاریخی طبق دلخواه استعمار گران عمل نموده اند. ولی جای تعجب است که چگونه عناصر بی حیا و دیده درا باوجود اینکه حقایق را بچشم سرملاحظه می کنند ، بازهم نمی خواهند که برواقعیت ها اعتراف نمایند.

بدون شک انقلاب جاری ادامهٔ راه نهضت اسلامی کشور بوده و به وسعت و گسترش آن افزوده است.

نهضت اسلامی ما در شرایطی به افشای چهره های کثیف مزدوران امپریالیزم شرق پرداخت که طبقات حاکمه مصروف عیاشی و میگساری در خوان های رنگین قصر های سلطنتی بوده و با استعمار گران روسی بازدوبند های پنهان و آشکار ، قرارداد- های ظالمانه و اسارتبار را منعقد می نمودند ، همچنان از غلامان کمونیست خود و فعالیت های آشکار ضد اسلامی و ضد مرد می شان کاملاً پشتیبانی نموده و آنها را عامل نجات خویش از قیام مردم واو جگیری نهضت اسلامی می دانستند

طبقات اشراف و فیودال که تاج و تخت سلطنتی را دایمی و جاودان فکر می کردند ، بقای ناز و نعمت خویش را در بقای سلطنت می دیدند و غرب زده هاو روشنفکران قلابی گاهگاهی باهمقطاران کمونیست خود همنوائی نموده و بدین وسیله علم دوستی "!" و ترقی پسندی ! خود را به اثبات می رسانیدند.

حتی برخی از استادان پوهنتون که در دانشگاههای امریکا و اروپا تحصیل نموده بودند در حالیکه کمونیست نبودند، معذالک تمایلات کمونیستی در آنها بملاحظه می رسید ، زیرا تمام عناصر مخالف بااسلام در رویا روئی اسلام و کمونیزم جانب کمونیزم را گرفته و علیه مسلمانان موقف و موضع مشترک می گرفتند ، اینها بگمان اینکه کمونیست ها در تمام کشور ها بخاطر رسیدن به هدف ازعین تاکتیک استفاده می کنند لهذا فکر می کردند که کمونیست های کشور ما ، همانند کمونیست های اروپائی قابل تحمل بوده و خطر چندانی از ناحیهٔ آنها متوجه ایشان نیست ، ولی از آنجائیکه غول کمونیزم تا آن هنگامی شناختنی نیست که زمام امور را بدست گرفته و وارد صحنه و قابل لمس گردد. زیرا پیروان کمونیزم آنچنان تبلیغات و سر و صداهائی براه انداخته و می اندازند که گاه هگاهی انسانهای دراکی هم قضاوت سالم را در جریان تبلیغات از دست می دهند لهذا با رسیدن این غول ، ماهیت ننگین آن نیز برملامی گردد و حتی شدید ترین و افراطی ترین مخالفین کمونیسم نیز زشتی های عملی کمونیزم را بالاتر از گمان و تصور خود می بینند بنا براین رویکار آمدن رژیم و حشت و استبداد کمونیستی در افغانستان ، موازنهٔ قبلی به نفع اسلام تغییر نمود و عناصر بی عقیده نیز دامان



برادر مجاهد غلام دستگیر یکی از مجاهدین پیشتاز جمعیت اسلامی در هرات که باتلاش وجدیت زایدالوصفی از اسلام و آزادی پاسداری می نماید.

اسلام را پناهگاه خود یافتند ، ولی متأسفانه که این بازگشت بسوی اسلام نه از روی صدق وصفا و جبران گناه های قبلی بلکه از روی جبر شرائط ، نفاق ، ریاء وتزویر بود زیرا این عناصر نه تنها سهمی در انقلاب نگرفتند ، بلکه بافرار بسوی باداران غربی خود ، صدای مخالف انقلاب را بلند نمودند و از اسلام و انقلاب تفسیر و تأویل های ابلهانه می نمودند.

بهر صورت نهضت اسلامی ، بزرگترین خدمتی را که افشای چهره های جواسیس اجنبی و بی نقاب نمودن سیمای کثیف نظام کمونیستی است ، انجام داده و درین راه قربانی های بیشماری را متحمل شد.

در اثر مبارزات پیگیر نهضت اسلامی ما ، موجودیت و بقای عناصر اجیر بیگانه و دشمنان اسلام و مردم به خطر افتاد و با ارتقای کار این نهضت که توسط توده های ملیونی مردم پشتیبانی می شد ، مرگ و زوال ابدی ایشان حتمی به نظر می رسید زیرا اوجگیری نهضت مادر سال های اخیر رژیم فاسد سلطنتی بحدی بود که امکان برگزاری محافل و تظاهرات برای باند های ضد اسلامی میسر نمی گردید واگر احیاناً اجتماعی از آنها دیده می شد مردم مسلمان ، برسرشان می‌ریختند و پرچمهای سرخ شان را پاره نموده و به آتش می کشیدند ، آنها بخوبی می دانستند که رنگ سرخ این پرچمها بیانگر ریختن خون مردم مسلمان است که در صورت بقدرت رسیدن این چاکران گوش بفرمان عملی خواهد گردید. آنها می دیدند که چگونه استعمار سرخ روس و دولت های فاسد وقت برای بقدرت رسیدن این عناصر وطنفروش زمینه سازی می کنند و هرلحظه کشور بلا دیدهٔ مارا به پرتگاه سقوط در منجلاب کمونیزم نزدیک می سازند لهذا شرایط ذهنی برای براه افتادن انقلاب مهیا گردیده بود ، یعنی : مردم ما در مورد امیال و مقاصد شوم کمونیست ها وباداران خارجی آنها آگاهی کامل داشتند و این آگاهی را نهضت اسلامی ما طی برگزاری محافل ، اجتماعات ، تظاهرات و پخش و نشر اعلامیه ها مضامین ، به مردم مسلمان و بیدار داده بودند .

در نتیجه باید گفت که انقلاب جاری کشور باکو دتای ۷ ثور و یا تجاوز آشکار نظامی و لشکری روس ها در ٦ جدی بصورت ناگهانی آغاز نگردیده ، بلکه مقدمات آن قبلاً چیده شده بود.

واما در مورد طرز کار نهضت در سالهای قبل از انقلاب باید گفت همانطوریکه در بحث های گذشته اشاره شد نهضت اسلامی مانتوانسته است که بصورت اصولی و سیستماتیک مراحل مبارزهٔ اسلامی را طی نموده و از نظر تشکیلاتی و ساز ماندهی انسجام بهتری پیدا نماید. لهذا اینگونه انتقاد برگذشته نهضت کاملاً وارد و بجا بوده و دلایلی که می تواند نهضت را تبرئه کند در بحث های قبلی تذکار یافته است. ولی یکعده از دشمنان وحتی دوستان نادان اینگونه انتقاد می کنند که نهضت فقط منسوبین خود را مسلمان می دانسته و حاضر به پذیرش عناصر معتدل ویا کارمندان دستگاه های دولتی نبوده است. اکثریت این انتقاد کنندگان را کسانی تشکیل می دهند که بنابر مواقف خاص ، جبن ویا ضعیف النفس بودن شان ، خود از نهضت کناره‌گیری نموده و حاضر نبودند تا در سنگر اسلام متحمل قربانی و فدا کاری شوند.

حقیقت اینست که برادران طراز اول نهضت و دیگرمنسوبین آن از همان اولین صبحگاه آغاز فعالیت ، دعوت خویش را عام ساخته و از تمام افراد مؤمن معتقد به مبانی و اساسات انقلابی اسلام بخصوص عناصر چیز فهم و صاحب نظر خواستند تادرین نهضت عظیم سهیم گردیده وحتی در صف مقدم آن قرار بگیرند. بناءاً روحیهٔ نهضت در اوائل کار به هیچ صورتی آمرانه وریاست طلبانه نبوده و هوای باداری برمردم را در سر نداشت. ما بخوبی می دانستیم که نباید راه خود را آنقدر تنگ سازیم تا کسان دیگر نتوانند در کنارما قرار گرفته و حرکت نمایند ، همچنان تنگ نظری و دگماتیزم نیز در عمل ما مشاهده نمی گردید.

ولی ناگفته نباید گذاشت که اشتباهاتی صورت گرفته و در راه دعوت آنطوریکه لازم است ، تلاش نگردیده است اما باوجود همه اینها حقیقت روشن و آفتابی اینست که نهضت ما نهضت واحد اسلامی و مردمی بخصوص در دورهٔ سلطنت ظاهر شاهی و داؤد شاهی

بوده است.

عظمت و بزرگی نهضت ما توأم با پشتیبانی و حمایت بیدریغ توده های وسیع مردم دریکه تاز بودن نهضت نقش اساسی داشت زیرا باوجود کوشش ها و تلاشهای پیگیر حکومت های وقت و حواریون شان مؤفق نگردیدند تا مردم را بدور یک گروه دیگر مذهبی جمع نمایند و با رقیب قرار دادن آن از عظمت نهضت بکاهند و آنرا در انظار بدنام نمایند، هانطوریکه این کار را در کشور های دیگر مسلمان کردند.

ولی متأسفانه که در اواسط دورهٔ مستبدانه داؤد ستمگر، نهضت عظیم اسلامی ما دچار اختلاف گردید، این اختلاف در کنار نتائج و عواقب وخیم و خطرناک دیگر، زمینه نفوذ عناصر مخالف اسلام را در انقلاب مساعد ساخت تا جائیکه به شکل گروه های به اصطلاح سیاسی و مذهبی قد علم نمودند و از محیط اختلافی ما به نفع آز وهوس خود و اهداف شوم باداران خود استفاده بردند.

همچنان قبل از آنکه گروه های دیگر باسرا زیر شدن کمک های خارجی شکل گیری نمایند، نهضت ما در ادامهٔ مبارزات خود با رویکار آمدن حکومت دست نشاندگان روس برضرورت مبارزه مسلح تاکید نموده و باوجود کمبود های فراوان و عدم دسترسی به امکانات و وسائل بار مشکلات قیام سر تا سری مردم را به تنهائی بردوش کشیده و قربانی های بیشاری را پذیرا گردید.

چون برای متباقی مسائل نهضت در انقلاب، بخصوص نقش نهضت و در فردای انقلاب، بحث های جداگانه ای در نظر گرفته شده است لهذا درین جابه همین‌مختصر اکتفا نموده و نقش نهضت در انقلاب را طی بحثهای آینده ادامه خواهیم داد.

(ادامه دارد)



پروردگارا! بیش از سه سال است که وطن، در آتش ظلم و جنایت روس هامی سوزد، وطن، را از لوث وجود کفار پاک گردان.

خدایا! مجاهدین، را وحدت و اخوت نصیب کن و بانصرت خویش ایشان را برکفار غلبه و پیروزی بخش.

الهی! پدران و مادران، را که در راه تو شهید شده اند، مورد لطف و رحمت خویش بگردان و به باز ماندگان نیروئی ده تا در راه تو ثابت قدم مانند و عشق و محبتی عطا کن که پروانه آسا پیرامون شمع توحید تو جان بازند.

ای قادر لایزال!

تنها ترا می پرستیم و تنها از تو کمک می خواهیم چون جز تو پناه گاهی نداریم.

دخدای په لار کی جهاد کول

یا

دطواغیتو د تباهی دمخنیوي لوی عوامل

هر مسلمان ایمانی وظیفه لری چه هیڅ کوم کار بی هدفه پیل نکړی بلکه هر کار د یوه خاص او لوړ مقصد د لاس ته راوستلو ، په منظور سرته ورسوی. د افغانستان مسلمانانو هم خپل اوسنی جهاد چه د مال او سر په بیه یې پیل کړی او کلک تصمیم یې نیولی دی چه خپل قهرمانانه جهاد ته تر هغه وخته پوری دوام ورکړی څویې جنایتکار روسان له خپلی اسلامی خاوری څخه نه دی شړلی او یا ټول نه دی پری شهیدان شوی ، دا له شهامت او غیرت نه ډک جهاد ، د څه له پاره کوی ؟ آیا دا جهاد قومی او ملی جهاد دی او ذ ملی هویت او حیثیت د اعاده کولو په منظور پیل شوی ؟ نه هیڅکله دملی حاکمیت او پښتون ولی په غرض نه دی پیل شوی ځکه وطن فروش تره‌کی او امین هم پښتانه وو او د افغانستان دولس له ملیت سره هغوی هیڅ ډول مخالفت او تضاد نه درلود. همداراز خائن ببرک هم نه غواړی د افغانانو ملی عنعنات له منځه یوسی بلکه د افغانستان مسلمان ولس د پاک خدای او قرآنی قوانینو له حاکمیت څخه پرته د بل هیچا حاکمیت نه منی ، هغوی د لا اله الا الله له غوښتنی سره سم یوازی او یوازی خدای خپل معبود ، حاکم او مطلق و اکوال بولی اوبس ، خو روسان او دروسانو مزدوران وائی د خدای (ج) او قرآنی قوانینو په ځای مارکسیستی قوانین و منی خود افغانستان غیرتی او باشهامته مسلمانان د خپل دین او قرآن په حکم د خپل ناموس او عفت ساتنه فرض بولی او هغه چاته سزا او شرعی مجازات ورکول غواړی چی دبی عفتی او زنا مرتکب شی خو روسان او د روسانو زر خرید غلامان بی عفتی او بی ناموسی رسما روا جوی او غواړی چه د مسلمانانو دغه دینی پت له منځه یوسی او ټول خلک بی ناموسه ، بی دینه او بی غیرته وروزی هو د همدغی بی غیرتی په حالت کی هغوی کولی شی خپل ټول شوم غیر انسانی اهداف په خلکو و منی ، خلک د خپل ځان غلامان کړی او هر ډول باداری ور باندی و کوی. خو د افغانستان مسلمانان د خپل آسمانی کتاب قرآن عظیم الشان په حکم چه ټولو مسلمانانو ته قاطع او صریح امر کوی (و قاتلو هم حتی لاتکون فتنة و یکون الدین کله لله) ځانونه مکلف او مسئول بولی تر هغه وخته پوری خپل مسلحانه جهادته ادامه ور کړی چه فتنه او فساد او روسی جنایتکاران او د بشر دښمنان محو او نابود کړی څو د پاک خدای عدالت خورونکی قانون کاملا حاکم او تطبیق شی خو روسان له خدای او د هغه له آسمانی قانون سره مخالف دی ، پاک خدای غواړی‌چه‌ټول خلک یوازی د کائناتو د خالق بندگی و کړی ، پاک خدای ټول انسانان آزاد پیدا کړی ، باید آزاد ژوند و کوی ، پاک خدای ټولو انسانانو

ته هدایت ور کوی چه هیڅ انسان دی د بل انسان
بندګی نه کوی او که دا غیر انسانی عمل یې انجام
کړنو هغه مشرک او کافر دی او د دی له امله
چه د انسانی حریت او آزادی اساس ته یې صدمه
رسولی او د خپل ځان په شان د بل انسان ، بندګی
او غلامی یې قبوله کړی او نورو انسانانو ته یې
د غلامی لاره او اره کړیده نو د دغی نوبی او نه
بښونکی ګناه په مقابل کی به دپاک خدای له سخت او
دائمی عذاب سره مخامخ شی او جهنم به یې ځای
دی دا ځکه چه هغه په دنیا کی د انسانانو له پاره
د غلامی د جهنم بنسټ ایښی دی لنډه دا چه
د مسلمانانو او کمونستانو لوی تضاد همدا دی چه
مسلمانان له پاک خدای څخه پرته د بل هیچا بندګی
ته غاړه نه ږدی او روسان ټول خلک د خپلو حزبی
لیډرانو حلقه بګوش غلامان جوړوی او ټول‌واک
پخپل حزب کی انحصار کوی.

خو پاک خدای د انسانانو له استثمار او
غلامی څخه د ټولو بشری و کړو د نجات او
خلاصون په منظور او د تجاوز ، ظلم ، فتنی او
قیامی د مخنوی پغرض مسلمانانو ته امر کوی چه
د انسانانو د آزادی او د فتنی دایښو ایستلو په
خاطر او د پاک خدای د دین د قائمولو له پاره
و جنګیږی څو بشری نری دظلم او تیری له مصیبت
څخه مصؤنه پاتی شی دا ځکه چه که تاسی
د طاغوتانو ، ظالمانو او یرغلګرانو په مخ کی
و نه دریږی او د تجاوز او تیری لاس لنډ نکړی
نو هغوی د خپل وحشیانه خوی په اساس په
مستضعفینو باندی تیری او تجاوز کوی جوماتونه
عبادتخانی ، کلی ، ښارونه او هر څه تباه کوی ،
ماشومان ، ښځی ، زاړه او ځوانان ټول وژنی او
هیڅ زړه سوی ، ترحم او انسانی عاطفه نلری ، دغه
انسانانو ته ورته ځناوران له قتل ، تعذیب او تباهی
څخه خوند او لذت اخلی ، هغوی وایی (هر څوک
چه له مونږ سره نه دی هغه زمونږ دښمنان دی) نو
وژنی یې ، له کور او ټاټو بی څخه یې شړی ، وهی
او ټکوی یې ، تعذیبوی یې ، نوکان او ویښتان یې
ور باندی باسی ، برق ور کوی ، تیل داغ کوی یې
او داسی نور انسانیت ضد تکیفو نه ور باندی راولی
څو په دی وحشیانه عملونو سره نور ټول خلک له
هر ډول انسانی امتیازاتو او نعمتونو څخه محروم
او بی برخی کړی او هغوی پخپله د خپل ځان له
پاره ټول دنیوی نعمتونه او امتیازات انحصار کړی.
دا انحصار طلبی او باداری غوښتنه د کمونیزم
د پوچی او انسانیت ضد فلسفی له اصولو څخه یو



او بر تفنگ خویش تکیه داده و با نگاه های
تند برافق خونین کشورش خیره شده است. می-
اندیشد... فکر می کند... به آیندهٔ کشورش ، به
سرنوشت موهوم خودش... پدرش را روس ها... به
گلوله بستند ، مادرش در زیر آوار خانه که بر اثر
بمب های دشمن تخریب شده بود ، جان بجان
آفرین سپرد... برادر و خواهرش گرسنه اند و از
گرسنگی ناله می کشند... در برابر چشمانش تاآنجا که
بنظر می رسد ، خون است و اجساد خونین شهدا
و آنچه می شنود ناله است و فریاد... ضجه و استغاثهٔ
ستمدیدگان...

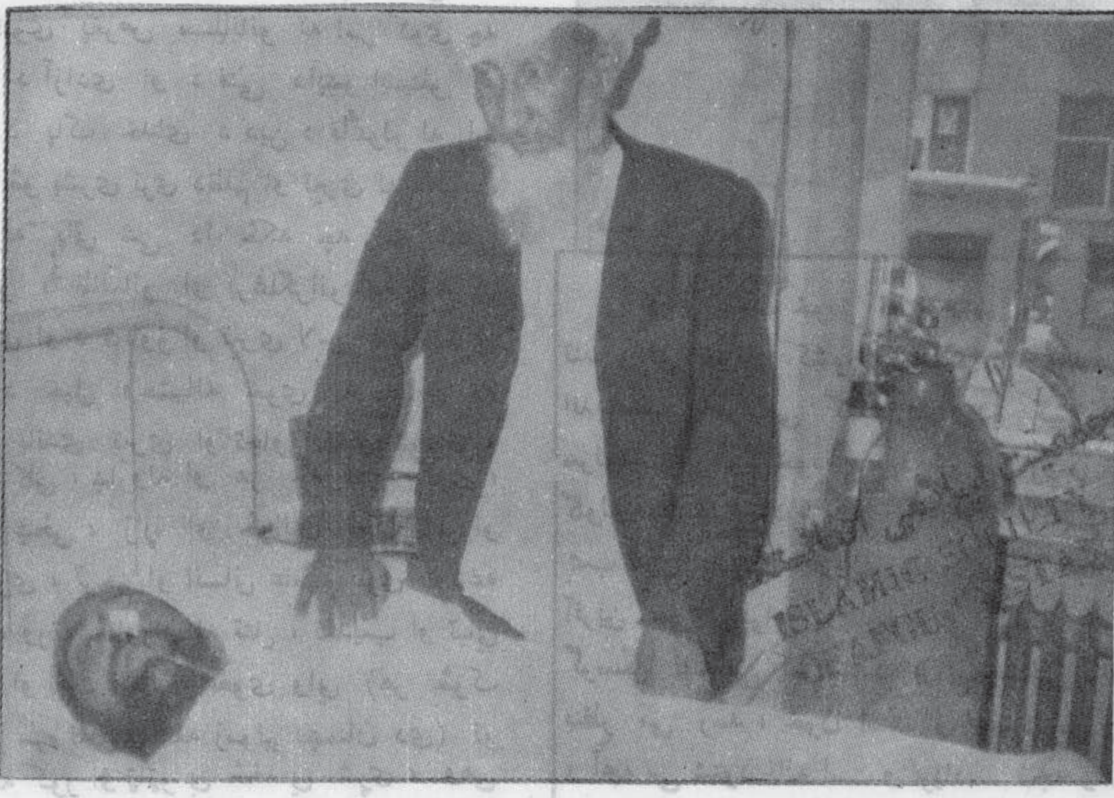
او در این جو طاقت فرسا می اندیشد و راه
نجات می جوید خدایا ! سر پنجه های خونین
جنایت کاران را از گلو گاه بی گناهان کوتاه ساز !

اساسی اصل دی. نو روسی جنایتکاران په حقیقت کې د زور یا په بل عبارت د ځنګل د قانون پیروان دی ، هغوی د ځنګل د ځناورانو په شان له زور څخه پرته د بل هیڅ کوم بشری ملی او بین المللی قانون او انسانی اخلاقو او بشری حقوقو پابند نه دی.

نو له داسی لوی مصیبت او بی ساری بشر دښمن څخه د انسانانو ساتل او د داسی وحشی ځناور د تباهی مخنوی د ټولو بشر غوښتونکو بالخاصه د مسلمانانو فریضه ده د همدغی لوی او مهم هدف د تامین په خاطر او د انسانی نړی د عمومی امنیت له پاره مسلمانان مکلف دی د هغی آسمانی قانون د استقرار پمنظور په مسلحانه جهاد لاس پوری کړی چه سل په سلوکی د بشر سعادت او حقیقی آرامی تضمینولی شی ، نو په حقیقت کی له ظلم څخه د مظلوم د ساتلو ، د فساد او تباهی ، مخنوی او د اجتماعی عدالت د منځه ته راوستلو پغرض په

مسلمانانو باندی به سر او مال جهاد فرض شویدی او د همدغه مقدس او عالی هدف له پاره باید مسلمانان خپل ځانونه ، خپل مالونه ، خپل اولاد و نه او خپل ټول دار او مدار وقف کړی څو و کولی شی د خپل سر او مال په بیه جهان آباد او آرام کړی.

د همدغی لوړی هیلی پخاطر پاک خدای مسلمانانو ته امر ور کوی (قاتلوا الذین لا یؤمنون بالله و لا بالیوم الآخر ولایحرمون ما حرم الله و رسوله و لا یدینون دین الحق...) له هغو طاغوتانو سره جهاد و کوی چه نه په خدای او آخرت عقیده لری او نه هغه شیان حرام ګڼی چه خدای او رسول حرام کړیدی او نه د حق دین پیروی ته حاضریږی بلکه د فساد ، فتنی ، ظلم او ناروا لاری غوره کړیده او په باطله او ناحقه لار روان او د بشر د تباهی مسیر تعقیبوی نو له داسی باطل پرستانو څخه د ځمکی مخ پاک کړی.



قوماندان مجاهد ، غازی مستری عبدالرؤف که بدست عمال نفاق مجروح و در بیمارستان بعد از سه ماه تداوی شربت شهادت نوشید.
در تصویر فوق پدر موی سفید این شهید بربالین پسر مجاهد و جانبازش دیده میشود.

محمد کاظم "شارق"

جنایات کمونیزم در طول تاریخ

بذر تخم نفاق و بهره برداری از آن :

کمونست ها در طول تاریخ ، بخاطر ایجاد فاصله درمیان ملت ها و بهره برداری سیاسی از آن تخم نفاق ، کینه و بدبینی را بذر و آبیاری و پرورش می نمایند تا شرایط را بنفع خویش بسازند و آب را گل آلود و از آن ماهی بدست آورند. اختلافاتی که کمونست ها در مابین ملت های مورد نظر شان تولید مینمایند ، نوع واحدی نداشته ، بلکه ابعاد و پهلو های مختلفی دارد که بدونوع آن درینجا میتوان اشاره کرد :

۱ - اختلافات مذهبی و سیاسی :

۲ - اختلافات نژادی :

الف - اختلافات مذهبی و سیاسی :

محمد اسد شهاب در بخشی از کتاب خود تحت عنوان "تاریخ تکرار میشود" مینگارد که:

"کمونست ها در مبارزه با مسلمانان (در ترکستان شرقی) از شیوه های جدیدی استفاده کردند، باین معنی که یک سلسله مسایل فرعی مورد اختلاف را مطرح کردند تا درمیان مسلمانان اختلاف بیفتد و درمیان صفوف آنان شگاف ایجاد شود و درز موجود و سیعتر گردد . . ."

از ابتدا در ترکستان شرقی دو مذهب حنفی و شافعی پیروان و علاقمندانی داشت. اما در سال های بعدی که مسلمانان چندین مراتب زیر اسارت استعمار نابکار روس و چین در آورده شدند ، نظریات و اندیشه های دیگری نیز بخورد شان داده شد و مذاهب گوناگونی درمیان شان ترویج گردید. عده ئی باملیت گرا های چینائی پیوستند و بخاطر امداد "دکتورسون یات سن" مؤسس جمهوریت چین ملی پرداختند وعدهٔ دیگری بعد ها بدوستی باگروه های چریکی مائو تسدون- رهبر جنایتکار کمونست ها ، علاقمند گردیدند ، و تعدادی هم به تکفیر هر دو نوع تمایلات دست یازیدند و مستقیماً و علناً به مبارزات خالصانهٔ اسلامی متوسل شدند. وگروهی نیز باوجود دینداری و ذوقمندی به مسلمان بودن، رسوم باطله و رواجهای مردودهٔ غیر شرعی را در اصول و فروع دین گنجا نیده و به تعبیر خود شان شرعیت غیر مکمل را نعوذ بالله ، با ایجاد طریقه هائی مکمل ساختند و طبل دیگری نواختندو سرانجام به قول دکتر علي المنتصر الكتاني نويسندهٔ کتاب "المسلمون فی معسکر الشيوعي" : "مسلمانان (در ترکستان شرقی) از حیث حالت اجتماعی با فقر و نادانی مواجه شدند و از حیث جنبهٔ دینی در دین ایشان تحریفاتی بوقوع پیوست. اکثر ایشان راجع به بعضی ارکان ، مانند روزه ، سهل انگار وبی پرواگردیدند ، عوض ماه مبارک رمضان به روزه گرفتن ده روز اول و یاده روز اخیر اکتفاء ورزیدند و برخی دیگر شان تنها به روزه گرفتن روز بیست

و هفتم (۲۷) بمنظوراینکه شب آن شب قدر است، پرداختند و بدعت های گوناگونی را اگرچه باصل جوهر و حقیقت دین تماس نمیکرد، بمیان آوردند."
از نظر مذهبی تجزیه و پارچه پارچه شدند.

اما آنگاه که علیه این رسوم بی اساس والقاء- آت شیطانی مبارزه آغاز گردید وروحیهٔ گرایش باصل دین تجدید شد تنظیم واحدی درمیان مسلمین موجود نبود که ملت های مختلف مسلمین را بوحدت و یکپارچگی دعوت نماید و از تشتت و پراگندگی دور نگهدارد. بلکه درین وقت نیز منظمات و احزاب متعددی تأسیس شد و اخبار، مجلات و جراید گوناگونی به نشر اندیشه های اختلافی گروهک های سیاسی و مذهبی شان آغاز کردند. میتوان بحیث نمونه از نشرات ذیل در ترکستان شرقی نام برد: نور الاسلام، غروب، جوانان اسلامی، انسانیت، مجله توش، اصلاح، حدود، دراسات اسلامی، "جریده" و "نشریه اسلامی" وغیره.

و همچنان از تنظیم های سیاسی و مذهبی میتوان "حزب کمونست ترکستان"، "جنبش ملی ترکستان" جمعیت اصلاح امور اجتماعی "جمعیت اسلامی" بریاست لواشر مسلم که درسال ۱۹۳۸ تأسیس شد و مسلمین را تربیه نظامی میداد، "جمعیت ثقافت اسلامی" بزعامت حاجی جلال الدین که در اشاعهٔ تدریس قرآن و حدیث میکوشید و از سیاست آگاهی نداشت و از جنبش "رهائی بخش ترکستان" که مرکز آن در اند و نیزی است، از "جوانان اسلامی"، "مرکز ملی جبهه آزادی بخش" که مرکز آن در ترکیه است؛ را ذکر کرد.

بدین ترتیب با تشکیل احزاب و سازمانهای مختلف مذهبی و سیاسی، مسلمانها را ازراه های غیر مستقیم تجزیه و پراگنده ساختند و مرکز وحدت و قوت شانرا در طی سالیان در از بابکار بردن تکتیک هاونیرنگ های گوناگون درهم کوبیدند.

در پهلوی این اختلافات "حزبی" و "مذهبی" تعصبات پوچ لسانی، امتیازات نژادی و محیطی و تبعیضات ناروای رنگ و پوست را نیز درمیان مسلمانان دامن زدند تا شیرازهٔ هماهنگی و اتحاد شان بکلی از هم بپاشد و هیچنوع ممانعتی در راه حصول مطامع آزمندانهٔ کفر و کمونیسم باقی نماند.

ب - اختلافات نژادی:

از نظر نژادی نیز دولت کمونستی چین، مسلمانان ترکستانی را برشش ملت مختلف تقسیم کرده که عبارت اند از:
"او یگور" از بک ها، تاجک ها قزاق ها، تاتارها و قرغزها.

گذشته ازین شعبه بندی ها، هرملیت را بگروه ها و طبقات دیگری تقسیم نمودند که منظور از این تقسیمات، بدون شک تجزیه نمودن تمرکز وحدت مسلمین و اشاعهٔ روح پلیدنا سیونا لستی، ملیت پرستی و خود پرستی درمیان آنها بوده است.

روسها و چینائی های کمونست همیشه کوشیده اند که روحیهٔ اسلامی مردم و ملیت های مسلمان را تبدیل و تعویض بروحیه های قوم پرستی، وطن پرستی، نژاد پرستی وغیره بنمایند. زیرا در صورت توفیق باین مسئله، اهداف آلوده و پلید زیر پرده ئی اوشان بر آورده است.

در بحث های قبلی نیز اشارتاً متذکر شدیم که: روس ها اختلافات مذهبی و نژادی را درمیان اقوام و طوایف مختلف مشتعل ساخته و از آن بهره برداری نموده اند، وودیدیم که قبایل "تنگانی" را علیه ملیت بزرگ "اویگور" از نظر عصبات نژادی تحریک و بجنگ انداختند و جنرال "ماچونگ یانگ" باوجود آنکه شخص مسلمان بود



در تصویر فوق، دستگاه تانک ارتش تجاوز کار روس را مشاهده می کنید که توسط مجاهدین غند عمر بن عبدالعزیز در هرات، به غنیمت گرفته شده است.

پیشا پیش سپاه مهاجم روس، زعامت قبایل ''تنگانی'' را عهده دار شده و برای درهم انداختن دولت اسلامی الحاج خواجه نیاز محمد، داخل پیکار شدند و پس از سقوط آن دولت، او نیز به سر نوشت سایر مسلمانان توسط روس ها و چینائی های وابسته به ''مائو'' مبتلا گردید و جنرال "چنگ چی چای" بجایش مقرر و موظف شد. (ص ۲۰۹ در تاریکیهای سرخ).

بعد از انهدام دولت اسلامی نیز روسها و چینائی ها، در پهلوی کشتار هاو خونریزی های ملیونی شان، عصبیت های قبیلوی، نژادی و مذهبی را مجدداً دامن زدند و به پخش و اشاعهٔ اندیشه های نفاق آفرین، بیش از حد معمول همت گماشتند.

موضوع ایجاد اختلاف و تولید نفاق باشکال گوناگون درمیان مسلمانان، بحیث یکی از پلان هائیکه مرکز و مولد فساد (لازاروف) در اثر تجارب چندین ساله موفق به کشف و دریافت آن گردیده (!!!) و توصیه به تطبیق آن نموده بود، در همه جامورد آزمایش قرار میگرفت.

پس از آنکه دولت اسلامی 'مجدداً' توسط احمد ایشان در سال ۱۹۴۴ تشکیل شد، علاوه از ترکیه، سعودی، ایران و برخی کشور های دیگر، روسیه نیز آنرا برسمیت شناخت. منظور روسیه ازین سیاست این بود که: نخست قوای خود را جمعاً متوجه دفاع از حریم مرزی مملکت خود، در جنگ جهانی دوم بنماید و ثانیاً ترکستانی ها را با این عمل غافل و مسحور سازد، و با استفاده از آرامش و خاطر جمعی ایشان، ضربهٔ کاری و فیصله کننده برپیکر ـ وحدت اجتماعی و سیاسی شان، وارد نماید. بوضاحت دیده شد که درین فرصت (از ۴۴ ـ ۱۹۴۸) کار روسیه در ترکستان شرقی فقط و فقط منحصر بود در ایجاد شگاف و اختلاف در صفوف فشرده و متحد ترکستانی های مسلمان.

(باقیدارد)



فرزندان مؤمن و آزادهٔ افغانستان عزیز با تلاش و شور و شوق بی پایان تاکتیک ها و آموزش های نظامی را فرا می گیرند. در تصویر فوق چند تن از فرزندان غیور و باایمان اسلام را مشاهده می کنید که استعمال این سلاح را می آموزند.

درهم شکستگی معنویات قشون سرخ در افغانستان

استعمار پدیده ایست قدیمی، از زمان سکندر مقدونی (وحتی قبل از آن) تا به امروز به اشکال مختلف وجامعه های گوناگون ظاهرشده وجوامع بشری را به بدبختی کشانیده است. استعمار بشکل قدیمی آن یعنی حمله مستقیم واشغال نظامی صورت می گیرد (ومثال برجستهٔ آن حملهٔ روس برافغانستان است.) اما امروز بیشتر بشکل سیستمی درآمده که کشور استعمارگر میتواند بدون حضور نظامی در کشور تحت استعمار، نفوذ سیاسی وبهره کشی اقتصادی داشته باشد البته برای این منظور لازم است گروهی ازمردمان کشور تحت استعمار بااستعمارگر همکاری نموده ونقش عاملی آن کشور راایفا نماید بدین ترتیب کشور تحت استعمار بدوگروپ تقسیم میشود که یکی حیثیت مرکز را دارد ودیگری حیثیت تابع را، به همین ترتیب کشور استعمارگر هم به دوقسمت مرکز وتابع تقسیم میشود. یکی ازجامعه شناسان اروپائی مشخصات این سیستم را از یکطرف استثمار مستعمره توسط استعمارگر واستثمار تابع توسط مرکز دانسته واز طرف دیگر روابط موجود درسیستم راشبه فیودالی میداند بدین معنی که ارتباطات دردرجهٔ اول بین استعمار گران ودردرجه دوم بین مراکز موجود بوده وتوابع ازهمدیگر دورنگداشته شده اند. این جامعه شناس همچنان عقیده دارد که بین مرکز استعمارگر ومرکز مستعمره هماهنگی یااشتراک منافع وجود دارد، یعنی باازدیاد منافع یکی ازآنها منافع دیگر هم بالا رفته وبرخلاف بالطمه رسیدن به منافع یکی به منافع دیگری هم زیان می رسد. اما منافع بین مرکز کشور استعمارگر وتابع کشور مستعمره، منافع بین مرکز کشور مستعمره وتابع کشور مستعمره وبالاخره منافع بین تابع کشور استعمارگر وتابع کشور مستعمره ناهاهنگ میباشند. بدین معنی که با بالارفتن منافع یکطرف منافع طرف دیگر کاهش یافته وبرخلاف باکاهش یافتن منافع یکطرف، منافع طرف مقابل ازدیاد می یابد.

هدف مادراینجا تشریح استعمار یانظریات این جامعه شناس نیست، چه چنین بحثی ازحوصله محدود این مجله خارج است. برعلاوه ماهیت امپریالستی سیاست روسیه درقسمت افغانستان وروابط آن ابرجانور با این کشور کوچک خصوصاً بعد از بقدرت رسیدن اجیران روس، به همه آشکار بوده وضرورتی به توضیح بیشتر ندارد. یگانه نکتهٔ را که می خواهیم در اینجا یاد آورشویم نظریهٔ جامعه شناس مذکور در قسمت روابط بین تابع کشور استعمارگر وتابع کشور تحت استثمار میباشد که ناهاهنگی منافع توصیف شده است. به نظر ما این فرضیه به اساس مطالعهٔ امپریالیزم غربی استوار است که در آن سرمایه داران، کارگران خودرا درمنافعی که ازکشورهای جهان سوم بدست می آید، سهیم ساخته بدین ترتیب کارگران آن کشور به نسبت کارگران کشورهای جهان سوم از زندگی بهتری برخوردار می گردند. اما این موضوع در قسمت استعمار روس تطبیق شده نمی تواند، چه ازیکطرف خود توابع روس توسط مرکز بحد اعظمی استثمار گردیده وازطرف دیگر محصول اضافی استعمار روس صرف مخارج نظامی شده وبه استحکام بیشتر دولت پولیسی پرداخته میشود. بدین حساب استعمار هرچه بیشتر تابع کشور مستعمره، وضع مردم کشور استثمار گر را

بهبود نبخشیده بلکه به قدرت دولت پولیسی افزوده وبه‌استثمار بیشتر توزیع خود استعمار گرمی انجامید .

بنابراین گفته می‌توانیم که در سیستم امپریالیزم روسیه بین تابع کشور استعمارگر وتابع ـ کشور مستعمره هماهنگی واشتراک منافع جوددارد لهعدم هماهنگی. نظری به لشکرکشی روسیه برافغانستان واضح می‌سازد که این توابع مرکز روسیه اند که ازطرف دولت دکتاتوری مجبور گردیده اند دربرابر مجاهدین بجنگند. بعبارهٔ دیگر دو گروهی که بین‌شان باید هماهنگی و اشتراک منافع موجود باشد ، بزور بمقابل ، هم قرار داده شده اند .

در ابتدا عساکریکه از طرف کاخ نشینان کرملین به افغانستان گسیل گردیدند ، اکثراً به‌مسلمانان مناطق اشغالگرآسیای میانه تعلق داشتند . استعمار گران روس گمان میبردند که مردم افغانستان به سبب همزبانی ، همنژادی وهم‌مذهبی شان بااین عساکر ، از نشان دادن عکس‌العمل شدید بمقابل آنها خودداری خواهند ورزید . اما به لحوای این‌آیهٔ کریمه "ومکروا ومکرالله والله خیرالماکرین" توطئهٔ روسان به‌ضرر خودشان انجامید ،ا چه‌بجای آنکه مردم غیور افغانستان حضور این سربازان راپذیرند ودست دوستی بطرف شان دراز نمایند ، این سربازان مسلمان آسیای میانه بودند که دست دوستی وهمنوائی بطرف افغانها دراز نمودند . بسیاری از ایشان درموقع ترک محل عملیات ، مهمات خودرا قصداً جا می‌گذاشتند تابدست مجاهدین بیفتد . یکتعداد دیگر توسط اشخاص رابط نقاط ضعف وسایل غول پیکر ومخوف روس را به‌مجاهدین برملا می‌ساختند تابه‌آسانی برآنها چیره گردند . عدهٔ دیگری خودرا در شهرها ودهات به‌مردم نزدیک ساخته تقاضای دریافت قرآن کریم وسایر کتب‌دینی‌را می‌نمودند . همچنان به افغانها اخطار می‌دادند تاازسرنوشت مناطق‌اشغال شدهٔ خودشان درس عبرت‌آموخته وگول وایرلگ های‌روس‌را نخورند صاحبمنصبان روس وکاخ‌نشینان کرملین ازواقع شدن چنین "فجایع" بوحشت افتاده درصدد چاره جوئی برآمدند ، همان بودکه بعد از چند ماه عساکر مسلمان آسیای میانه بروسیه برگردانیده شده وبجای شان عساکراروپائی قشون سرخ فرستاده شدند .

عساکر تازه دم باز هم به توابع روسیه تعلق داشتند، این بار آنها بیشتر اوکراینی، گرجی، استونیائی ، لتوانیائی ویا از اقشار پائین روسی بوده سن شان‌زیاد تر بین ۱۹ تا ۲۲ سال میباشد . طبق اظهارات بعضی از آنها که بدست مجاهدین اسیر گردیده‌اند ایشان از فارم های اشتراکی و فابریکه‌ها جمع آوری شده و بخدمت عسکری کشانیده میشوند. در ابتدأ به ایشان وعده های چرب و نرم داده می شود که دوران عسکری خود را در جای خوش آب و هوا و راحت گذرانیده ، از معاش خوب برخوردار بوده و بعد از برگشت جوایز و مدال‌ها دریافت خواهند داشت، اما وقتی به افغانستان می آیند و واقعیت موضوع به ایشان آشکار می گردد که دیگر خیلی نا وقت است .

عساکر جوان به عصبانیت و تهور و غضب دچار شده در بعضی مواقع حتی به حمله بالای صاحب‌منصبان خود می پردازند، چه ایشان درک می نمایند که به جنگ وحشتناکی آورده شده اند که در آن یا باید به قتل عام مردمان بیگناه بپردازند ویا خود کشته شوند.

معنویات عساکر روس در افغانستان به سبب وضع نا مطمئن جنگ بی اندازه ضعیف است، طوریکه یکی از امرای روسی خاطرات خود را بیان می داشت :"زرهدار ما در بین کوه‌ها ودره‌ها راه می پیمود و همه چیز آرام به نظر می‌رسید هیچ نشانه ئی از موجودیت جنگ و مجاهدین به چشم نمی خورد ناگهان از عقب سنگی برما انداخت شروع شد . ودر این لحظه همه چیز... کوه، سنگ ، بته، درخت... همه چیز مثل مجاهدین معلوم می شدند که کلشنکوف در دست دارند...!!!"

مهارت مجاهدین در نشان زنی بیشتر از همه چیز ، قشون سرخ را بوحشت انداخته است (یگانه استثناً نعرهٔ "الله اکبر" است که همیشه یکجا با صدای فیربالامی شود) یکنفر ژورنالست خارجی که برای یکی از روزنامه های مشهور جهان از مسکو راپوری تهیه نموده، از قول عسکر روسی که از جنگ در افغانستان برگشته می‌نویسد: " ما در عملیات کوچکی که علیه مواضع مجاهدین انجام می‌دادیم مقدار بی شمار مهمات با خود می بردیم

وقتیکه به محلی که ممکن بود مجاهدین در آنجا باشند می رسیدیم هر یکی از ما بدون در نظر داشت هدف معینی به تیر اندازی و بم‌افگنی پرداخته خانه‌ها و دکان‌ها و مساجد را تخریب می نمودیم. تقریباً در تمام عملیات ها از طرف مجاهدین هم به ما انداخت می‌شد وچه انداخت ماهرانه و دقیقی! از هر عملیاتی چندین کشته را باخود برمی گردانیدیم که تمام آنها رأساً درسر یا قلب خود تیر خورده بودند. ترس ما از مین چندان نبود چه، در صورت اصابت به آن فقط مجروح می شدیم اما فیرهای مجاهدین و چیز دیگری بودند!!!"

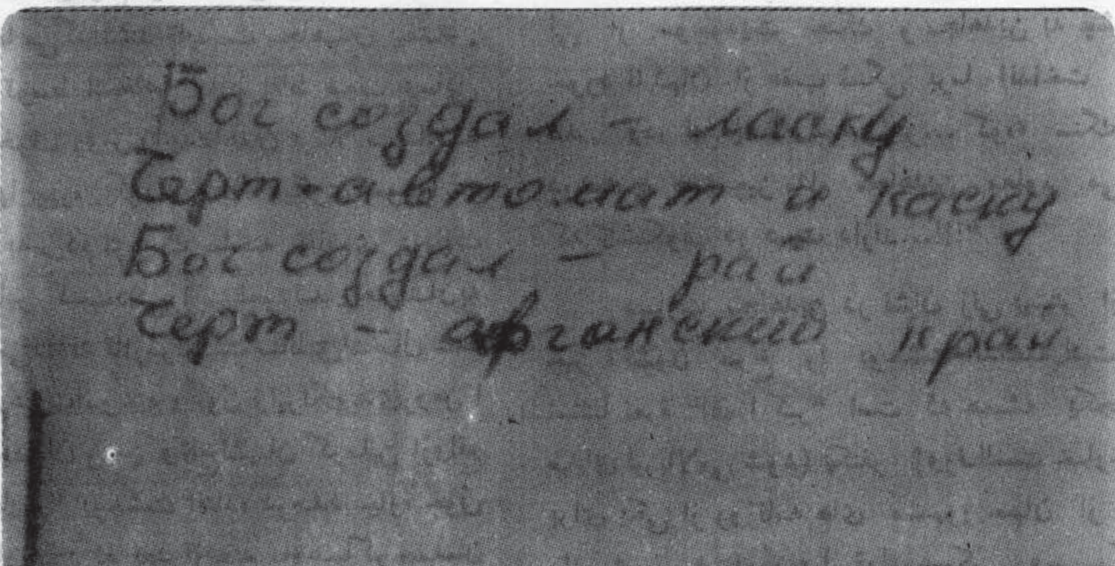
نشانهٔ دیگری از ترس معنویات خفیف عسا کر قشون سرخ در شعری دیده می‌شود که یکی از این عسا کر بنام"پوخارنیسین یوری گریگو دیویچ" نوشته است. این عسکر نزده سال داشته و توسط مجاهدین جمعیت اسلامی افغانستان در قره باغ (که در ۲۰ کیلومتری شهر کابل واقع است) بقتل رسیده است. کتابچهٔ یادداشت وکارت عسکری وی بدست مجاهدین افتاد. در کتابچهٔ یاد داشت چیز زیادی نوشته نشده است، فقط چند آدرس در صفحهٔ اول و نام چند نفر صاحبمنصب در صفحهٔ اخیر اما در صفحه هشتم کتابچه شعر چار بیتی است که جهانی از معنی را در خود دارد. (عکس) تلفظ شعر در زبان روس چیزی شبیه ذیل است، کلمات روسی آن به رسم‌الخط فارسی چنین است:

باگ سوز دل—لاسکو
چورت — اوتومت ای کازکو
باگ سوز دل—ری
چورت—افغانسکی کری

ترجمه شعر:

خدا آفریده نازو مهربانی را
شیطان—ماشیندارو کلاه خود را
خدا آفریده جنت را
شیطان—سر زمین افغانستان را

اولاً کلماتی که در این شعر بکار رفته جالب‌اند خدا، شیطان، جنت، تماماً کلمات مذهبی، آنهم توسط عسکری از سر زمینی که برای مدت بیشتر از شصت سال کوشش شده الحاد در فکر و دماغ و در جامعهٔ شان ترویج یابد. استعمال این کلمات نمایانگر شکست کمونیزم ولا دینی بوده این واقعیت راثابت می سازد که پرستش خدا جزء سرشت بشر است که به هیچ نحوی تغییر نمی پذیرد. انسان شاید بکوشد که پرستش اشیا مثل خدایان ساختگی، قهرمانان، لینین، برژنیف...پول، قدرت...وغیره را جاگزین پرستش ذات اقدس الهی بنماید اما لحظاتی در حیات وی موجود اند که از ته دل واز عمق روحش خدا



نمونهٔ کارت یکی از جنایت کاران روسی.

صفحة مفقودة

د وړکتوب خاطره

زه چې لږ څه په ښه او بد پوه شوم نو د کور مشرانو د سبق لپاره جومات ته لیږلم چې د ملاصاحب نه سبق اولوست زده کړم. زه به هم سهار وختی خپله سپاره په لاس هره ورځ جومات ته تلم. هلته به زیات شمیر نور هلکان هم وو، د چا سره به سپاری، چا سره پنج کتاب، خلاصه او... نور کتابونه وو او له ډیرو سره به د مکتب او ښوونځی کتابونه هم وو. ما به چې هغه وخت، دی صحنی ته وکتل، نو په خان سره به می ویل: چې یره! دا ملا صاحب ډیر پوه او هوښیار سړی دی—وګوره دا څلویښت پنځوس تنه د کلی هلکان ټول له ده سبق زده کوی — د غرمی خوا ته به ورته طالبانو غټ غټ او پنډ کتابونه مخ ته کیښودل، ما ته به هغه وخت دا کتابونه ډیر ښکلی او عجیبه شانته ښکاریدل او ډیر زیات به می خوښیدل او ویل به می چې کاشکی داسی وخت په ما هم راشی څو دغه کتابونه له ملا صاحب نه ولولم— د سبق ویلو طرز او د طالبانو او ملاصاحب تر منځ مباحثی او خبری می ډیری خوښیدلی، او تر ډیره وخته به ورته ناست وم؛ په رښتیا هم چې عجیبه او ښکلی منظره وه.

په کلی او دره کی به هم ټولو خلکو د خپلو مشکلاتو او ستونزو په باب له ملا صاحب نه معلومات او پوښتنی کولی، او په کومه خبرو یا معامله به چې نه پوهیدل هغه به یی له ملا صاحب نه زده کوله، کوم یوه تن له به چې لیک، خط راغی هغه به یی هم په ملا صاحب لوست. لنډه دا چې د هر چا سترګی د ملا صاحب په طرف وی، ما هم ورځ په ورځ د (الف،ب) سپاره خلاصه کړه، او شپی ورځی همداسی تیریدلی خو د لمر پیتاو ته به چې خلک ناست وو او خبری به ئی کولی او پیدی کی به کوم ساده او بیعقل سړی کیسه یا خبره منځ ته راغله نو ویل به ئي: هو لکه (ملا نصرالدین غوندی) او یا به چې دوم تن یو کار به سادګی سره تر سره کړ او یا به چې کوم دکاندار او سوداګر خپله متاع ارزانه و پلورله نو ګر دو خلکو به ورته ویل: (وګوره ملا نصرالدین دا هم لکه ملا نصرالدین غوندی دی او . .) او ما به چې دغه ډول خبری اوریدلی نو په تعجب او حیرانتیا کی به ډوب شوم چې څنګه د کلی څلویښت، پنځوس تنه هلکان د ملا صاحب نه سبق وائی علم او پوهه تری زده کوی خلکو ته ښی او سپیڅلی لاری وزښیی؛ په ډیر علم او پوهه سره مشهور دی نو بیا دا څنګه کیدی شی چې هغه څوک چې کوم کار یا عمل په سادګی او نادانی تر سره کړی د ملا نصرالدین نوم ور باندی کیږدی. بیا به فکر په سر واخیستم او ویل به می ویل چې دا خبره غلطه ده، ملا صاحب ډیر عالم او پوه سړی دی دا خلک هسی ییځایه په ساده او نادان سړی باندی د ملا نصرالدین نوم ږدی او له ځان سره به می ویل ملا صاحب لا په اول کی د ماشومانو په غوږو کی آذان کوی او د ژوندانه له آواز سره یی آشنا کوی، بیا چې لږ لوی شی د الف، ب سپاره ورته وایی په لیک لوست یی پوهوی، او ته دی خلکو ته وګوره چې لا ملنډی هم ورپوری وهی او چې کوم ساده سړی وویني نو د ملانصرالدین نوم ور باندی لګوی. خو د وخت په تیریدو سره له ماڼه هم دا خیال هیر شو. ترڅو می یو وخت په یوه کتاب کی د دی موضوع په هکله ولیدل: (د احمق او ساده یو مثال ملا نصرالدین دی[1] چې په ظرافت او مسخره توب هم مشهور دی، د دغه مرحوم د حماقت دلیل د خلکو په نزد دادی چې ده به په یوه روپی څلور دانی هګی واخیستی هغه به ئی وخوټولی په رنګ به ئي شنی او سری کړی او بیا به ئي د روپی پنځه دانی خرڅولی) یعنی د ګټی په ځای به یی تاوان کاوه اوس چې له چا نه څوک څه شی ارزانه وغواړی هغه ورته وایی څه ملا نصرالدین

خو نه یم دا نوم اوس دومره عام شویدی چې هر څوک یو شی ګران واخلی او ارزانه یې خرڅ کړي نو خلک ورته ملا نصرالدین وایي، موږ به خوله وایو چې عقل او پوهه پیل شي ده او د دنیا مال پیل شي، څوک به پوهه او عقل لري مال به نلري او له ځینو نورو سره به مال وي خو عقل او پوهه به نلري. مګر په عملی ډول د هر چا عقل او بیعقلی د دنیا د ګټی او زیان له مخی معلوموو او په حقیقت کی ګټی ته عقل او پوهه وایو او تاوان بیعقلی او حماقت بولو ـ زموږ په خیال کی دانه شی راتلی چې ملا نصرالدین به دا کار د دی لپاره کاوه چې لرخ ارزانه شی او خپل احسان پدغسی تجارت کی پټ کړي چې خریداریې په سخاوت پوه نه شی. که زموږ ګومان نیک وی نو ملا نصرالدین به مود خیر خاوندګنه او د هغې په عقل پوری به مو نه خندل ـ هغه پل کال زموږ په هیواد کی ډیره قحطی او ګراني وه یوه سوداګر له هرات له کندهار ته غله راوړه او په خلکو ئي د بازار له نرخ له ډیره ارزانه خرڅه کړه یعنی د ګټی په ځای ئي تاوان وکړ خو دا کار هیچا د هغه په بیعقلی او ناپوهی پالدی حمل نه کړ بلکه په اخبارونو کی د هغه ډیره ستاینه وشوه، هغه ته چا ملا نصرالدین ونه وایه او هغه یې د خیر او برکت خاوندو بالله) دا خبره په خپل ځای ډیره سمه او حقیقت لري. لدی سره ما ته د خپل ورکتوب خاطری بیا تازه شوی. خو څو کاله وروسته د مدرسی په ټولګی کی یوه ورځ دا خبره منځ ته راغله او هلته استاد د دی موضوع په هکله په تفصیل سره خبری وکړی او ویې ویل: دا ډول د مسخرو، ټوکو او... داستانونه نه یوازی دلته رواج لري بلکه د نړی په نورو برخوکی هم دا ډول کیسی شته خوله د ملا نصرالدین په نامه. د مسخرو، ټوکو او... کومی کیسي او خبری چې د ملا نصرالدین (ملا) په نامه پوری تړل شویدی دا یوازی د استعماری هیوادونو د دسیسو نمونه بلل کیږی کوم چې استعمار چیانو په دینی علماؤ او پوهانو پسی تړلی دی، ترڅو دینی علما د خلکو په اذهانو کی د دی ډول کیسو له لاری خوار او سپک وښودل شی. دینی علما چی دلته د (ملایانو) په نامه سره یادیږی پدی ډول توهین او خلک د هغوی په وړاندی بی پروائي غوره کړی ځکه دینی علما د اسلامی ټولنی د روح او معنویت پالونکی دی، په عربی کی هم دا ډول کیسی او داستانونه شته خو هلته د ملا نصرالدین په نامه پسی ندی تړل شوی بلکه هلته دا کیسی او ټوکی د (جحا) په نامه سره یادیږی.

استعمار له ډول ډول لرنګونو څخه د اسلام او مسلمانانو د بدنامولو او د له منځه وړلو لپاره کار اخلی او داسی لاری چاری غوره کوی چې ژر تر ژره او سملاسی پوهیدل هم ورباندی ګران ښکاری او په ظاهره کی کوم د توجه وړ څیزنه معلومیږی استعمارګران د ډیرو اوږدو پلانونو له مخې فعالیت کوی او ډیری لیری نقطی په نظر کی لري.



مجاهد غیور صوفی عبدالغفار قوماندان عمومی ولسوالی انجیل که باثر رشادت و فدا کاری اش مؤفقیت های چشمگیری نصیب مجاهدین آن ولسوالی در برابر روس های متجاوز شده است.

سیری در عقائد اسلامی

قیامت از نگاه فزیک :

یکی از شعبات فزیک ترمودینا میک نام دارد - که از خواص و قوانین مربوط به نیروی حرارتی بحث می کند - ترمودینا میک دو اصل اساسی دارد که آنها مبانی علم مذکور را تشکیل میدهند - آن دو اصل بنام های قوانین اول و دوم ترمودینا میک یاد میشوند قانون اول ترمودینا میک به مدعای ماربطی ندارد ولی قانون - دوم ترمودینا میک تا حد قابل ملاحظه ئی اساس استدلال علمی ما قرار گرفته میتواند . قانون دوم احراری می گوید که انرژی و حرارت که عامل کار هستند - در ماده های جهان و کائنات به صورت نامساویانه تقسیم و توزیع شده است و همین نابرابری به سویه انرژی در کتله ها و اجرام مختلف است که کار را به بار میآورد . اما انرژی و حرارت لحظه به لحظه تمایل به توزیع و پخش شدن مساویانه در اشیاء همجوار و بالآخره کائنات دارد - یعنی انرژی طبیعتاً میل دارد تا علی السویه در اجسام و کتله های مجاور پخش و توزیع شود - و همین پخش و توزیع شدن علی السویه انرژی را بنام (کاهش آنترو پی) یعنی کاهش انرژئیکه قابل اجرای کار میباشد - مسمی کرده اند . فی المثل اگر ما دو جسم گرم و سرد را در جوار هم قرار دهیم - گرمی و حرارت جسم گرم تازمانی وز جسم سرد جریان میابد که هر دو به یک سویه و اندازه گرمی حاصل کنند - اینست که باساس این قانون روزی فرا میرسد که انرژی در سراسر کائینات علی السویه پخش میشود - اختلاف سویه از بین میرود و چون همین اختلاف سویهٔ انرژی میان اجسام است که باعث کار و فعالیت مادی در کائینات میشود - بناءً در اثر کاهش یافتن آنتروپی تساوی سطوح انرژی و حرارت کائنات درزیک رکود و توقف مطلق فرو میرود و این جز قیامت چیزی دیگری نیست .

•

قیامت و ستاره شناسی :

امروز علم نجوم به کمک کیمیاء اثبات نموده که نور ستارگان ثوابت از اثر احتراق نه بلکه از اثر تعاملات کیمیاوی مخصوص که همانا تعاملات هستوی است - تولید میشود . توضیحش آنکه در قلب همه ستارگان ثابت و از جمله آفتاب در اثر فشار فوق العاده و حرارت خیلی بلند چار هسته هایدروجن با هم وصل کرده میشود و ازآن یک هستهٔ اتوم هلیوم ساخته میشود . ولی هنگامیکه کتله و جرم هستهٔ هلیوم تشکیل شده را با مجموع کتله ها و اجرام چار هستهٔ اتوم هایدروجن مقایسه کنیم می بینیم که مجموع کتله هاي چار اتوم هایدروجن از کتلهٔ هستهٔ هلیوم تشکیل شده اندکی زیاد تر است - یعنی در جریان تعاملات - هستوی یک اندازه کتله مفقود شده ، و این کتلهٔ مفقود شده به اساس فرمول انشتاین به انرژی مبدل شده و به شکل شعاع و حرارت پخش می شود - و عین تعامل در بمب هاید روجن نیز صورت می گیرد . همچنان مقدار اتوم های هاید روجنی که به عنوان منبع تعاملات هستوی و در نتیجهٔ تولید نور به میان می آید در دل ستارگان محدود و معین بوده و زمانی فرا می رسد که ذخایر هاید روجن مذکور به پایان می رسد ، فعل و انفعالات هستوی و تولید کننده نور تدریجاً کاهش و متوقف میگردد .

ستاره نیز آهسته آهسته کم نور و سرد و منقبض می شود تا اینکه به کلی خاموش و تاریک میگردد و همین حالا نیز این حادثه در جریان بوده - و در آسمان از نگاه عمر سه نوع ستارگان و یا سه نوع خورشید ها موجود است - خورشید های جوان برنگ سفید - خورشید های نیمه سال به رنگ زرد و خورشید های کهن سال نزدیک به خاموشی که به رنگ سرخ اند . به اساس فزیکی مذکور روزی همه ستارگان و اجرام سماوی تاریک و منقبض می شوند؟ و این جزء مصداق وعده های قیامت در قرآن دیگر چیزی نیست .

پایان

اتّحاد ته اړتیا

خو ناسیونالیزم او قوم پالنه د نفاق او تفرقی هغه مهلک مکروب دی چی په انسانی ټولنه کښی د بی اتفاقی او اختلاف د اور سکروټی تازه کوی یوناسیونالیست شخص د قوم پالنی په غریزه د یو ملحد ، د هری او کافر ور ور ، زوی ، پلار او قومی انسان حمایه کوی هغه د مسلمانانو له ډیرو لوړو او کرکتر لرونکو متقی او عادلو وګړو څخه لوړ گنی. د نوړو حقوق د هغه د بډای توب او سوکالی لپاره تلف کوی هغه د خدای پاک په رضامندی د خپل ملحد قومی شخصیت رضا مندی وړاندی گنی ، هغه د خپل قومی په ملاتړ او حمایه کی د خپل مذهب ، عقیدی انصاف او ایدیا لوژی قربانی ته چمتووی هغه هیڅکله نه غواړی چه د ده له قوم سره په سیاست پانگه والی او سوکالی کښی د نورو ژبو او قومونو خاوندان گډون وکړی . داد ناسیونالیستی اصلی روح او کرغیړنه څیره ده او ترڅو چه په کوم هیواد کښی دنغه ډول عناصر موجود وی د هغه هیواد ټولنه هیڅکله هم داسی د نیکمرغی ، انسان پالنی او پر مختک معراج ته نشی رسیدلای چی پدی توگه د قومونو او ملتونو په منځ کښی شخړی او جګړی ، انسان وژنه او تروریزم یوبدیهی او له مینځه نه تلونکی کار دی . په کوم قوم کښی چه د اتحاد او یو والی روح مړه شی او د اسلام پرځای ناسیونالیزم حاکم شی هغه قوم هرو مرو د انسانی ټولنی په منځ کښی له زوال او نو و ډول ډول مهلکا تو سره مخامخ کیږی .

د اختلاف څلورم عامل د مسلمانانو په منځ کښی د هغو عناصرو ځای نیول دی چی هغوی په عقیدوی توگه مسلمان نوی او د اسلام د دښمنانو په دستور په اسلامی ټولنه کی ننوتلی وی او د منافقت له مخی له اصلی مسلمانانو څخه دوی زیات متشرع او عبادت کونکی وی تر څو د اسلامی مشرانو توجه ځان ته جلب کړی . او همدا ډول یو شمیر هغه عناصر چه د خپلو مادی گټو د لاس ته راوړلو په خاطر د خپل اپر چونستی او ابن الوقتی طبیعت له مخی بی کچه غوړ مالی کوی او د قدرت څښتنانو ته ځان وړاندی وړاندی کوی د هغوی له وړاندی عبادت هم کوی او ظاهری کرکتر هم ددی لپاره له اسلام سره برابروی چی د مخلصو او اصلی غړو موقف دوی تر لاسه کړی خو کله چی هدف لاس ته ورشی بیانو اصلی مسلمان حاکمی او واکمنی طبقی ته کافر او خپل ځان ولی الله معرفی کوی او کله چی د اتحاد او یو والی مسئله مینځ ته راشی. نو منافقین او غوړ مالان دواړه طبقی لاسونه سره یو کړی او ډول ډول دلایل داتحاد په هکله و اکمنانو ته وړاندی کوی او د اتحاد په وړاندی خنډ کیږی داځکه چی د اتحاد په صورت کی غوړ مالان او عیاشان خپل پوست او هغه لوړی چوکی چی د وی ئی د اختلاف په صورت کښی کوی له لاسه ورکوی او منافقان له دی ویری څخه چی خپل د اسلام ضد اهداف سرته نشی رسولای د دوستی په جامه کښی ځان ورته وړاندی کوی او په ډول ډول تذویرونو باندی زیار و باسی چه د مسلمانانو په اتحاد کی د رز واچوی او کوچنی کوچنی خبری دواکمن په وړاندی ډیری مهمی او ستری کړی . د منافقانو او غوړ مالانو دغه کسان په اسلامی ټولنو کښی د نا مرئی ویروسونو ، په څیر ځای په ځای کیږی او له سختی او ځیرکی پلټنی څخه ، پرته د هغوی پیژندل ډیر گران دی . او ترڅو پوری چه ټولنه له دغو دو ډلو و گړو څخه نوی تصفیه شوی د مسلمانانو

په منځ کښې اتحاد له امکان څخه بهر کار دی . منافقان او غوړ مالان په خپل هدف کښې د ناکامی په صورت کښې د نقبه او اصیلو اسلامی عناصرو په وژنې او ترور باندې اقدام کوی او د اسلامی ټولنې دتیت پرک کولو لپاره د هیڅ ډول جرم او جنایت له ارتکاب څخه مخ نه اړوی د اختلاف ینځم عامل له قرآن او نبوی(ص) لارښودنو څخه په ټولیزه توگه د مسلمانانو عملی انحراف دی او ترڅو پوری چې د عقلی قانون پرځای آلهی قانون نوی پلی کړای شوی په هراړ خیزه توگه د مسلمانانو تر منځه یو والی نشی را تللی . او هغه داسی چې وا کمنه ډله جبراً لمړی پرځان او بیا د ټولنې په هر غړی باندی هغه نافذ او تطبیق کړی او د ژوند ټول اړخونه په نبوی لارښودنو برابر کړی.

د اتحاد ډولونه :

په بشری ټولنه کښې د مختلفو بشری قومونو او ډلو تپلیووالی او اتحاد په دوه ډوله دی چې یو و ته د ائتلاف او بل ته د اتحاد القاب ورکړی شوی دی. ائتلاف دی ته ویل کیږی چې دوه یادری اویاله دی څخه هم زیات قومونه یا گوند ـ و نه د ځینو سیاسی او اقتصادی ضرورتونو له مخې خپل مشترک دښمن ته د هغه دیرغل شنډولو لپاره پدی ډول سره یوشی چې د عقیدی او مرامونو او کورنی سیاست له نظره تباین و لری. چې ذی ډول اتحاد ته په سیاسی اصطلاح کښې (Fadrasvne) یا (Cayfadra sevne) ویل کیږی. په دی ډول اتحاد کښې د هغه غړی واحدونه یواځې د جنگ یا دفاع په وخت کښې **دمتابله** مرستی له مخې یو له بل سره جنگی او دفاعی مرستی کوی او د دښمن په مقابل کښې د یو صف په صورت او شکل یا ځون کوی لیکن په نورو سیاسی ، اقتصادی او عقیدوی توگه یو له بل څخه مستقل وی. په ائتلاف کښې دیر ځله داسی هم کیږی چې که یو ملت او یا قوم او گوند له خپل دښمن سره د جنگ په دوران کښې له یو بل گاونډی قوم او یابل گوند څخه داویره احساس کوی چې د جنگ په وخت کښې بنائی دی هم په ده باندی حمله و کړی نو د دی لپاره چې د ده له لوری څخه له حملی کولو څخه مطمئن شی

له هغه سره داسی یو پروتوکول په گډه سره لاس لیک کړی چې تر یوی ټاکلی مودی پوری به یوپر بل یرغل نکوی. لکه چې حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم د احزاب په جنگ کی د مشرکانو په مقابل کښې له یهودیانو سره کړی وو. چی پدی توگه د حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم دا کار د مسلمانانو لپاره د کړښې حثیت لری او دوی کولای شی دضرورت په صورت کښې له هغو کفری ډلو سره ائتلاف و کړی چې دجنگ په وخت کښې له هغوی څخه دیرغل خطر احساس کوی. دویم ډول اتحاد دادی چې دوه ډلی یا گوندونه او یاداسی قومونه چې د غقیدی له نظره سره یو وی خود نظریاتو او ستراتیژی له نظره د هغوی په منځ کښې اختلاف وی خو د ضرورت په وخت د دښمن د راپرز ولو لپاره سره یوشی او په گډه سره د هغه مخنیوی وکړی. په دی اتحاد کښې د دوی ځانگړی سیاسی او جنگی تگلاری مرامونه او دفترونه بیخی له منځه ځی د دوی پالیسی ، دفترونه او اصول ټول یوله بل سره مدغم او یوه مشترکه تگلاره په ترکیبی توگه جوړوی ، کورنی او بهرنی



در تصویر فوق برادر مجاهد صوفی عبدالرحمن را مشاهده می کنید که در یکی از جنگ های خونین علیه کفر مجروح گردیده است.

پالیسی په ګډه سره جوړوی او په بشپړه او کلی توګه سره یو کیږی او د یو زعیم تر امارت لاندی خپلی ټولی چاری په پوره .صمیمیت او اخلاص عیاروی.
دا ډول اتحاد دګردو اسلامی او آسمانی ادیانویو مهم اصل ګڼل کیږی او بیا په خاصه توګه دمحمدی(ص) امت لپاره اتحاد یوه الهی او دینی فریضه ګڼل کیږی ځکه چی د دوی دین ، عقیده ، رسول (ص) او کتاب (قرآن) یو دی ، د مسلمانانو لپاره اختلاف او له اتحاد څخه انزوا حرامه ده. ځکه چی د ډلو جوړول ، اختلاف او یو له بل سره تفرقه د مشرکانو او جاهلی پرګنو خصوصیت دی او دا له دی امله چی د هغوی معبودان یو له بل څخه ګوښی وی ، هغوی د نفس اماره او طاغوت پیروی او اطاعت کوی او مسلمانان د دی پرضد دا یو خدای عبادت کوی د هغوی لپاره دا ناروا ده چی خپلی شخړی پرته د خدای له کتاب او د حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم له فرمانونو څخه فیصله کړی. لکه چی الله تعالی فرمایلی دی :

(ولاتکونوا من المشرکین. من الذین فرقوا دینهم و کانواشیعاً کل حزب بما لدیهم فرحون)

دروم. . . .سورة ۳۱-۳۲ ، آیاتونه ۲۱ سپاره د سورة نمبر ۳۰

او تاسی د مشرکانو په څیر مکیږی د هغو کسانو په څیر چی خپل دین ئی ټکړی ټکړی کړ او په مختلفو ډلو سره وویشل شول او هری ډلی په خپل ګوند او د هغی په تګلاره خوښی او افتخار کاوه. او همدارنګه الله تعالی فرمایلی دی :

(ان الذین فرقوا دینهم و کانوا شیعاًلست منهم فی شیئ ط. . . .). (انعام ۱۵۹)

په یقینی توګه هغه کسان چی خپل دین ئی ټکړی. ټکړی کړ او ډلی ډلی جوړ شول ستاله هغوی سره هیڅ ډول اړیکه نشته. یعنی ته باید داسی ونکړی په پورتنیو ایاتونو کښی ،که څه هم الله تعالی د دین ټکړی کول ویلی دی خو که مونږ د پخوانیو امتونو تاریخ مطالعه کړونو دا به راته څرګنده شی چی د هغوی په منځ کښی لمړی کوچنی کوچنی اختلافات پیدا شول او دا اختلافات د علمی أشخاصو په توسه په هغوی کښی سرایت وکړ او د هر عالم



بم ناپالم روسی که بوسیله جت های روسی از هوا جهت نابودی مجاهدین پرتاب گردیده است اما بلطف خداوند (ج) انفجار صورت نگرفت و مجاهدین از مواد انفلاقیهٔ آن برعلیه روس ها استفاده مینمایند.

ملا تړ دعواسو له خوا منځ ته راغی چی په پای کښی هغه کوچنی اختلافات ستر شول او مذهبی بڼه ئی غوره کړه چی په نتیجه کښی یوی ډلی به بلی ډلی ته کافره ویله او ځان به ئی په حقه ګڼه. همدغه لامل دی چی الله د قرآن په توسه محمدی (ص) امت له هر ډول اختلاف څخه ژغورلی او د پخوانیو امتونو مثالو نه ئی د دی لپاره ورته بیان کړی دی چی له هغوی څخه عبرت واخلی په خپل منځ کښی په کوچنیو کوچنیو مادی شیانو اختلاف و نکړی او نه خپلو نظری او عقلی اختلافاتو ته دو مره وسعت ور کړی چی هغه ګوند ته او په پای کښی ځانګړی مذهب ته منجرشی او بیا یو پربل باندی د کفر فتوی ګانی او ټاپی و لګوی. مسلمانان د دی لپاره چی خپله ټولنه له ټکړی ټکړی کولو څخه و ژغوری باید د خپلو هر ډول شخړو د فیصلی لپاره قرآن او نبوی لارښودنو ته مراجعه و کړی.

د اسلامی ګوندونو لپاره ائتلاف ناروا دی ځکه چی د دوی هدف او تګلاره یو او په قرآن مبتنی ده ، د ټولو عقیده یوه او د یوه نیاو او موخی لپاره زیار باسی او مبارزه کوی او هغه د خدای پاک په مځکه کښی د الله د حاکمیت چی په قرآن کښی خلاصه کړ ای شوی دی پلی کول دی .او

په مخ (٤٤)

صفحة مفقودة

صفحة مفقودة

صفحة مفقودة

ارتفاعات جولان از اشغال تا انضمام

اشغالگران صهیونست باتکیه برحمایت پنهان و آشکار ابرقدرت های جهانخوار ، یکباردیگر درادامهٔ سیاست تجاوزکارانه ، تهاجمات و اشغالگری ، باتائید وحمایت همیشگی واشنگتن وبااطمینان ازروشهای تسلیم طلبانهٔ رژیم جنایت پیشهٔ حافظ الاسد جلاد، این مدعی دروغین ریاست جبههٔ پایداری اعراب، منطقهٔ حاصل خیز ونهایت مهم ازلحاظ سوق الجیشی جولان را ضمیمهٔ قلمروخودساخت . قلمرویکه قبلاً آنرا اشغال نموده وابرقدرتها درقلب کشورهای عربی اسلامی برای ایجاد دولت صهیونستی آنرا درنظر گرفته و برسمیت شناختند وتاامروز دراستحکام وتقویت همه‌جانبهٔ آن می کوشند .

برهمگان روشن است که چگونه امریکا ، روس، انگلیس ودیگر دشمنان اسلام ، یهودیان جهان را جمع آوری وبه فلسطین گسیل داشتند تابه تشکیل دولت بپردازند واولین سلاح‌هائی که دراختیار سازمانهای تروریستی یهودی قرار گرفت ، از چکوسلواکیا بود که سینه‌های مردم بیگناه فلسطین راهدف قرارمیداد وچگونه ابرقدرت‌ها از ناحیهٔ قوای بشری وفکری ، اقتصادی ، سیاسی ونظامی ، آنرا تقویت نموده ومینمایند.

تراژیدی اشغال فلسطین راهمه کم وبیش میدانند ودرمورد آن معلومات دارند .

مسئلهٔ فلسطین ازمسایل اساسی جهان اسلام است وگذشت زمان ازاهمیت آن نمی کاهد .

امااین مسئله که چرا دربیش ازربع قرن اسرائیل سرزمین اسلامی مارادراشغال داردوهنوز هم به تهاجمات واشغالگری ادامه میدهد وصد ملیون عرب در برابر آن تاب مقاومت ندارند . قابل بحث بوده واساسآراز شکست اسرائیل ونجات فلسطین درپاسخ این سوال نهفته است .

قبل ازپاسخگوئی به این سوال اساسی، می پردازیم به اصل مطلب وتازه‌ترین جنایت مشترک صهیونیست - ها وبعثی های سوری ، یعنی انضمام جولان .

گرچه درحدود پانزده سال ازاشغال جولان توسط اسرائیل میگذرد، اما بااقدام تازهٔ اشغالگران صهیونیست یعنی انضمام جولان بخاک اسرائیل (فلسطین اشغالی) ناگزیر هستیم پانزده سال به عقب برگردیم وماجرای اشغال آنراکه درحقیقت تسلیم دهی جولان توسط بعثی های جنایت پیشهٔ سوری به‌اسرائیل بوده است ، ازنظربگذرانیم تاباچهرهٔ منحوس رژیم جلادان بعثی و خیانت بزرگ وتاریخی شان (تسلیم دهی جولان) بیشتر از پیش آشنا شویم .

اسباب وعللیکه باعث رغبت وحرص یهودبخاطر اشغال منطقه شده ، زیاد می باشد که مهمترین آنها قرار ذیل ست :

الف ــ اسباب دینی : زیرا ، اسرائیل گمان میکند که بلندی‌های جولان ازجملهٔ سرزمین موعود یهود می باشدکه‌خواهان تشکیل سلطنت خیالی سلیمان (ع) در آن میباشند ، این مطلب درکتب تحریف شدهٔ شان ذکر گردیده است .

ب ــ اهمیت استراتیژیکی منطقه : بلندی های جولان ازلحاظ موقعیت جغرافیائی خیلی ممتازبوده‌ومنابع مهم آب را داراست که تمام فلسطین راآب میدهد ، بخصوص منطقهٔ "سهل الحوله" وجوانب شرقی

"جلیل اعلی" . اما ازلحاظ سوق الجیشی ، اشغال جولان فوق العاده خطرناک برای "دمشق" و"درعا" بوده ، زیرا بین دمشق وشهر(درعا) وجولان ، موانع طبیعی که سنگر دفاعی برای مقابله بادشمن شود ، وجودندارد ، یعنی جولان یک منطقهٔ حاکم ومؤثر است بالای دمشق ودرعا .

ج - ثروت طبیعی :

(۱) ــ اهمیت توریستکی وسیاحی که منبع عایدات بشمارمیرود .

(۲) ــ شکار حیوانات وپرنده گان .

(۳) ــ چشمه‌های معدنی یورانیوم ورادیوم .

(٤) ــ حاصل خیزی منطقه که حتی ضرب المثل شده طول ساقهٔ جواری زرد آن به چهار متر میرسد .

زارعین درسال سه فصل برمیدارند وبهمین جهت جنرال(کارل فون هورن) یکی ازناظرین سیاسی بین المللی ونویسندهٔ کتاب" خدمت عسکری بخاطر صلح " در بارهٔ جولان مینویسد که : "هروجب خاک این سر- زمین بخاطر حاصل خیزی آن باقطعهٔ طلا ارزش مساوی دارد" .

د- اهمیت آثار باستانی :

جولان نظربه‌اکثر مناطق سوریه از لحاظ آثار باستانی غنی میباشد، زیرا اکثرعمارات باستانی وآثار آن درحفریات کشف میگردد که یکی ازآن"قلعهٔ نمرود" میباشد، ولی باوجود این همه خصوصیات واهمیت، حافظ الاسد خائن این منطقه را ،بدوستان یهودی خود فروخت واینک جریان کامل تسلیم دهی جولان به اسرائیل توسط حافظ الاسد جلاد به نقل از ضمیمهٔ نشریهٔ شمارهٔ ۳۵ ــ النذیر(از مجاهدین سوریه) :

"گرچه اساس این نقشه وپلان قبلاً گذاشته شده بود، ولی قبل از ــ ٥ جون ۱۹٦۷ ــ افشاء نگردیده بود . اسد در حالیکه وزیر دفاع بود در جریدهٔ "الثورة السوریه" چنین تصریح نمود : "حسب معرفت من ، ازامکانات فوری عسکری ، پلان وعملیات آنها (دشمن) جزیک قمار ناکام چیز دیگری نیست ، زیرا قوای عسکری سوریه کاملاً بحال آماده باش و استعداد مدافعه قرار دارد وبه انتظار اشاره ازجانب قیادت سیاسی می‌باشد" ولی درعین حال، فامیل های قیادت عسکری ازجبههٔ"گولان" بسوی دمشق نقل مکان میکردند وآمادهٔ عقب نشینی می‌گردیدند . جریان حادثهٔ گولان روز ــ ٥ جون ــ ۱۹٦۷ آغاز گردید . زیراقبل ازین روز قوای سوریه بحال تماشا بسرمیبردند، درحالیکه اسرائیل بشدت بالای جبهات"سینا" واردن آتش باری میکرد .

بروزسه شنبه (٦) جون امرتحرک اردوی سوری پیاده "۸۰و۱۲۳" بسوی گولان صادر گردید. کیفیت اصدار اوامر وتحرک این دولواء، ازجانب قیادت عسکری سوریه خود ثابت کنندهٔ خیانت وفروختن ، جولان بالای اسرائیل می‌باشد .

(۱) - زیرا تحرک این دوقوای پیاده باید در شب صورت میگرفت ، درحالیکه امرحرکت بساعت ٦ صبح همان روز صادر گردید . . . .

(۲)ــاینکه این تحرک بایدتوسط قوای هوائی محافظت وحمایت میشد، درحالیکه هیچ پروازی بخاطر حمایهٔ این سفر صورت نگرفت وقوای هوائی دشمن آزادانه ولی باکانه این دولوارا در میدان های هموار موردآتش باری قرارداد .

(۳) ــدرعین حالیکه به این دولواء امر حرکت بسوی جولان داده‌شد ، به‌قوای جولان امر حرکت بسوی دمشق صادر گردید که‌تنفیذ این دوکلمهٔ مناقض سبب فلج شدن تحریکات عسکری ومسدود شدن راه‌ها گردید ودشمن توانست که به بسیار آسانی وسائل حمل ونقل ایشانرا از بین ببرد ، درین وقت قوماندان این قوا ، دگروال احمد سویدانی به دمشق فرار کرد و یک عده ازضابطان ،سلمان حسب عقیدهٔ خود بافرمانده جبههٔ جولان دگرمن احمد " البر " تماس گرفتند و از وی قوماندہ خواستند،او در جواب گفت : من قائد جبهه نیستم . بعداً با وزیر دفاع تماس گرفتند و او از مرکز خود بطرف دمشق فرار کرده بود . بعداً با حافظ الاسد رابطه بر قرار نمودند و او گفت من از وضعیت شما بخوبی آگاه هستم، اجراءات لازمه صورت خواهد گرفت منتظر باشید اجراءات وی همان بود که دو روز های بعد واضح گردید . بتاریخ ۹ قیادت وطن فروش تصمیم گرفت تا مصیبت شکست دولوای (۸۰ و ۱۲۳) را تکرارنماید ولوای (۷۰) و بعض از قوای توپچی و راکت را قربانی تیر دشمن سازد و هدایت داده شد که هنگام روز بطرف جولان

حرکت کند. قوماندان لوا ((دگروال عواد باغ)) و
رئیس ارکان قطعات مذکور در جواب قومانده گفتند:
آیاحرکت این قوادرروشنائی روز بدون مدافعهٔ هوائی
خیانت ملی وتخطی ازاصول عسکری نیست؟ که
در جواب از ترس رسوائی از تصمیم خود صرف
نظر نمودند.

درین وقت دگروال موصوف تصمیم گرفت تا
بمسئولیت خود این قوارا هنگام شب برای حملهٔ
متقابل بردشمن حرکت دهد که متاسفانه نظر به‌خیانت
یک توپچی بنام "رفعت اسد" برادر حافظ الاسد و
بـــراساس دسیسهٔ قیادت خائن، خنثی وطبق امر
حافظ الاسدبه قوای (۷۰) توپچی امر حرکت بسوی
دمشق صادر گردید واین لوا درشهر دمشق و باغهای
شهربخاطر دفاع وحفاظت از مراکز حزب بعث منتشر
گردید، زمانیکه عساکر و صاحب منصبان لواهای
(۸۰ و۱۲۳) ازین واقعه‌اطلاع یافتندوخودرا دربرابر
دشمن بدون حمایهٔ راکت و توپچی تنهادیدند، ترس
وخوف بالای شان غلبه نمود وبسوی‌دمشق فرارنمودند
که‌تعداد زیاد آنها دراثنای فرار توسط قوای هوائی،
راکت وتوپچی دشمن ازبین رفتند وراه دمشق ـــ
جولان ازاجساد این قربانیان‌جنایت‌ودسیسه پرشده‌بود.

درین حال قیادت خائن به عوض امر تحرک
قوای مدافع وقطعات عسکری، به‌ملل متحداستغاثه‌برد
واوربندرا طبق فیصلهٔ شورای امنیت قبولدار گردید
درحالیکه اسرائیل هم چنان برمواضع سوریه آتشباری
می نمود باوجود همه این دسائس وخیانت‌ها مردم
"قینطره" وعساکر باقیماندهٔ آن بدفاع پرداخته و مانع
پیشروی دشمن گردیدند، اماقیادت خائن بخاطراینکه
اسرائیل باخاطر آرام وبدون دفاع به جولان بیاید،
بر اساس ابلاغیهٔ شماره ۵ـــ۶۶ - رادیوئی سقوط شهر
قینطره راتوسط اسرائیل اعلام نمود، در حالیکه‌آنوقت
عساکر یهود حتی بچشم خود آن شهر را ندیده بودند
وباشنیدن این اعلان مردم که‌روحیهٔ شان ضعیف شده
بود دست ازمقاومت برداشتندوهرکس بفکرنجات‌خود
بسوی دمشق فرار نمود، مقاومت‌های فردی به‌شکست
انجامید وتعداد زیادی ازمسلمانان قهرمان درین‌میدان
به شهادت رسیدند. عساکر اسرائیل قریب یکشبانه
روز بعد از اعلان رادیوئی وارد قینطره شدند وبعضی
های‌خائن بخاطر تخدیرافکارعامه، درمفهوم نصرت و
کامیابی به‌مردم از طرف کمیته های حزبی چنین می
نگاشتند که‌از دست‌رفتن جولان و دمشق خساره‌نیست
زیرا ازدست رفتن عمارات است، ممکن است که
اعاده شود، شما باید بخاطر حفظ کمیته‌های حزبی
بکوشید، زیرا حفظ آن موفقیت بوده واین حکومت
بعث است که‌خارچشم‌اسرائیل !!! می باشد، واعجبا
بااین همه خیانت، این همه بی‌شرمی"

این بودجریان تسلیمی جولان به‌اسرائیل توسط
قصاب مردم سوریه ولبنان، حافظ الاسد سفاک و
دارو دستهٔ جنایت کارش که درپردهٔ جنگ جون
۱۹۶۷ به نمایش گذاشته شد.

(ادامه‌دارد)



کارگاههای کمونیستی درجهت
خاک و دود کردن بیشه
وبنیاد نسل بشر
اسلحه آلات جنگی تولید
می کنند. ولی بزور بازوی
پرتوان متوکلین بخدا (ج)
ورادمردان خداجو این
سلاح علیه کارخانه سازان
استعمال میشود.

حقائق نشانداد که جنگ جون ١٩٦٧ درحقیقت توطئهٔ مشترک صهیونیست‌ها ویاران بعثی آن بخاطر اشغال جولان ودرنتیجه انضمام آن بوده است .

اما اکنون دیده شود که شرائط بین المللی در زمان انضمام جولان چگونه است وسران کشورهای عربی در چه خواب و خیالی بسر میبرند ؟ درحالیکه انقلاب اسلامی مردم قهرمان افغانستان بر ضداستعمار گران روسی باشدت ادامه دارد وافکار مردم آزادهٔ جهان رابخود معطوف داشته است ، قیام دلیرانهٔ مردم ستمکشیدهٔ پولند ، دربرابر امپریالزم روس وچاکران داخلی آن اوج میگیرد وابرقدرتها نظربه منافعیکه دارند مصروف آن می باشند ، درین حال زمامداران قصر سفید ، این حامیان دروغین حقوق بشر دربرابر جریانات پولند ودرادامهٔ سیاست‌های ترافقات شرق وغرب ، فقط چند قطره اشک نمایشی میریزند وبخاطر قربانیان قیام وسرکوبی نهضت آزدیخواهانهٔ مردم پولند توسط رژیم نظامی وآن همهٔ شکنجه‌ها ، تعذیب‌ها وزندان‌ها فقط به روشن نمودن چند شمع برسم دیرین دیپلوماسی ذلت آوربدنام امریکائی اکتفاء میکنند واسرائیل نیزبااستفاده ازین وضع وباشارهٔ باداران امریکائی اش بهانضمام جولان میپردازد وهمانطوریکه در ١٩٥٦ هنگام یورش ظالمانهٔ اردوی سرخ به چکوسلواکیا وداغ بودن آن قضیه بر مصر ، هجوم برد تاانزجار ونفرت جهانیان را کمتر متوجه خود ساخته باشد .

ولی آن چیزیکه برای ماحائز اهمیت است موقف کشورهای عربی و اسلامی دربرابر این حوادث می‌باشد زیراپلان‌ها وتصامیم دشمن (اسرائیل) وحامیان بین المللی آن هرچه باشد وهرتوطئه‌ای که براه بیاندازد مقتضای طبیعت شان است ، زیرا دشمن ازهیچ تلاشی برای نابودی مادریغ نمیکند ولی اکنون ببینیم که کشورهای عربی چه مصروفیت‌هائی دارند وآیا آمادهٔ جنگیدن با اسرائیل هستند یانه ؟

بدبختانه که هیچکدام از حکومات کشورهای اسلامی نه تصمیم نبرد بااسرائیل رادارند ونه خودرا برای آن آماده میسازند ؛ حکومت مصر باصهیونیست‌ها روی میز مذاکره نشسته ومعاهدهٔ ننگین وذلت آور کمپ دیوید را امضاء نموده است وصلح بادشمن را

نتیجهٔ تجارب تاریخی خود میداند ودیگران رانیز دعوت بصلح مینماید (٣)

حافظ الاسد ، این نوکر گوش بفرمان روس فقط باشارهٔ بادران روسی خود عمل میکند که همانا تعقیب سیاست ، نه صلح ، نه جنگ می باشد ، زیراتمام سلاح‌ها وامکانات نظامی خویش را درسرکوبی نهضت آزادی خواهانهٔ مردم بکار میبرد وباسلاحهائی که می بایست قلب دشمنان (یهود) شگافته شود ، سینه‌های پاک جوانان مسلمان سوری راکه مالا مال از عشق جهاد در راه نجات قدس وآزادی سرزمین‌های اشغالی است هدف قرارمیدهد وبدین وسیله دوستان یهود وباداران روسی وامریکائی خویش رادلشاد ، نگه می دارد.

اسد جلاد بخوبی میداند که بالآخره دست پرتوان انقلاب اسلامی سوریه گلوی ناپاک آنراخواهد فشردوروانهٔ جهنم خواهد ساخت ، لذا تمام عقاید ضد اسلامی وکافرانهٔ خودرا درلباس طرفداری از مذهب می پوشاند ودرین روزها تظاهر به حمایت از دین مینماید . در حالیکه مردم آگاه سوریه ازعقاید ضداسلامی بعثی ها بخوبی آگاهی دارند ، چنانچه رسالهٔ جنبش "الشعب" ناشر افکار طبقهٔ حاکمه درسال ١٩٦٦ نوشته بود که: "ماخدا وطبقهٔ بورژوارا به موزیم تاریخ سپرده ایم" اسد سفاک و برادر جلادش باشبکه‌های گستردهٔ جاسوسی حزب بعث ، مردم مسلمان وزجر کشیدهٔ سوریه را با بیرحمانه ترین شکل بی نظیر تاریخ ، ازشکنجه گاههای معروف چون زندان صحرائی "پلمیرا" بهشهادت میرسانند . جنایت پیشگان بعثی ، مزدوران مسکو یعنی رفقای کمونست خود را بخاطر مقابلهٔ انقلاب اسلامی بنابر فرمان آدم کشان کریملین مسلح میسازند (٤) .

ولی مجاهدین باشهامت سوری ، این فرزندان جان برکف اسلام ورهروان راه خون و شهادت با پیکار مقدس خونین خویش ، در بدترین و ناگوار ترین شرائط دشوار مبارزه ، خـواب را بر چشم کافران بعثی حرام ساخته اند . مردم مسلمان و انقلابی آنسامان با یورش بر مراکز آدم کشان بعثی ، خود را مسلح میسازند . حماة ، حلب ، و حمص حماسه می آفرینند و بهترین فرزندان اسلام را در راه خدا به

پیشواز شهادت میفرستند ، رژیم بعثی تمام قوای خود را متوجه این نهضت وانقلاب ساخته است وابداً دربارهٔ جنگ بااسرائیل نمی اندیشد .

رژیم ارتجاعی اردن بجای مقابله بااسرائیل ،اجیران وعوامل خردرا درلباس داوطلبان جنگ به‌جبهه‌های نبرد تجاوزکارانهٔ عراق علیه ایران میفرستد وسلاحهای امریکائی وروسی خودرا دراختیار صدام قرارمیدهد . لبنان در آتش جنگ داخلی می‌سوزد و قذافی متلون— مزاج ، دیوانه وار دریی ترور مخالفان سیاسی خود در خارج بوده وزندانها را از عاشقان آزادی قدس پرساخته‌است وبهمین ترتیب سران دیگرکشورها نیزبر رخ مردم مسلمان وآزدیخواه خود شمشیر کشیده اند و ....

وحتی رژیم عربستان سعودی که ادعای حمایت ازمسلمین ومخالفت بامزدوران روس رادارد ، درحدود هفتاد میلون پوند استرلنگ به رژیم بعثی سوریه کمک میدهد (٥) تادر استحکام قوای نظامی خود استفاده نماید واین هم بظاهر همدردی بخاطر ازدست رفتن جولان است تارژیم سوریه آمادهٔ مقابله بااسرائیل شود در حالیکه برهمگان آشکار گردیده‌است که‌رژیم‌خائن بعثی سوریه حتی یک مرمی هم بطرف اسرائیل فیر نمیکند وتمام‌قوای نظامی خودرا درکشتار مسلمانان بیگناه سوریه ومردم زجرکشیدهٔ لبنان بکار میبرد .

پس معنی اینگونه کمک‌ها جزهمکاری باآدم— کشان وکفار چیزدیگری نخواهد بود ، ازمبارزه برای نجات فلسطین هیچ کاری ساخته نیست وتاوقتیکه قضیهٔ فلسطین منحیث یک قضیهٔ اسلامی مطرح نگردد و انقلاب فلسطین ازلوث ابر قدرت‌ها پاک نشود و مجاهدین مسلمان جهان ، جهاد اسلامی را، آغازنکنند هرگز عناصر ناسیونالیست ، مارکسیست‌ووابسته و ... نخواهند توانست که دشمن راشکست داده فلسطین‌را آزاد نمایند .

لهذا تازمانیکه رژیم‌های ضد اسلامی و دست نشانده درکشورهای اسلامی سرنگون نشوند و دست ابر قدرتها ازدامان سرزمین‌های اسلامی کوتاه‌نگردد زمینه برای آغاز جهاد همه گان بخاطر نجات قدس عزیز مساعد نخواهد گردید .

وانشاالله روزی خواهد رسید که مجاهدین جان برکف اسلام ، ایوبی وارقلعهٔ نخستین مسلمانان را ازچنگال ناپاک دشمنان‌اسلام‌نجات دهند ونمازجماعت را در مسجد اقصی اقامه نمایند . " بهامید آن روز ،

---

١ — این معلومات از ضمیمه نشریهٔ شمارهٔ ٣٥ "النذیر" مجاهدین سوریه مؤرخ ١٧ جون ١٩٨١ اقتباس گردیده است .

٢ — این موضوع مکررا توسط‌سادات وحسنی مبارک تذکریافته است .

٣ — ازمصاحبهٔ عدنان سعدالدین یکتن از رهبران انقلاب اسلامی سوریه باامپکت انترنشنل به نقل از روزنامهٔ جسارت ٢٤ اپریل ١٩٨١

٤ — همان مصاحبه .

٥ — مجلهٔ المسلم نشریهٔ اتحاد الطلبة المسلمین پاکستان ١٩ صفر ١٤٠١هجری قمری .

یاشهادت یاظفر

ای وطن ای آنه یورت ای روضهٔ رضوانیمیز
عاقبت بولدینگ بوگون سن کلبهٔ احزانیمیز
هر تمان یوز لنگنیمده سن بیلن ایردی بلند
خلق عالم محضریده شهرت و عنوانیمیز
زاریغلاب قان یوتارمن یورتیمهزدن آیریلیب
زهر جان اولسین اگر اوتسهٔ تماغدن نانیمیز
روسلر نینگ تورلی تورلی وحشت وبیداد یدین
کوک گه چیقدی آهیمیز دودی بیلن افغانیمیز
روسیه اوز کامیغه تارتدی شبرغان گازینی
بولدی ضایع بوکبی هر بیر طبیعی کانیمیز
قالدی استعمار او لوب محکومیت زندانیده
عالم اوزره نامی کیتگن نام‌لی ترکستانیمیز
روس استبدادیدین قان یغلادی لرآی وییل
تاجکستان اوز بیکستان هم قزاقستانیمیز
سیندیرار بو روس استعماری نینگ زنجیرینی
دهرارا یانغوز سلاح غیرت و ایمانیمیز
ایلگری هم عصرلربو ییچه سیند یرگن ایدی
کوب مجهز کیمه لرنی موجیمیز طوفانیمیز
ایرته یا کیچ چاک‌ایلار روس‌لرنینگ کوکسینی
عصر لردن ارث قالگن خنجر برانیمیز
بیزگه اور گاتگن همه عزم و شجاعت درسینی
صفحهٔ تأریخیمیز اسلامیمیز قرآنیمیز
روسلر نینگ بغریگه‌قویدی‌بوتون‌داغ اوزره داغ
مرد میدان پنجشیر و قهرمان بغلانیمیز
پرچه‌پرچه تاش‌بیلان اوردی بوتونلای قفشتیب
تاشقی یاولر پیکر ینی ناملی تاشقور غانیمیز
روس نی قتشتدی هامندو اوروزگان و فراه
بیز لره بولدی فراهم نصرت یزدانیمیز
قیته قیته تیشدی‌کوک‌کوز روسلر نینگ‌کوکسینی
ایرکین او سگن پکتیا ووردک ولغمانیمیز
روس نی زار وزبون ایتدی شها متلیک کنر
آفرین لر دیدی او نگه سید افغانیمیز
عالم أیتور آفرین قانلی قیا مینگه هرات
یازدی تحسین نامه لر سنگه امیر "فانیمیز"
عالم اوزره کیتدی غور وبا میان آوازه‌سی
بوکبی شهرت قازاندی لوگرو میدانیمیز
قهرمان بولدی سمنگان و بدخشان و تخار
بو بشارت دن کو چایدی روح اطمینانیمیز
غزنه ایتدی شاد فاتح غزنوی نینگ روحینی
حر، یشب فاتح بولینگ ای. مردم افغانیمیز
روسلر نینگ قلبی نی تیترتدی (سابق قندهار)
قیلدی تحسین لر اونگه احمد شهٔ دورانیمیز
روس‌گه بولدی قیامت دشتی، دشت شادیان
بلخ اهلی گه مدد قیلدی شهٔ مردانیمیز
اوردی دشمن او تیگه اوز جانینی پروانه وار
یا شهادت یا ظفر دیب قهرمان پروانیمیز
اوزگارور (کندز) ده کندزنی قرانغو کیچه گه
رومیلر نینگ باشیگه (نعم‌الخلف) "فرسانیمیز"
روسلر گه قیته قیته بیردی عبرت در سینی
سرخرود وکامه وکوت و وزیر ستانیمیز
تیت وپاشان ایتدی دشمن لشکرینی فاریاب
یا ولره بیردی هزیمت مردم باشانیمیز
روسلر نی کابل ایچره مضطرب حال ایله دی
حریت شیدامی بولگن نسل با ایمانیمیز
روس نی سوردی چخانسور و مجاهد نیمروز
بادغیس و زابل اولدی رستم دستانیمیز
ممکن ایرمس کیم قبول ایتسه اسارت ننگینی
آنه یورت اولادی بولگن قوم با وجدانیمیز
ایلگری انگریز استعماری نینگ زنجیرینی
پرچه لب سیند یردی لر اسلاف با ایمانیمیز
ایمدی اوشبو(خرس قطبی) نام‌لی‌بت‌نی‌سیندیریب
قیته دن بولگای جهانده "بت شکن" عنوانیمیز
نی کبی باغاب خدا یو لیده همت بیلی نی
کیلدی لر میدان ارا، دهقانیمیز چوپانیمیز
وقف لازم، ملت ودین ووطن نینگ یولیده
برگ وبار وپود وتارو سازیمیز سامانیمیز
تازه بو کسک انقلابی روح ایجاد ایله دی
ایل ارا هر بیر مجاهد عالم روحانیمیز
ایمدی یوکسلد یک همه وحدت لواسی آستیده
تا که یوکسلسین لوای شوکت قرآنیمیز
ایشتینگ‌ای جان‌عزیز لر (منطقی)نینگ‌سوز ینی
کیم سنلگای او شبو سوزبیر صفحهٔ دیوانیمیز

اسلام مبارزه کوی

هغه څوک چی دا ګمان کوی څودنړی نور مکتبونه او نظامونه په هغه ډول چی اسلام کولای شی له ظلم او ظالما نوسره مبارزه وکړی او د بشری ټولنو له ستم ځپلو او محرو مانو څخه دفاع وکړي، هغوی یا په بشپړه توګه اشتباه کوي، او یادا ډله د غرض او مطلب خاوندان دی، او یا هغوی د اسلام له روح .و حقیقت څخه هیڅ شی ندی درک کړی.

داله یوی خوا !

او هغه څوک چی دا خیال ورسره وی چی هغه مسلمان دی ، خوله ظلم او استبداد سره جګړه نه کوي او د نړی له ستم ځپلو او ځورېدلو څخه دفاع نه کوی، هغوی هم په حقیقت کی یا دیوی اشتباه مرتکب ګرځیدلی، یا دخپل قول او عمل دتو پیر په اساس دوه مخی او منافق دی، او یاد وی هم له اسلام څخه هیڅ ندی پوهیدلی دا له بلی خوا.

اسلام په خپل ذات او اساس کی یو آزادی ښونکی پاڅون او حرکت دی چی لومړی د افرادو او وروسته د ټولنو زړونه اصلاح او آزاد وی. که چا، په ریښتنی سره د اسلام په نور، لاره او هدایت موندلی وی هغه د هیڅ ډول قدرت څخه نه ویریږی او بیله یوه خدای (ج) څخه د نورو په وړاندی د بندګی او تعظیم سر نه ټیټوی او هلته بیاد هیڅ ډول ظلم او استبداد په وړاندی سکوت او چوپتیا نه غوره کوی— که څه هم دا استبداد او ظلم په ده نه وی شوی او د نړی په یوه لیری ګوټ کی په یوه بل انسان ظلم او تیری منځ ته راغلی وی. که چیری ولیدل شی چی ظلم او استبداد کیږی او دستم ځپلو فریادونه او کوکاری پورته کیږی او نو، مسلمانان د دی ظلم او استبداد د ګلیم د ټولولو او د ظالم د ظلم د مخنیوی لپاره نه چمتو کیږی شایی بیاد دی ډول مسلمانانو په اسلام کی شک پیداشی. څکه دا امکان نلری چی خلکو اسلام د خپلی عقیدی او طرز فکر په عنوان منلی وی خو ظلم، استبداد تیری، ناروا، جیل او تبعید د قانون او نظام په ډول عملاً قبول او و منی.

څکه دا خبره به له دو وحالا تو څخه خالی نه وی : یا به اسلام موجود وی او یابه نه وی. که اسلام وی. خو همدا اسلام مبارزه کوی، اسلام جهاد او له هغی څخه و روسته د خدای په لارکی د عدالت او مساوات د تحقق په خاطر شهادت دی. او که اسلام نه وی د دی نښه داده چی ټول یوازی په ور د او ذکر مشغول دی او یوازی په تسبو او جاینماز پوری نښتی دی ـ او د دی په انتظار کی دی چی په خپله له آسمان څخه خیر او برکت راواوری او آزادی منځ ته راوړی، خوهیڅکله به آسمان کوم شی هغوی ته راونه لیږی. او الله تعالی هیڅکله هغه ډله چی په ځان اطمینان او باور ونلری، د خدای (ج) قانون او امر د جهاد او مبارزی په لاره کی نه اجرا کوی ملګر تیانه کوی. (ان الله لایغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم)

ترجمه : الله تعالی د یوه قوم په حالت کی بدلون او تغییر نه را ولی خودا چی هغوی په خپله په خپل حالت کی تغییر او بدلون را ولی.

اسلام یو انقلابی او جوړونکی طرز فکر دی پدی معنی چی کله اسلام د چاړه ته لاره پیدا کړی هرو مروبه په هغی کی یو تحول منځ ته راولی ـ تحول په فکر، احساس او ادراک کی. او بالاخره تحول د ژوند په ټولو برخو او د فرد او ټولنی په اړیکوکی.

اسلام هغه انقلاب منځ ته را ولی چی په ټولو خلکو کی بشپړ مساوات پیدا کړی، پدی ډول چی هیڅوک په هیچا، بې له تقوا او پرهیزګاری نه فضیلت او برتری و نلری. د دی انقلاب اساس او بنسټ انسانی عزت او شرف ګڼل کیږی چی د هیچاله خوا او د هیڅ ډول پیښوله مخی باید تر پښولاندی نه شیدا انقلاب په هراړ خیز او بشپړ ټولینز عدالت او نیا و ولاړدی چی دا موقع او اجازه نه ورکوی چی په چا ظلم او تیری وشی او یا څوک، تر تجاوز او تیری لاندی راشی.

او کله چې انسان د دغه ډول فکر او عقیدې حرارت او خوند احساس کړي په فطري ډول په خپل ټول توان سره د هغې د بهرلیو اهدافو اوسوخو د تحقق لپاره هڅه کوي او هیڅکله هم آرام او چپ له شي پاته کیدلای ـ خو کله چه دا خبره د خارجي عمل مرحلې ته ورسیږي . . . او د دې معنا دادهچې مولږ وایو اسلام یوه انقلابي او جوړونکې عقیده او د فکر طرز دی .

هغوی چې اسلام راوړي، هغه څوک دي چې حقیقتاً او په ربښتنی توګه او د زړه له اخلاصه د خدای په لاره کې جنګیږي او هغه څوک دي چې د خدای د کلمې او حق د لوړوالي او برترۍ په لاره کې په جهادلګیا دي، او دخدای (ج) لوم هغه وخت دځمکې سراسر نیسي چې د هر ډول زور ، ظلم او استبداد تغر ټول کړی شي او ګرد خلک د ډمنځي د غاښونو په څیر یو برابر او مساوي وګڼل شي، او بیله تقوا او پرهیز ګارۍ څخه څوک په چا باندې لوړوالی او برتري و نلري .

د همدې شمیر له مخې هغه څوک چې د نړۍ په هره برخه کې ظلم او استبداد ګوري او بیا خپله ژبه او قلم په حرکت او خوځیدو، له راولي څو لهحق او نیاو (عدالت) څخه دفاع وکړي نو د داسې کسانو زړونه د اسلام د نور له څلا نه خالي او تش بلل کیږي او که چیري په زړونو کې د اسلام نور پیدا شي بیله کوم ځنډ نه به د خدای (ج) په لار کې د مبارزې او جهاد لپاره راولاړیږدي .

که د قومیت او ناسیونالیسم احساس، کولای شي موږ دې ته اړکړي ترڅو د ښکیلاک او استبداد سره وجنګیږو ـ که سوسیالیزم له موږ څخه غواړي چې د فیو ډالیزم او پانګوالی سره مبارزه وکړو ـ او که د فردي آزادۍ روح وایي چې له طغیان او د یکتا تورۍ او استبداد سره په جګړه پیل وکړو ـ خو د اسلام روح دغه ټول مفاسد یعنی استعمار، فیوډالیزم زور، جبر او ... د ظلم او استبداد تر سر لیک لاندې چې د ټولو تر منځ ګډهوجه موجوده ده معرفي او راښیي او امر کوي چې بیله کوم ځنډ او سازش څخه او بیله کوم شک او تردید نه ټول په ګډه د هغې

په خلاف وجنګیږو . د بشري مبارزې په ډګر کې د آزادۍ، عدالت او انساني شرافت په لار کې دا دې د اسلامي مبارزې سترمزیت او امتیاز بلل کیږي .

هر مسلمان چې د اسلام حقیقت او روح یې درک کړي وي هیڅکله هغه نشي کولی ښکیلاک ګرو سره مل او همدم شي او پاله هغوی سره مرسته وکړي او یا ورسره کوم تړون او قرار داد لاسلیک کاندي او یا کومه ورځ له هغوی سره د روغې له لارې وړاندې شي او له ښکاره او پټې مبارزې نهلاس واخلي .

څکه هغه څوک له استعمارګرانو سره کینه او دښمني په زړه کې ولري او تر هغې پورې چې په وس کې ئې وي اسلامي او ملي قوتونه د هغوی پهخلاف چمتو او مجهز ونه ګرځوي، دې کسانو تر هر څه ړومبی، له وطن او ملت له د مخه خپلې عقیدې او دین سره ستر خیانت کړیدی .

په همدې روښانه او دقیق شمیر هغه څوک چې له استعمار سره د دوستۍ تړون او پیمان منځ ته راولي او د استعمار سر سپارلي او اجنټان وي او د سولې یا جګړې په وخت کې له هغوی سره مرسته کوي، ملي ګټې او در امد هغوی ته ورښیي او د خپلو اقداماتو او اعمالو له لارې د هغوی پهجنایاتو پرده اچول غواړي، په پوره او بشپړه توګه روښانه دي. هر مسلمان چې په خپل زړه کې د اسلام احساس وکړي، نشي کولی اجازه ورکړي ترڅو تباه کوونکي فیوډالیزم او تیري کوونکي پانګواله په آرامۍ کې واوسیږي او د هغې بدۍ او جنایات بیان نه کاندي او د هغې په وړاندې د فریاد او مخالفت چیغې پورته نکړي او په لاسولو، ژبه او قلم د خپل وس په اندازه د هغې په ضد جهاد ونکړي.

هره ورځ چې بیله جهاد له، تیریږي او هره ګړۍ چې بیله مبارزې نه، پای ته رسیږي، هره لحظه او هره دقیقه چې بیله مثبت عمل څخه پرته ضایع شي داد مسلمان فرد په وجدان کې ګناه ګڼل کیږي چې بیله دوامداره مبارزې او جهاد څخه پرته د هغې جبران نشي کیدلی .

هر مسلمان چې د اسلام حقیقت او روح درک او وپیژني ـ هیڅکله دانشي زغملی څو تیري کوونکي او ستمگران د ځمکې پرمخ وجود و لري ، او هغه وگړي چې آزاد پیدا شویدي غلامۍ ته را و بولي. بلکه ریښتنی مسلمان په سر او مال د خدای (ج) لارې ته د بلنې او دعوت لپاره هلې ځلې کوي ، الله تعالی فرمايي : و مالکم لاتقاتلون فی سبیل الله و المستضعفین من الرجال والنساء والولدان الذین یقولون ربنا اخرجنا من هذه القریة الظالم اهلها و اجعل لنا من لدنک ولیا و اجعل لنامن لدنک نصیرا.

ولې د خدای (ج) په لارکې او د هغو بیوزلو نارینه ؤ ښځو او ماشومانو د نجات او خلاصون په لارکې جهاد نکوی چې وائي ای خدایه! موږ د دغه ظالمانو له وطن څخه خلاص او وباسه او زموږ لپاره له خپله طرفه ولي او ملگري پیدا کړه.

که څوک مسلمان وی همدابس ده چې تاسی په پوره شجاعت او میړانه سره د سربښندنې او خوشحالۍ په بشپړه توگه بیله سستۍ او تنبلۍ څخه د ښکیلاک خلاف شرق وی که غربی چمتو او مجهز کاندی او د هغی په ضد مو د مبارزې لپاره و هڅوی.

که څوک مسلمان وی همدا کافي گڼل کیږي چې په ټول توان او قدرت سره د استعمار ، هر ډول مفاسد و او ټولنیزو مظالمو په خلاف مبارزه وکړي بی امانه ، ښکاره اوهر اړخیزه مبارزه ، بیله کومې ستړیا او تنبلۍ نه. اوکه داسې نه وی نو خپل زړه ته وگوری ښائی د ایمان په درلودلوکی مو، شک او گول خوړلی وی اوکه نه نو دا څنگه کیدای شي چې د ظلم او فساد خلاف مبارزې نه لاس واخستل شي.

که څوک مسلمان وی همدابس ده چې په ټول توان او قوت د تیرې، د یکتا توری او استبداد خلاف جگړې ته پاڅیږي او د هغې ظاهري توان بی ارزښته او د هیچ وزر وگڼي او که چیری د مبارزې لپاره پوره نه شوی او د استعمار له ظاهري قوت څخه موپه زړه‌کی ویره ته لار ورکړه بیا خپل زړه ته وگوری ښایی بیا موهم گول خوړلی وی.

ولی د طغیان او استبداد خلاف مبارزې ته نه پورته کیږي.

ټولنیز او سیاسي مکتبونه په گرده نړۍ کې هریو میدان ته وړاندی کیږي چې د حق ، عدالت او آزای د گټلو لپاره خپلی لارې ته ادامه ورکړي او یواځی په یوه میدان کې و جنگیږي ، خو اسلام د ټولې ځمکې پرمخ او دژوند په هر ډگرکې د آزادی حق اونیاو د تحقق لپاره مبارزه کوی او پدې لارکی به له ټولو آزادی غوښتونکو سره مرسته وکړي، اوگرد مبارزین او جنگیالی به تریوه ټولنیز ، لوی او نړیوال مکتب لاندی سره راغونډ کاندی.

او هغه وخت چه د ایمان او عقیدې څښتنان د ازلی او ابدی توان او قوت په ملگرتیا د عمل ډگرته وړاندی کیږي د هغوی زړونه د خدای (ج) په لارکې د شهادت له مینې او خوندنه ډک وی.

"ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم واموالهم بأن لهم الجنة ، یقاتلون فی سبیل الله فیقتلون و یقتلون ، وعدا علیه حقاً فی التوراة والانجیل والقرآن ، و من اوفی بعهده من الله فاستبشروا ببیعکم الذی بایعتم به و ذلک هوالفوز العظیم"

الله تعالی له مؤمنانو څخه د هغوی مالونه او ځانونه د جنت په بدل کی اخیستی دی ، د خدای په لارکی جگړه کوی وژنی او وژل کیږي ، د خدای وعده ده په تورات ، انجیل او قرآن کی ، او څوک دی چې د وعدی او پیمان په برخه کې له خدای (ج) څخه با وفاتر وی ؟

په خپله معامله چې سرته مورسولی خوشحاله اوسی چې دا ستره کامیابی او بریالیتوب دی.



سفارش بزنان

اسلام شوهران را درمورد نکوکاری بازنان‌شان سفارش اکیدنموده وبه‌حسن‌معاشرت باایشان امرکرده است ، چنانکه خداوندمتعال باین مضمون می‌فرماید: "باایشان (بازنان خویش) به‌نیکی معاشرت‌کنید"(۱)

در رابطه بامعاشرت بازنان آنحضرت (ص) به گوشه‌ای ازسرشت زنان اشاره کرده می فرمایند : "زن ازضلع سرشته شده که راست نیست (دررفتاراو کجی احساس می‌شود) اگرخواسته باشی ازوی بهره بگیری بهمان حالت اعوجاجیته انی بهره اندوز شوی واگرخواسته باشی که اورا راست کنی اورامی‌شکنی. شکستن اوعبارت است از طلاق "(۲)

درحدیث دیگری آمده است :

" در بارهٔ زنان به شما سفارش می کنم . زیرا زن ازضلع سرشته شده وبهترین اعوجاج درضلع در قسمت بالای آنست ، اگرخواسته باشی که‌آنرا راست کنی آنرا می شکنی واگر آنرا بحالش بگذاری همیشه کج است به شما سفارش می‌کنم که بازنان خویش به نکوئی رفتار کنید"

نیک رفتاری با زنان:

درین گفتهٔ پیامبر (ص) " زنان ازضلع سرشته شده اند ... " مطلبی وجود ندارد که مقام زن را در برابر مرد پایان آرد ، بلکه این از منتهای رحمت وانعطاف است وتاکیدی است براینکه باایشان بایدحسن معامله صورت گیرد ، اگراز ایشان لغزشی دیده می‌شود ، ازان چشم پوشی گردد ، ولی درعین حال‌این حقیقت نیز از نظر نباید دور داشته شود که تربیت زنان نیز در اسلام مورد توجه می باشد ، این‌درست نیست که برداشت ازبیان فوق‌این باشد که درتربیت زنان اهمال گردد وبه تعلیم‌وتدریس شان‌اعتنائی‌مبذول نشود ، بلکه منظور آنست که شوهران در برابر زنان خویش گذشت کنند وبرای اصلاح شان چنین روشی درپیش نگیرند که باعث فرقت وطلاق گردد وکانون خانواده ازهم بپاشد ، بلکه بامدارا چنان زمینه‌فراهم گردد که زنان زندگی بااطمینانی راحاصل کنند شاید هم سفارش آنحضرت (ص) مطابق به مقتضای حالی بوده که تنی‌چند ازیاران پیامبر(ص) ازعدم‌موجودیت حسن سلوک در زنان خویش‌بایشان شکایت برده‌اند بامیداینکه شاید بتوانند زنان راچنان زیر تربیت‌بگیرند که اعوجاجی که درسرشت شان است ، ازبین برود لذا آنحضرت (ص) تاکید کردند برآنچه در سرشت زنان است ، تامبادا سخت گیری بیش از حد مردان برزنان موجب طلاق وقطع روابط زنا شوهری‌گردد. آری جدائی همسران عاقبت ناگواری دارد وبدترین قربانی آن فرزندان هستند که تلخی حرمان راایشان می چشند واز نظرهامی افتند وخوار وزار می گردند. ازاینست که اسلام به حسن معاشرت بازنان سفارش می کند تا باایشان گذارهٔ خوب کنیم و درین راه از شکیبائی وحوصله کار بگیریم واینست یگانه راهی که آرامش روحی ومعنوی را درکانون خانواده درخشش می دهد .

شاید راز اینکه حضرت محمد (ص) در آخرین کلماتی که برزبان آورده اند ، سفارش‌برای زنان‌بوده ازهمین اصل‌سرچشمه می گیرد ، جائیکه‌توصیه میکنند: "نماز ، نماز واسیران جنگی ! برایشان بیشتر ازطاقت شان بارنگذارید ، خدارا درمورد زنان ! زیراایشان مددگاران شمایند ایشان رابه امانت خدا (به نکاح)

۱ — وعاشروهن بالمعروف — آیهٔ ۱۹ سورهٔ نساء.

۲ — مسلم به‌استناد ابوهریره .

گرفتید واز ایشان بنام خدا بهره‌ٔزن وشوهری حاصل می کنید" (۱)

پیامبر بحیث شخصیت نمونه :

حجة‌الاسلام امام غزالی رحمةالله‌علیه می‌فرماید:
"باید ملتفت بود که در رابطه‌با حسن خلق بزنان‌این کافی نیست که اذیت را ازایشان دفع کنیم بلکه باید اذیتی راکه ازایشان بما میرسد نیز بکمال بردباری‌تحمل کنیم ، چنانکه بسا می‌شد که‌یکی از ازواج طاهرات باپیامبر (ص) زبان جنگی می کردند ، گاهی هم یکی ازهمسران پیامبر باوی روز راتاشام قهر می کرد" بااین هم پیامبر رئوف ومهربان‌باخانوادهٔ خود بحیث بهترین نمونه رفتار می نمودند چنانکه خود می‌فرماید:
"بهترین شما کسی است که باخانوادهٔ خود ، روش خوب داشته باشد ومن درابطه باخانوادهٔ خودبهترین شما هستم" .

آری مابه مصداق آیهٔ مبارکه ایکه‌بااین مضمون افاده شده است :

"برای شما درپیامبر طریقهٔ نیکی است" (۲)
(پیامبر برای شما نمونهٔ والائی‌است)بایدرفتارآنحضرت رابحیث سرمشق زندگی خود قرار دهیم .

اگر بخواهیم برخی از نقائصی راکه در روش زنان‌مشاهده می کنیم ، اصلاح نمائیم ، بایدبرخوردما بایشان به‌نرمی وعاقبت اندیشی صورت گیردقسمیکه شوهر برزن خویش سخت گیری را از حدزیادنکند که موجب طلاق گردد .

این هم شائسته نیست که ازرهنمائی زنان‌بحدی غفلت گردد که بر اعوجاج شان بیفزاید وزمینه‌فراهم گردد تاراه‌بدکنشی راپیش گیرند . موافقت بین زن وشوهر ، اساس سعادت خانواده راتشکیل می دهد ودروازهٔ‌آرامش‌وامن است . این‌امر موجب‌می‌گردد تا اولاد تربیت صحیحی بگیرند و زندگی نشاط بخشی راپی ریزی نمایند که درآن ارزش حقوق وواجبات رابدانند وهریک شان برسالت خویش دردورهٔ‌زندگی آگاه گردند . اسلام نیز مردم را به فــراهم آوردن وسائل استقرار سعادت در تشکیل خانواده فــرا می خواند ، زیرا خانواده است که اساس جامعه‌راتشکیل می دهد.

پیامبر در خانه‌اش:

زندگی آنحضرت (ص) درخانه‌ودربین خانوادهٔ اوسرشار ازعطوفت‌ومهربانی‌ولطف بود ،عایشه(رض) درزمینه می گوید : " هرگز آنحضرت دست خودرا بریکی ازهمسران خویش ویاخدمتگاران‌خودبالا نکرده است"ازوی پرسیده شدپیامبر درخانهٔ‌خود بچه کاری مشغول بودند ؟ ، درجواب گفت ! "ایشان بامــور عادی منزل خود اشتغال می ورزیدند وچــون وقت نماز فرامی رسید ، بسوی مسجد می شتافتند ."آری، ایشان لباس خودرا می دوختند ، کفش خودرا پینه می‌زدند وشیر گوسفند خودرا می دوشیدند . درکتب سیرت از آنجهت جزئیات زندگی پیامبر (ص) ثبت شده که تاباایشان در امور روز مرهٔ خود اقتداء کنیم.

گوشه‌ای از الطاف آنحضرت به همسرا نشان هنگامی درخشش می کندکه می بینیم‌عایشه (رض) برشانه‌های مبارک پیامبر تکیه می کند تانشان زدن جوانان حبشی‌رادر هنگام تمرینات عسکری شان‌ببینند.

همچنین می بینیم در یکی ازسفرهای آنحضرت (ص) حضرت عایشه (رض) باایشان بود ، پیامبــر (ص) درجای دور ازدیگران به‌عایشه (رض)گفت: بیاباهم دردویدن مسابقه کنیم ، عایشه (رض) درآن هنگام لاغر اندام وکم جثه بود ، ودرین مسابقه از ایشان پیش شد . آنحضرت (ص) چیزی نگفت .باز درسفر دیگری که عایشه(رض) باایشان بود درگوشهٔ دور از مردم به عایشه (رض) فرمودند ! بیاباهم در دویدن‌مسابقه کنیم ، دربن‌حال که‌وزن عایشه(رض) زیادتر شده بود در مسابقه دنبال ماند ، پیامبر (ص) درختم مسابقه گفتند : این بار بآن بار مساوی شد.

عایشه (رض) که خود محبوب آنحضرت(ص) وهم جگر گوشهٔ یارمحبوب شان‌ابوبکرصدیق(رض) بود ، آری عایشه در دل پیامبر مقامی والا داشت ، ازین سبب این حیثیت رادر نزدایشان داشت که‌خود می گوید : روزی آنحضرت (ص) مرامورد خطاب قرار داده فرمودند : "من ازطرز برخورد تومیدانم چه وقت ازمن راضی هستی و در چه هنگامی از من دلگیرمی شوی ؟" من عرض کردم ! ای‌پیامبر(ص) از چه می دانید ؟ فرمودند :

۱ — این حدیث رانسائی وابن ماجه روایت‌کرده اند . ۲- "لقد کان لکم فی رسول‌الله اسوة حسنة" (آیهٔ ۲۱ احزاب)

هنگامیکه ازمن راضی هستی چون سوگندیادمی کنی می گویی : "ورب محمد" و چون برمن خشمگین باشی وسوگند یادکنی میگوئی : "ورب ابراهیم" من درجواب گفتم : آری ای پیامبر مگر من فقط نام شما را ترک می کنم . بلی ، پیامبر باخانوادهٔ خسود چنین مهربانانه زندگی داشتند که هم افـراد فامیل و همسران شان ازلطف ورأفت آنها برخوردار بودند.

سفارشی بزنان درمورد شوهران شان :

طوریکه شوهران در مورد زنان شان سفارش شده‌اند ، بزنان نیز سفارشهائی شده‌است تاازشوهران خویش فرمان بـرند ورعایت حال شان رابکنند . آنحضرت (ص) می‌فرماید : "بهترین زنان آنست که چون بسوی اوببینی از دیدنش خوش شوی واگرباو چیزی بگوئی از توفرمان برد وچون بچیزی سوگند یادکنی در برآمدن تو از عهدهٔ آن‌سوگند ترایاری‌کند واگر ناپدید شدی از نفس خود (ناموس‌تو) و مال تو پاسداری کند " (١)

سفارش آنحضرت (ص) بزنان‌در موردهمسران شان بدرجهٔ اعلای آن می رسد هنگامیکه می فرماید : "اگر من بکسی امر می‌کردم بدیگری سجده بکند ، بزنان امر می کردم تابشوهران خویش سجده کنند" البته این روشن است که جزخدا به‌هیچ کسی سجده کردن روانیست ، مگر این رابرای تاکید بـرحقوق شوهران سفارش کرده اند .

به " ام ایاس " به‌بینید که‌بدختر خود سفارش می کند :

ای دخترم : اگرزنی ازشوهر خویش به سبب خانوادهٔ خود بی‌نیاز می بود باید من بی‌نیاز می‌بودم .مگر زن برای مرد ومرد‌برای‌زن آفریده‌شده‌است.ای دخترکم : ازمن ده خصلت را بپذیر که برای تـو بهره وذخیره‌ای است .

١ ـــ ٢ ـــ : باشوهر خویش‌طوری معاشرت کن که هم از تو راضی باشد وهم اقناع گردد .

٣ ـــ ٤ ـــ : جای نگاه ومحل شم اوراتفقد کن نظر او بهر جائی از بدن تو که‌می افتد وبینی او بهر قسمتی ازچشم تو که مواجه می‌شود ؛ باید مورد رضای او باشد نه منظر توکریه باشد ونه هم بدن تو بوی بد بدهد .

٥ ـــ ٦ ـــ : به وقت خواب شدن‌اوونیزبوقت نان خوردن اوبایددقت کنی ، زیراتلخی‌گرسنگی‌وبرهم خوردن پروگرام خواب ، گاهی انسان را خشمگین می سازد .

٧ ـــ ٨ ـــ : زمان شوهر خویش پاسداری و از خدم وحشم او بازرسی نما .

٩ ـــ ١٠ ـــ : زنهار از نافرمانی او یا فاش کردن رازوی ، زیرا اگرامرش رانافرمانی کنی،دلش رابالای خود غیر میکنی واگر راز اورا فاش کنی از مکراوایمن‌نمی مانی.

این نکته را ازنظردورمدار که‌درهنگام‌شادمانی شوهر خویش ، خودرا غمگین نشان ندهی ودرهنگام ناخوشی او ابراز شادمالی منمائی .

آری ، این سفارشی است برای زن وشوهریکه می‌خواهند باهم درمحیطی آرامش بخش بسر برند و برای فرزندان خود کانون سعادت را فراهم سازند .



برادران مبارز ما آنانیکه پیمان محکم خون با خدای خویش بسته اند ، شب وروز درسنگر های خونین‌کشور بخون‌نشسته شان پیکار می کنند و می رزمند . . . و حماسه می آفرینند . . یکتن ازین برادران مجاهدمان انجنیر احمد شاه (مسعود) در حالی دیده میشود که سایر هم رزمان و سنگر داران مکتب اسلام را در پنجشیر قهرمان آموزش نظامی میدهد .

(١) ـــ این حدیث رانسائی به‌سند صحیح روایت کرده‌است .

محب الله حنیف

فقر ودارائی وایجاد طبقهٔ واحد در جامعه

امروز شکاف عظیمی در سطح زندگی مادی و کیفیت امرار معاش افراد اجتماع به نظر می رسد و بدون تردید ملموس و مشهود است و حتی اخیراً بیشتر از پیش به اختلاف منفور طبقاتی از ناحیهٔ معیشت زندگی انجامیده است.

قسمت عمده و اهم بن بست اقتصادی جوامع انسانی را همین اختلافات و فراز و نشیبها تشکیل میدهد که منشأ و سرچشمه اش محیط مادی (مجموعهٔ عوامل مختلف و متنوع) و رنسانس صنعتی اروپاست و تنوع شکل بدن و روح کشاورز، کارگر، ثروتمند، خارکش و جوان بوالهوس، بی بند و بار و غیر مسئول که از سلسله عوامل طبیعی و فطری نشأت کرده نسبت عدم حاکمیت یک نظام عادلانه در جوامع امروزی در همهٔ آثار و شئون زندگی مشهود گردید و کیفیت معاش، طرز انتخاب مسکن، غذا، آداب معاشرت و کلیه فعالیتهای بشر تحت تأثیر شدید این اختلاف قرار گرفت.

و همچنان انقلاب صنعتی، توسعهٔ روز افزون سرمایداری - و تکامل وسائل ارتباط و با الآخره ایجاد تمرکز در همهٔ شئون اجتماعات بشری، شرائط مساعدی را برای تشدید این اختلاف و توسعهٔ این شکاف در همهٔ شئون و بخصوص در زندگی مادی مردم بوجود آورده است.

پیشرفت صنایع، توسعهٔ بانکداری، سیستم های عالی تولید، استعمار ممالک ضعیف، و ایجاد بازار های فروش جهانی و بالا رفتن سطح زندگی بوسیلهٔ پیشرفت علوم و اختراعات، آنچنان سطح زندگی ممتاز را بالا برده است که زندگی شاهان گذشته را بخاطر می آورد.

و در مقابل فقر و فاقهٔ مستمندان آنچنان به نظر می آید که هیچ شباهتی به زندگی سادهٔ فقرای سابق ندارد؟!

گروهی، اطفال رنجور و گرسنهٔ خود را به صحرا به چرا می فرستند و جمعی برای سگ و گربهٔ خود وسائل.باور نکردنی زندگی فراهم می سازند!!

قیمت پالتوی زمستانی خانمی از طبقات ممتاز برای امرار معاش چند سالهٔ یک خانوادهٔ محروم کفایت می کند.

فراهم بودن همه چیز برای طبقات ممتاز شرایط تحصیل را برای فرزندان آنها به بهترین شکلی آماده می کند که در نتیجه علم و صنعت و هنر همه و همه در انحصار آنها در می آید.

فقدان وسائل و انحطاط سطح زندگی، فقر و مرض در طبقات پائین اکثراً امکان تحصیلات عالیه را از فرزندان آنها گرفته و وسیلهٔ معالجهٔ بدن رنجور و اعصاب فرسودهٔ آنها را که از تغذیهٔ نامناسب و آلودگی و کثافت مسکن و لباس آنها ناشی می گردد فراهم نمی سازد.

این تفاوتها وقتی از یک نسل تجاوز کرد، بتدریج شدت و گسترش یافته و خود بخود تبدیل به شکافهای عظیم صنفی، طبقه ای و ملی میشود. و فاصله ها رفته رفته زیاد و زیاد تر شده می رود که یکدسته دارای همه چیز و دیگری همه چیز را از دست می دهد.

بهمین علت مکاتب مختلف اقتصادی و فلسفی

با انتخاب طرق و راه های گوناگونی ظاهراً بخاطر درمان چنین یک درد خفه کن اجتماعی قد علم می کنند که معروفترین طریقه و راهیکه برای حل این معضلهٔ اجتماعی و قلع و قمع اساس و بنیاد اختلاف طبقاتی مورد پژوهش قرار گرفته یکی راه حل ''مارکسیسم'' و دیگری ''تئوری حد اقل معیشت برای همه'' می باشد.

هر یکی ازین دو مکتب فوق مدعی هستند که به تنهائی میتوانند بساط این اختلافات و امتیازات ناجائز طبقاتی را از متن جامعه بر چیده، و جوا مع محروم و مستضعف را که در اسارت ''سرمایه'' بسر می برند از چنگال خون آلود دزدان و قاچا قچیان ثروت نجات دهند.

ما درینجا بعد از بر رسی اجمالی راه هاي علاج این دو مکتب (مارکسیسم و سرمایه داری)، راه معتدل سومی یعنی راه اصولی، منطقی و قاطع اسلام را بارعایت کمال اختصار بر رسی می کنیم تا دیده شود که کدام یکی از مکاتب سه گانه بخوبی میتواند آتش فتنه های طبقاتی را خاموش ساخته و کاخهای افتخارات و امتیازات ''مالی'' را در جوامع بشری با خاک یکسان سازد.

(۱) راه حل مارکسیزم :

از نظر مارکسیزم، اختصاص مالکیت ابزار تولید به طبقهٔ بورژوا، یگانه عامل و موجب ''اختلاف طبقاتی'' است، و همین تسلط بر وسائل تولید از قبیل کارخانه ها، بانکها شرکتها، زمینهای زراعتی، معادن و منابع طبیعی است که سبب شده تا منافع در اختیار مالکین ابزار تولید در آید و شکاف طبقاتی عظیمی بین این طبقه و طبقهٔ کارگر (پرولتر) ایجاد گردد.

پس هر گاه این تفاوتها از بین برود و ابزار تولید از مالکیت طبقهٔ مرفه (بورژوا) بر آورده و عمومی و دولتی شود، این مشکل حل می گردد و رفته رفته ''سطح زندگی مادی'' همهٔ مردم یکسان و یکنواخت می شود. بنا بر این فقط و فقط باید مالکیت ابزار تولید و سرمایه را ملغی قرار داد،

ما از پیروان این مکتب می پرسیم که به اعتقاد ونظر شما یگانه چیزیکه خالق فکر، ایده و کلیه روبنا های اجتماع است، همان محیط مادی و شرائط خارجی است، پس شما که گفتید محیط مادی و شرائط خارجی، منظور نظر تان از آن چیست؟

آیا فقط مالکیت سرمایه و ابزار تولید است؟ آیا روی پدید آوردن وحدت طبقه بجای هم آهنگ و همسان کردن هزاران عامل مؤثریکه محیط را تشکیل می دهد و یگانه علت ایجاد اختلافات و فواصل ننگین و سهمناک طبقاتی در اجتماع است، فقط و فقط یکسان کردن ـ یک عامل، هر چند مهم باشد، کافی به نظر می رسد؟

مگر شما خالق ایده و فکر و پدید آورندهٔ جسم و روح و مؤجد نیروهای بدنی و فکری را فقط داشتن یک کارگاه ونداشتن آن می دانید؟

یا اینکه می گوئید همه چیز و کلیه عوامل، محیط را بوجود می آورد، و این محیط مادی است که خالق و مؤثر است؟ بنا بر این شما باید برای ایجاد طبقهٔ واحد کلیه عوامل و علل و متنوع محیط را هم آهنگ و یکسان کنید و اگر نتوانستید، دست ازین مدعا بردارید.

اینجاست که شکستهای قابل ملاحظهٔ مارکسیزم در رابطه با ایجاد وحدت طبقه از ناحیهٔ سطح زندگی مادی مبرهن و غیر قابل تردید است، و آنچه حقیقت دارد اینست که در کشور های سوسیالیستی گرچه طبقهٔ ثروتمند دربین مردم به نظر نمی رسد و هر چند طبقه ای بنام بورژوا (سرمایه دار) یافت نمیشود، ولی طبقات گوناگونی بنام افراد (حزبی و غیر حزبی)، بوروکراتها (کارمندان دولتی) مردم عادی، میلیترها (جنگدیدگان و نظامیان)، کشاورز و کارگر وغیره وجود دارد که در نواحی و جهات مختلف بویژه ''شرائط و سطح زندگی مادی'' به فرسنگها فواصل از هم دور و باهم متفاوت هستند.

زندگی افسانوی و شاهانهٔ طبقهٔ بوروکرات، حزبی و نظامیان تا آنجا اوج میگیرد و قوس صعودی اش را می پیماید که انسان را بیاد سیستمهای فئودالیته و سرمایداری منحط می اندازد.

زیرا در چنین جوا معی سرمایه های ''مردم'' از طرف ''دولت'' کنترول و مصادره شده و از

ملکیت "مردم" خارج و به تصاحب "دولت" در می آید .

و همچنان درین صورت پدید آمدن اختلافات و امتیازات خطرناک و بی سابقه بین (عموم مردم بی مالک) و (دستگاه مسلح ! ! و مالک ! ! دولتی) طبیعی و از بدیهیات است .

گردانندگان چون تمام قدرتها اعم از طبقهٔ ممتاز اداری "بروکراتسیم" و نظامی (میلیتاریسم) و (دکتاتوری حزبی) که اختیارات و امتیازات آنها بیش از سایرین است ، مالک تمام درآمد های ملی : اعم از منابع طبیعی و تولیدی کوچک و بزرگ می باشند. و این طبقه طبق دلخواه خود آنرا به مصرف می رسانند. به همین نسبت راز اختلاف "سطح زندگی" باکمیت و کیفیت جدیدتر وبی سابقه تر روشن شده و دامنهٔ این نا برابر یهاو ناهمسانی ها گسترده ترو رنج آورتر می گردد.

چه وقتیکه سلسله عوامل مادی و شرائط بیشمار و گوناگون پدید آورندهٔ طبقات ، درین جوامع باقی واسکان زوال نداشته باشد ، چگونه میتوان انتظار داشت که بابقای علل و عوامل متعدد ، معلول مرفوع و مشکل حل گردد ؟ گرچه یکی از عوامل مهم اختلاف (. اختصاص سرمایه و ابزار تولید) مرتفع شده و از انحصار یک طبقه خارج و به انحصار طبقهٔ دیگر درآمده باشد. از همین جاست که مارکسیزم برخلاف آنچه مدعی است. نمیتواند (مساوات و یکسانی) را در سطح زندگی مردم ایجاد و مفکورهٔ "طبقهٔ واحد" را در کشور های سوسیا لیستی جامهٔ عمل بپوشاند.

(ادامه دارد)



استکبار کام گسستهٔ جهانی میخواهد ارادهٔ فولادین وشکست ناپذیر ملت مبارز ومسلمان ما را درهم شکنند وایشان را اسیر خود سازد ، ولی باین هم باید بدانند که کانون قدرت حقیقی ذاتیست که فرمان مرگ انشانهارا صادر می کنند

(۲) راه حل "تئوری حداقل معیشت برای همه":

کشور های پیشر فتهٔ سرمایه داری که خود زایشگاه اصلی طبقات مختلف بر حسب قلت و کثرت ثروت هستند، بخاطر درهم شکستن این سد اجتماعی بایکسلسله قوانین، مقررات و اقدامات اصلاحی یک راه "حداقل معیشت" را که شامل غذا، لباس و مسکن است، برای همهٔ طبقات محروم و ضعیف در نظر گرفته اند و به زعم و عقیدهٔ خود این آلام اجتماعی را درمان کرده اند.

ولی آیا با اینوسیله، شکاف عظیم اختلاف سطح زندگی را پرکرده اند؟! آیا این فاصلهٔ زیادکه بتدریج توسعه می یابد، باز برای اجتماع بن بستی ایجاد نمی کند؟!

آیا زندگی تجملی و افسانه ای طبقهٔ ثروتمند که برای ابد از دسترس طبقات محروم بدور است، غضب ونا رضایتی آنها را برنمی انگیزد؟!

آیا این دسته از خلق خدا که قوانین غلط اجتماعی آنهارا از مزایای زندگی مادی محروم کرده است و هیچ نماینده ای در قانونگزاری و قوهٔ مجریه ندارند، باید همیشه و مادام العمریک زندگی مرفه را در احلام و آرزو های خود ببینند؟!!

پس در همینجا "تئوری تعیین حداقل معیشت بعموم" هم نتوانست در فریاد رسی فقراء ومحرومان ویکسان ساختن سطح زندگی ایشان با سایر مردم، به پیروزی دست یابد.

(۳) اما نظر اسلام:

درین مقام برمی گردیم به بررسی راه معتدلیکه اسلام درین ارتباط آنرا می پیماید.

دین مقدس اسلام اختلاف و نا برابری طبقاتی را با نظر واقع بینی بررسی و مطالعه کرده و آنچه را که همانند اختلاف در سطح زندگی مادی و نتائج سوء و نابکار آن خطرناک تشخیص داده علاج کرده است.

از نظر اسلام نخستین راه و اقدام عملی ایکه وسیلهٔ انتقال مال به غیر و مؤجد "وحدت طبقه" در اجتماع است و از تمرکز ثروت در ملکیت دسته ای از اشخاص جلوگیری می کند، قانون تشریع زکوة و صدقات است که تقریباً درسی جای قرآنکریم تذکر یافته است.

چنانچه خداوند(ج) درآیهٔ(۶۰ سورهٔ توبه) می فرماید:

(انماالصدقات للفقرآء و المساکین و العاملین علیها والمؤلفة قلوبهم و فی الرقاب و الغارمین و فی سبیل الله و ابن السبیل فریضة من الله والله علیم حکیم):

(جز این نیست که کلیه‌صدقات و زکوة (که به۸ قسمت تقسیم می شود) متعلق است به فقراء، مساکین، کارمندان زکوة، کسانیکه می خواهید دل آنهارا بدست آورید (مؤلفة القلوب)، بردگان وزندانیان، بدهکاران، راه خدا (ج) و از وطن دور ماندگان و این قانون لازم الاجرا از طرف خدا وند است و خدا (ج) دانا و مصلحت اندیش است) در جای دیگر می فرماید:

(وفی اموالکم حق للسائل والمحروم):

(و در اموال و دارائی های تان حقوق از سائل و محروم نهفته است).

از آیهٔ اولی بصراحت در می یابیم که شش راه مصرف از مجموع مصادر هشتگانهٔ زکوة اختصاص به طبقات محروم اجتماع دارد. که درین باره احادیث زیادی موجود و دال بر اینستکه دارائی هائیکه به عنوان زکوة از سرما یه داران اخذمی گردد، دوباره در بانکهای مربوط به مستمندان سراز یرمی شود و قوانین زکوة بگمان غالب بمنظور یکسان نمودن سطح زندگی فقراء و مساکین با سطح زندگی عادی مردم وضع شده‌است نه به ملحوظات‌دیگری. و خداوند (ج) درین باره می فرماید: (کی لایکون دولة بین الاغنیاء منکم): (تا ثروت میان توانگران دست بدست نگردد)

باین طریق از تمرکز ثروت در دست عدهٔ معدودی جلوگیری بعمل می آید و ثروت از طبقات مرفه به محرومین انتقال می یابد. و همچنان پیامبر اکرم (ص) می فرماید:

(تؤ خذمن اغنیاء کم و ترد فی فقراء کم):

(یعنی گرفته می شود از داراهای شما و

دوباره مسترد می شود در فقرای شما) و در جای دیگر می فرماید :

(امرت ان اخذ الصدقة من اغنياء كم و ادوها فی فقراء کم)

(یعنی امر کرده شده ام تا زکوة بستانم از ثروتمندان تان و تقسیم کنم آنرا به مستمندان تان) و در حدیث دیگری می فرماید :

(للناس حق و ان جاء علی الفرس)

یعنی حق سائل و محروم ثابت است و لو که با اسپ آمده باشد ، یعنی منظور آنست که داشتن خانه ، اسباب خانه ، خدم وحتی اسپ و شتر وغیره مانع اخذ زکوة نیست :

درینجا برای پی بردن به اصل مطلب ، تذکر چند نکته لازم به نظر می آید و آن اینکه : در همهٔ آیات و روایات (زکوة و صدقات) نام از فقیر و مسکین برده شده و فقیر را چنین تعریف کرده اند (کسیکه وسیلهٔ امرار معاش و تأمین زندگی سالیانهٔ خود را نداشته باشد) ما می توانیم ادعا کنیم که معنی و مفهوم فقیرهم مانند اغلب مفاهیم عرفی بر حسب طول تاریخ و تغییرات زندگی بشر و تفاوت وضع معیشت عمومی و بلکه بر حسب تفاوت مناطق و شهر ها درهر زمان متفاوت و متغیر است.

در روزگار ویا شهریکه خوراک غالب مردم نان گندم باشد ، فقیر کسی را می توان گفت که برای نان گندم سالیانهٔ خود معطل باشد ولی اگر غذای غالب مردم شهر ویا منطقه ئی گوشت شد هرگاه کسی به گوشت دسترسی نداشته باشد ، فقیر محسوب می گردد هر چند بتواندنان گندم و بالا تر از آنرا هم تهیه کند.

همین نسبت در تمام ما یحتاج زندگی اعم از لباس ، مسکن ، خوراک وحتی وسائل تفریح و تجمل ، ثابت است و کسیکه عائدات و در آمداو کفاف زندگی عادی‌زمان‌را نکند، جزء فقراء و به شمار می آیدلتیجتاً به تناسب او جگیری سطوح زندگی مادی مردم جامعه معنی و مفهوم فقر در آن جامعه تغیر می کند و توسعه می یابد مسلماً امروزاگرکسی پیاده مسافرت کند ویا احیاناً کفش نداشته باشد ، ویا در زیر چادر زندگی کند ، یانان جوین بخورد و بالآخره لباس کرباس بپوشد ، از فقراء خواهد بود در حالیکه روزگاری پیاده سفر کردن معمول همه طبقات بوده است، کفش را فقط متجملین می پوشیدند. . . .و همینطور. . . .

اکنون مشاهده شد که نتیجهٔ عملی زکوة و صدقاتیکه برای (تعدیل طبقات) طرح ریزی شد ، مثبت و صد در صد مؤثر است ناگفته نماند که بهترین طریقهٔ اجرای این دستور الهی (زکوة و صدقات) به شکل بیمه های اجتماعی در آوردن آنست. و بهداشت و فرهنگ عمومی مجانی ، نوانخانه ها (دارالمساکین یا مرستون) ، وغیره نیزیکی از عملی ترین راه های مثبت و مؤثر کمک به طبقات مستحق زکوة شمرده می شود.

راه حل دومی را که اسلام انتخاب و تدوین کرده ، قیود و محدود یتهائی استکه برای اسلامی کردن تولید ، توزیع و مصرف وضع شده است و قیودات مربور عبارتند از :

تحریم احتکار و جلوگیری از بانکداری بر اساس سود میباشد که اساس سرمایه داری امروزی دنیا را بوجود آورده است تحریم ربا ، جلوگیری از معاملات (جزاف و غرر) که احیاناً موجب ثروتهای بیکران وگاه سبب ضررمی گردد و ازین جهت باقمار شبیه است.

تحریم ربا ، تحریم غش و تقلب در معاملات، تحریم ریخت و پاش (تبذیر ، عیاشی و اسرافکاری) وغیره که بخوبی می توانند از عهده یکسان ساختن سطوح زندگی طبقات فقیر باسطح زندگی اکثریت مردم بدر آیند. واز سوئی هم بعد از همهٔ جمع آور یهای ثروت و تمرکز سرمایه (ارث) یکباره سرمایهٔ عظیمی را به چند سرمایهٔ کوچک مبدل می کند وبنا بر این می توان گفت غالباً ثروتهای افسانوی بوجود نمی آید و اختلاف طبقاتی پدیدار نمیگردد و در نتیجه بمرور ایام طبقهٔ واحدی در جامعه رویکارمی آید.

انسان په اسلامي نړۍ ليدکې

مادیت، انسان دومره لحقیر کړی چی هغه یې یوازې محض د مادي تمایلاتو او غرایزو مجموعه بللی دی .

کمونیزم او کلپټالیزم دواړه انسان ته یوازې د اقتصاد او مادیت له عینکو له گوری . مادیت السان یوازې د خوراک، پوښاک او جنسی تمایلاتو په اشباع کی محصور کړی او لدی پرته ورته دبل هدف قایل ندی او پدی ډول د مادیت له نظره د انسان او حیوان ترمنځ توپیر نه پاتی کیږی . د انسان له معنوی او روحی اړخ نه د مادیونو انکار او دا چی دوی اقتصاد یو ابدی حقیقت گڼی پدی ډول د اقتصادی جبر موضوع چی انسان د اقتصادپه وړاندی هر ډول اختیار له لاسه ورکړی منځ ته راځی .

خو اسلام د اقتصاد له اهمیت څخه منکرندی بلکه هغه د ژوند د نورو کارزو په څور مهم گڼی خو دا له عقل نه بالکل لیری خبره ده چی یوازې اقتصاد د بشر مقدرات معین او پلاس کی ولری .

اسلام غواړی انسان د مادیاتو له تنگو کړیو څخه آزاد کاندی او د مادی غرایزو په وړاندی هغه د خواری او پستی څخه وژغوری .

اسلام مادی غرایز دومره نه محدود کوی چی د انسان روح له خوښی او طبیعی فعالیت څخه ولویږی او د ژوندانه ماشین معطل او یا گډوډ شی . او له هغه غرایز تر دی حده پوری آزاد پریږدی چی د انسان او حیوان تر مینځ فرق او توپیر ورک شی . اسلام انسان ته اجازه ورکوی چی د عقل له لاری له خپلو غرایزونه استفاده وکړی . اسلام انسانی غرایزوته بد نه ویلی او د هغه موجودیت یې د انسان لپاره گناه او جرم ندی بالی بلکه د هغی د استعمال موارد۔ یې تعین او تا کلی پدی ډول چی دا غرایز له یوی خوا خپل نقش په سمه توگه سرله رسولای شی او له بلی خوا د نسل بقا هم تأمینوی .

اسلام د انسانی غرایزو تکوله نه کوی بلکه اسلام د هغی د کنترول او مناسبی استفادی لاری ښودلی دی .

اسلام د بشر فطری غریزی ملی او هیڅکله هم انسان د طبیعی غرایزو او تمایلاتو په درلودلو د گناه او جزا مستوجب نه بولی .

د روح پیژندنی او روانشناسی د علم له مخی د انسالی غرایزو تکول او یا هم بیخی آزاد پریښودل دواړه په انسان ناوړه اثرات او اغیزی غورځوی . د مثال په ډول اسلام د السان په جنسی غریزه اعتراف کوی هغه نه تکوی خو انسان د هغی په استعمال کی دومره آزاد او خود سری هم نه پریږدی چی حیوان ورڅخه جوړ شی .

اسلام وایی کله چی هلك او یا نجلی د بلوغ مرحلی ته ورسیږی نو نکاح د وکړی .

الله تعالی فرمائی (کلوا وا شربوا ولاتسرفوا) د مال لگول هم کله چی دافراط حد ته ورسیږی منفی اړخ یې قوی کیږی او هله بیا منفی اثرات په ځای پریږدی .

الله تعالی فرمایی : "ولا تنس نصیبک من الدنیا" یعنی د دنیا برخه د هیڅکله مه هیروه .

"ولنفسک علیک حق" ستا نفس او بدن په تا باندی حق لری .

"قل من حرم زینة الله التی اخرجها لعباده والطیبات من الرزق" یعنی و وایه څوک د خدای ج ښکلاوی چی خپلو بندگانو ته یې برسیره او ښکاره کړی حرامی

گرځوي او پاک خواړه حرام بولي .

"کلوا من‌الطیبات ما رزقناکم" و خوری له هغو پاکو خوړو څخه‌چي ستاسي‌په اختیارکی‌می‌گرځولی

"المال والبنون زینة الحیوة الدنیا" مال اواولاد د ژوندانه زینت او ښکلا ده .

د انسان فضیلت، توان او قدرت هم د معنا له مخي حاصل شویدی الله‌تعالی فرمایبی : "ان اکرمکم عندالله اتقکم" او تقوا معنوی پانگه تشکیلوی . دلته د انسان فضیلت د ده زور، مال او یا ښکلاانده پېژندل شوی بلکه یوازی او یوازی د انسان فضیلت د ده تقوا بلل شویده .

د مادیونو فلاسفه د انسان توان او قدرت د انسان له زور او قوت څخه شمیری او ادعا کوی‌چی انسان په تصادفی اسبابو سره پیدا شوی او ددی‌توان او قدرت خاوند گرځیدلی چی پدی لحاظ د انسان لپاره رسالت او مسئولیت، بی صفا ښکاری خو اسلام وایی انسان یو ټاکل شوی او غوره موجود دی .

همدارنگه مادیون کله کله انسان د بیزو له‌نسل او د هغی د تکاملی موجود گڼی، څنی انسان ته د گیا حیثیت قایل دی څنی، د انسان قیمت د هغو موادو څخه چی د انسان په وجود کی ځای لری ټاکی لکه (فاسفورس، مس، وسپنه او نور ...) او هغه د طبیعت موجود گڼی .

خو د اسلام له نظره لکه په تیرو گڼو کی چی مو و ویل انسان اشرف‌المخلوقات موجود دی او هغه یو غوره شوی او انتخاب شوی موجود او د خدایی امانت‌مسئول دی .

په اسلام کی د ژوندانه په ټولو ارخونو اوچارو کی د دی خیری او قاعدی خیال ساتل شویدی چی ژوندانه‌کوم اصول چی‌فطری دی هغه دی‌هماغسی په ځای وساتل شی . اسلام د فطرت دین دی او د ژوند په هره برخه کی چی د فطرت نه مخالف کوم غیر فطری نا بسامانی او گډوډی رامنځ‌ته کیږی، تر ټولو دمخه په اخلاقی اصلاح سره د هغی سمول او له منځه وړل غواړی .

د مثال په ډول اسلام د دولت او مال گټل د انسان فطری حق بولی او هغه باید په ځمکه کی د خپل استعداد له مخی د ژوندانه اسباب او وسائل وگټی خو دا حق له ورکوی چی د مال د گټلو لپاره هغه لاری چاری غوره کړی چی اخلاقی خرابی او زیانونه منځ ته راولی یعنی دغلا، ظلم ، رشوت ، سود او نورو ناروا لارو څخه د مال گټل حرام‌بولی . او بیا په سمه لار د همدی گټلی مال خرڅول هم په هغه ډول لازم بولی کوم چی د هغی د مصرف نه اخلاقی زیان پیښ نه شی یعنی دا چه انسان دا گټلی‌مال په قمار، جواری او... نشی لگولی . په‌اسلام کی دانسان هر روا او مشروع‌عمل عبادت گڼل کیږی .



ارمغان سوسیالیزم . . . در لفظ و دعوی برای تخدیر و فریب مردم صالح ولی در عمل خود قضاوت کنید . . جنگ قتل و کشتار بی رحمانهٔ انسانهای بیدفاع و بیوسیله در لفظ و ادعا حکومت کارگرو دهقان‌ولی در عمل به بند کشیدن و به زنجیر بستن ایشان. ببینید این هم یک دهقان افغان است. فقط‌گناهش این است‌که نمیخواهد برای دیگران بکارد و خود گرسنه باشد و بجرم این آزادگی او را به چنین روزی در آورده اند.

قسمنامهٔ ملّت مجاهد افغانستان

به پروردگار جهانبان قسم — به خلاق بخشندهٔ جان قسم

به نیرودهٔ دست مستضعفین — که گیرد گلوی اجیران قسم

به ذاتیکه از بهر او می‌فتد ! — بخون این همه نوجوان قسم

به ذاتیکه از بهر ایمان آوری — شده ملتی خانه ویران قسم

به ذاتیکه از مردم بی پناه — برون آورد قهر مانان قسم

به ذاتیکه مارا چنین آفرید — که جنگیم تا دادن جان قسم

به ذاتیکه درجنگ ایمان وکفر — بود یاور اهل ایمان قسم

به ذاتیکه قهرش بخاک افگند — زنمرود وفرعون هزاران قسم

به ذاتیکه ازچند بیدست و پای — کند واژگون کاخ طغیان قسم

بفرمانده بی رقیب جهاد — که گفت "اقتلوهم" بقرآن قسم

که یار وسها را چو سگ می کشیم

دیا همچو سگ از وطن می کشیم

احمد شاه (وحدت)
Ahmad Shah (Vahdat)

من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر و ما بدلوا تبدیلا

بخون نشسته گان سنگر اسلام



شهید جگرن محمد غوث یکی از پیشاهنگان قیام و جهاد

حدود چهل و هفت سال پیش از امروز روستا خانه‌ای درکنار دریای مست و خروشان پنجشیر ، مقدم نوزادش راگرامی داشت واهالی دهکده راجهت اشتراک دراین جشن وشادکامی فراخواند . سیمای نورانی و پرفروغ کودک ، اعجاب و تحسین همگان رابر انگیخت وبانثار نقل و شیرینی برسروپای آن ، وی رابه محمد غوث مسمی کردند . همزمان باگذشت ایام ورشد فرزندشان مسرت والدین واعضای خانواده فزونی می یافت و شمع شبستان شان پر فروغ تر می شد . هرتبسمی که برلب‌های فرزند شان نقش می بست ، درنگاه والدینش هزار چمن به جلوه در می آمدوصدهاگل امید وآرزوباغ تصورات شان رارنگین می ساخت . درششمین بهار عمرش راهی دبستان و دورهٔ ابتدائی تحصیل را تاصنف ششم در مکتب

بازارک پنجشیر» به اتمام رسانید. استعداد وشایستگی اش باعث شد تا برحریم لیسهٔ حربی راه یابد وتحصیلات خویش را در رشتهٔ سپاهیگـری وفنون پاسداری از میهن ادامه دهد. پس ازختم دورهٔ لیسهٔ حربیه وارد دانشکدهٔ حربی شد وپس از یکسال تحصیل در آنجا، به صفت شاگرد ممتاز وبااستعداد معرفی گـردید و غرض تحصیل در فن پیلوتی به روسیه اعزام شد و پس از سه سال آموزش موفقانه بوطن برگشت وبحیث معلم پرواز در میدان هوائی مزارشریف مقرر گردید ودریکی از پروازهای تعلیمی ماشین هواپیمایش از کار افتاد وحریفانش را بهانه‌ای بدست آمد تااورا اذیت کنند. مدت دو سال اورا تحت محاکمه وبلا تکلیف گذاشتند وسپس اورا به‌کارهای اداری ومالی گماشتند. پاکی ومناعت نفس اوبردستگاه فاسد وافراد آلـوده ناخوش آیند وغیر طبیعی بودواین امراستفاده جویان وتوطئه گران وشبکه‌های جاسوسی روس گرایان رابر انگیخت وبازهم مدت دوسال اورابمحاکمه‌کشانیدند ودر فرجام اورا به میدان هوائی خواجه رواش تبدیل کردند. اینجا بود که گمشده‌اش را دریافت وآنچه سالها درجستجویش بود، بدست آورد. باسازمان‌های اسلامی رابطه برقرار نمود و کانون اسلامی فعالی را درمیان‌قوا وافسران هوائی پایه‌گذاری کرد. تاروزی توسط آن، دژ طاغوت‌وطاغوتیان رادرهم‌شکنند ولواء توحید واسلام را برفراز قرارگاههای اردو به اهتزاز در آورد. کودتای داود که بیاری همدستان روسی اش درکشور انجام یافت، وی رابران داشت تاجهت نجات کشور از چنگ استعمار وسلطهٔ روس، هرچه زودتر دست بکار شود ونقشهٔ خویش را باهم پیمانان ودوستان‌خود درمیان گذارد وداود راکه‌طلایه‌دار کمونیزم ونفوذ روس در افغانستان بود از میان بردارد. اما این تصمیم وارادهٔ آنان در اثر تخریب افراد معلوم‌الحالی، تحقق نیافت وپیش ازانکه کاری انجام دهند، توسط برچه‌داران ملحد داود گرفتار و با یک عده مسلمانان دیگر زندانی شد ومدت سه‌سال را در دهمزنگ کابل سپری نمود و یکسال قبـل از کودتای ۱۳۵۷ از زندان رهاگردید. وبلافاصله بعد از رویکاره آمدن تره‌کی، راه هجرت درپیش گـرفت ووارد پشاور شد واندکی‌بعد به‌پنجشیر رفت ودزاولین قیام مردم پنجشیر علیه مزدوران روس، شرکت کرد ودر پیشا پیش مجاهدین به رزم وپیکار پرداخت. کمبود مهمات جنگی ودور نگری اش در زمینهٔ مشکلات بعدی اورا مجبور ساخت تابه پشاور باز گردد و تجدید نیرو کند. اما اینبار اورا مـامور کردند تا بحیث آمر کمیتهٔ نظامی جمعیت اسلامی افغانستان ایفاء وظیفه کند. شهید جگرن محمد غوث بـا همه صداقت و راستکاری و عشق و علاقه به جهاد، وضع نابسامان این کمیته را سر و سامان‌بخشید ولحظه ای هم آرام نداشت. در سنبلهٔ ۱۳۶۰ باز هم بفکر جهاد در سنگر نبرد افتاد وبیتابانه ومشتاقانه می کوشید تا کسب اجازه کند و راهی پنجشیر شود.

آری! ره و رسم شیفتگان خدا و مردان‌راستین انقلاب جز این نیست‌که رضای او تعالی‌را برهرکس وبهر چیزی رجحان دهند ودر آزمـونگاه ایثار و قربانی در صف اول قرارگیرند. این انگیزه سر انجام اورا به قربانگاه حق علیه باطل کشانید ودر اوائل میزان همین سال (۱۳۶۰) به جبههٔ پنجشیر رفت. بادرودش به پنجشیر و سهم گیری وی در سازماندهی بهتر وبیشتربرادران همسنگرش، دشمن ملحد و مزدوران روس را به توطئه‌ها و عملیات های‌هوائی بیشتری وا داشت و محل بود وباش او پیوسته توسط جاسوسان وطن فروش تعقیب وبمباردمان می شد. تا آنکه بتاریخ سیزدهم برج قوس ۱۳۶۰ مگ های روسی، او و خانواده اش را غافل گیر کـردند و سیزده بم برفراز منزلی که وی با عائله اش دران سکونت داشت، فروریختند که در اثر آن جگرن موصوف جام شهادت نوشید وهمسرو فرزند ده ساله اش به سختی مجروح شدند. وبه این ترتیب زندگی پر افتخاری که این برادر مؤمن و مجاهد ما اختیار کرده بود، با افتخار وسر افرازی پایان یـافت وبه آخرین پاداش و نعمتی که آرزوی هر مسلمان بـا ایمان است نائل گردید. ونامش را در تاریخ جهاد و قیام ملت مسلمان و قهرمان افغانستـان به نیکی ثبت نمود که جاوید و ابدی خواهد بود.

شهید محمد غوث، مظهری از ایمان وتقوا و نمونهٔ بارزی از پیروان مکتب اسلام بود که‌نظیرش را درپاکی وراستی ومناعت و عزت نفس ووظیفه

شناسی و حق دوستی کمتر میتوان یافت. دریغا که با رفتن این سپاهی اسلام وانقلاب از میان ما - درد و داغش برای همیش باقیست و جایش در سنگر خالی خواهد بود.

روحت شاد ویادت گرامی باد ای برادر شهید
ای مجاهد صدیق وراستین
ای پاسدار میهن واسلام!
راهت ادامه دارد ویادت به یادهاست

محمد رستم شهیدی ازکوه پایه های خونین بدخشان

محمد رستم ولدحاجی نیازمحمد درسال ۱۳۳۲ ه ش در یک خانوادۀ متدین درقریۀ "فرغامنج" ولسوالی جرم ولایت بدخشان پا به عرصه وجود گذاشت. والدین دیانت شعارش در تربیۀ این طفلکه آثار و نشانه‌های نیک‌بختی درسیمایش نمایان بود، ازهیچگونه عطوفت وفداکاری دریغ نفر مودند.

محمد رستم درسال ۱۳٤۰ به سن هشت سالگی در مکتب ابتدائی "فرغامنج" شامل وباکمال ذکاوت و لیاقت در سال ۱۳٤٦ از مکتب مذکور فراغت حاصل کرد. ولی محیط اختناق آور مکتب و شیوۀ دوراز انسانیت هواداران کمونیزم وچگونگی کار درباریان بی‌عاطفه وروش نامطلوب معلمین اجیر وخود فروخته ومسموم اورابدان داشت تاازادامۀ تحصیل صرف‌نظر نماید. زیرا بیم آن میرفت که دستگاه فاسد سلطنتی حتی یک فرد اصیل ومسلمان هم به‌جامعه تقدیم نکند.

رستم بارویکا آمدن رژیم داود شاهی آنقدرها متوجه روند غیر تکاملی موجود درکشور نبود. تازه پس ازانجام مکلفیت عسکری، بافکر واحساس جدیدی وارد محیط ومنطقه گردید واز آن به بعد چون موج بیقرار آرام نگرفت وسرانجام پس ازکودتای ننگین هفت ثور وتکیه‌زدن چوچه‌های روس براریکۀ قدرت برشدت کار وفعالیتش افزود وتابدانجا به شکل علنی وآزاد به‌مبارزه‌اش ادامه دادکه خلقی‌های وطن‌فروش جهت دستگیری وی پلان‌هائی طرح ومیخواستندهرچه زودتر با او فیصله کنند ولی اوبامهارت تام بدستور برادرانش قریه خودرا ترک گفته وبآغاز فعالیت‌های فرهنگی وپخش توزیع کارت عضویت جمعیت اسلامی افغانستان، شبیه یک روشنفکر کارآزموده عالمانه عمل



مینمود. ازاینکه خلقی‌های اجیر ومزدور به‌دستگیری‌اش موفق نشدند طی حملۀ وحشیانه و غیر انسانی بر قریۀ مربوطه تمام مال و دارائی منقول خانه‌اش را به‌غارت بردند. اما این عمل دور ازانسانیت وانصاف دشمنان، کوچکترین تأثیر منفی در روحیۀ انقلابی او وارد نکرد ودر برابر این عمل قلابیون و غلامان حلقه برگوش اجنبی میگفت که: زندگی ما، هستی ما، کار ماوبالآخره همه چیزماازخداوند وبرای حصول رضای خداست. من از آغاز مبارزه انسانی برادران مسلمان تعهد نمودم که تاآخرین لحظۀ حیات درراه خدا(ج) بخاطر حاکم ساختن قانون خدا (ج) در افغانستان برزمم و درین راه باباختن مال و جان، افتخار ابدی برایم نصیب خواهدگردید. واین بیت راهمیشه زمزمه میکرد.

نه‌از کشتن نه ازبستن نه‌هم از دارمیترسم
من از روزیکه اینجا پانهادم ترک سرکردم

این فرزند جانباز اسلام مقدس هنگام ورود فرزندان اصیل جمعیت اسلامی افغانستان به علاقداری کران ومنجان دربرج جـوزای ۱۳۵۸ به استقبال ایشان شتافت وبا آنها پیوست ودر تمام جنگ ها به صفت یـک مجاهد پیشتاز ، حماسه ها آفرید وپـوز کثیف دشمنان خدا وخلق را بـزمین ذلت مالید . اودرفتح علاقداری بهارک ، قهرمانی ها رشادت های زایدالوصفی ازخودنشان داد . بعداً تحت قوماندهٔ برادربزرگوارش حبیب الله ، به پل علی مغل هارفت وباگروپی ازمجاهدین پاک باز، اجتنان فرومایهٔ روس رادرمحاصره گرفت بعداز زد وخورد شدید بیست وپنج ساعته دشمنان دین مقدس اسلام را به شکست مواجه و غنائم بی شماری بدست آوردند .

او یک روز بعد به معیت قوماندان وبرادران مجاهد خود به منطقه خاش شتافت ودرفتح آن منطقه قهرمانی ها و روحیهٔ شکست ناشناس او توجه همگان رابسوی اوجلب کرد ودر مورد جانبازی وفداکاری و غیرت وشهامت بی نظیر او زمزمه ها مینمودند .

محمد رستم در نقاط مختلف ، ضربه های مهلک و خرد کننده ای برقوای متجاوز و غارتگر روس وارد آوردوخواب نازرا بردشمنان خونخوار ، حرام ساخته ونیروهای ارتجاعی رابه وحشت انداخته بود . روی همین اصل بود که اشغالگران ومزدوران بی ناموس حملات وحشیانهٔ خویش را بابیشرمانه تـرین وجه بربالای قریهٔ فرغامنج آغاز نموده و میخواستند تا این جبهه قهرمان وپیشتاز راسرکوب کنند اما بیاری تعدای بزرگ و توانا ومقاومت شجاعانه و دلیـرانهٔ مجاهدین پا کباز وتکتیک وقوماندهٔ اصولی این قوماندان باشهامت ، دشمن در هرحمله مجبور به فرار و عقب نشینی شد وغنائم ومهمات بی شماری برای مجاهـدین گذاشت .

شمارهٔ جنگ ها وعملیاتی که رستم شخصاً درآن یا به حیث سپاهی جان بازویا به صفت قـوماندان اشتراک نموده بیش ازآنست که بتوان از آن درچنین مختصر مقالاتی حتی ذکری بعمل آورد ، چه رسد به شرح وتوضیح آن که هریک ایجاب رساله و کتاب مستقلی را مینماید . هریک از جنگ های او داستانی است از شجاعت و حماسه ای است از نمونه کارهای قهرمانان بی نظیر تاریخ انسانیت .

رستم از اوائل آغاز انقلاب کشور ، پروانه وار مصروف بسیج کردن گروپ وایجاد هماهنگی ووحدت درمیان جبهات ، وصف آرائی علیه نیروهای دشمن و عوامل آنها بود .

اومرد دلیر وباشهامتی بود که گاهی در مقابله بادشمن قدمی به عقب نمی برداشت و در پیشاپیش مجاهدین بردشمن میتاخت وتابدانجا می رزمیـد که دشمن حتی سنگر دفاعی اش را از دست داده مجبور به فرار میشد .

او درپهلوی جهاد مسلحانه و عملی ، از پول ودارائی شخصی خـود نیز درپیشبرد جهاد اسلامی ، استفادهٔ شایانی بعمل آورد . باری او ، یازده میل سلاح ضربه را باپول شخصی خود خریداری ودراختیار مجاهـدین گذاشت تاعلیه دهریت و الحاد برزمند . این برادر پیشتاز وقهرمان ما عاشق پیکار ومبارزه علیه فسادهای اخلاقی و اجتماعی بود ودربین راه ، خستگی بخود راه نمیداد . ازآنجائیکه درسنت های لایتغیر الهی کوچکترین تخلف وجود ندارد ، درحملهٔ آخری روس ها بر قریهٔ فرغامنج بعداز شکست فاحش دشمن و عقب نشینی کامل روس ها ازقریهٔ "مذکور" در اثر اصابت فیـر راکت توسط طیاره یکجابادوتن ازبرادران وفاشعارش ملا عبدالصمد و عبدالرحیم جان ، درحال فتح وپیروزی جام لبریز شهادت نوشید وبرجوار رحمت حق پیوست (انالله وانااليه راجعون .)

رستم یکی از رخشنده ترین چهرهای مبارز و سربکف جهاد مقدس اسلامی درافغانستان ومخصوصاً درولایت بدخشان وبالاخص درولسوالی جرم بود که حماسه های جان نثاری اش دراذهان مردم مسلمان این خطه نقش ابدی خواهدداشت . توام باشهادت رستم ، مرد و زن ستم خستهٔ منطقه بیاد گرامی اش فریاد واحسرتای خویش را بگوش فلک رسانیدند وشعراً وادبا هریک در رثای این شجـاعت مندی قهرمان ، مرثیه هـائی سرودند . از جمله مرثیهٔ سید محمود "شکوه" را ذیلاً تقدیم خوانندگان گرامی میداریم و در پیشگاه پروردگار عالمیان التجا مندیم که به باز -

ماندگان شهید موصوف صبر جمیل و عوض نیکو و بروح شهید، سعادت و آرامش ابدی نصیب فرماید.
و این هم پارچهٔ شعری که در مرثیهٔ وی سروده شده است:

((کجا شدی؟))

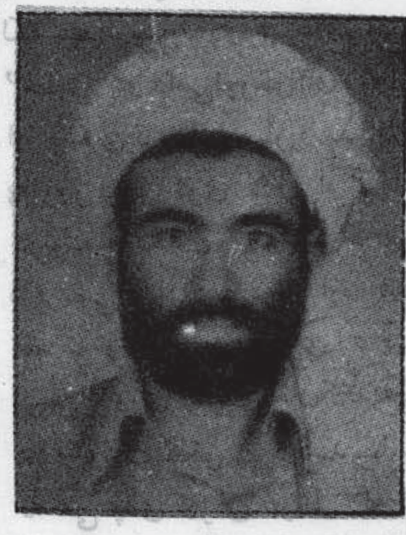
ای همچو رعد دردل دشمن شررزتو غالب‌شدی به‌خلق به‌پرچم ظفرزتو
خاکش به سر ستم همگی در بدرزتو
((ای خار چشم روس پرستان کجا شدی))
((ای رستم دلیر بدخشان کجا شدی))

از حملهٔ توپرچمیان تیت وتارشد تعداد کشتگان لو دوراز شمارشد
هر لحظه دشمنان زتو در اضطرار شد
((ای موج پر طلاطم طوفان کجا شدی))
((ای رستم دلیر بدخشان کجا شدی))

رفتی و داغ هجر بدل‌ها گذاشتی همسنگران زبهر چه تنها گذاشتی؟
پیمان برای دیدن فردا گذاشتی
((شیر دریده دام بیابان کجا شدی))
((ای رستم دلیر بدخشان کجا شدی))

همچون توکس به‌صحنهٔ گردون ندیده‌است با رفتن تورنگ زگل‌ها پریده است
دلها بجای اشک زمژگان چکیده است
((شد جمله نا امید و پریشان کجا شدی))
((ای رستم دلیر بدخشان کجا شدی))

در راه اوست دادن سرمدعای تو
آخر زخون بر نگ حنا شد قبائی تو
شکوه سرود مرثیهٔ در رثائی تو
((ای امتداد خون شهیدان کجا شدی))
((ای رستم دلیر بدخشان کجا شدی))



صدر الدین شهید:

صدر الدین ولد الحاج ناصر، مسکونهٔ حسن آباد مربوط مرکز ولایت شبرغان در سال ۱۳۲۰ در یک خانوادهٔ متدین، متولد گردید. به سن هفت سالگی شامل مکتب گردید و در پهلوی د روس مکتب، نزد پدر خویش علوم دینی را آموخت. به سن ۲۱ سالگی بخدمت عسکری اعزام گردید و پس از ختم دورهٔ سربازی، در خدمت مردمش بود. همزمان با وقوع فاجعهٔ ۷ ثور ۱۳۰۷، برضد کمونست ها به تبلیغ پرداخت، و از همین سبب از طرف خلقی نما های بی‌حیثیت وبی ماهیت باز داشت و روانهٔ زندان گردید. زمانی که ببرک بی ناموس بقدرت رسید، این برادر از حبس رها شد وبلا درنگ به سنگر جهاد شتافت و از طرف مجاهدین بحیث قوماندان جبههٔ مرکز شبرغان تعیین و انتخاب شد. قوای هوائی روس منزل نشیمن او را بمبارد نمود و او مجبور شد با فامیل و اعضای خانواده اش به ولسوالی آقچه که منطقهٔ آزادبود هجرت کند. او در سال ۱۳۶۰ باری به پاکستان هجرت نموده و دوباره به سنگر جهاد بازگشت.

سرانجام در یک برخورد مسلحانه با روس های جنایت پیشه تحت محاصره واقع شد و پس از کشتن چندین نفر از کفار در قریهٔ سلطان آریق ولسوالی آقچه بتاریخ ۱۳۶۰/۱۱/۲۷ در اثر اصابت مرمی هلیکوپتر های توپ بردار روسی به شهادت رسید و بجوار رحمت ایزدی پیوست.

انالله وانا الیه راجعون

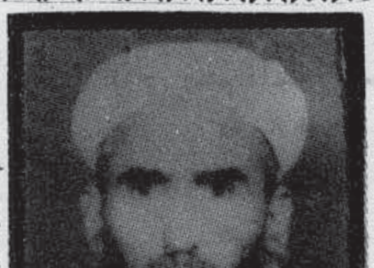
شهيد الحاج مولوي عبدالرّب احدی وردگ

د اسلامي تحريک په ښکلي او ښائيسته اسمان کي مولوي عبدالرب احدي وردگ هغه ځلانده ستوری دی کوم چي د الحاد او فساد په خلاف مبارزه کي ئی نه ستړيا پيژند له اونه ستوماني .

مولوي صاحب د ظاهرشاه د فاسد حکومت له وخته را پديخوا د حق او مبارزي چيغه پورته کړه . د داؤد د ظالم حکومت د غير اسلامي اقداماتو په ضدئی د مخالفت آواز اوچت کړ او د کمونستي خونړي کودتا په خلاف لومړني مبارز ؤ چي د ۱۳۵۷ کال د ثور په ۲۴ نيټه ئی د جمعي په ورځ يي د جومات له لوړ سپيکر څخه د جهاد غږ پورته کړ .

زموږ مبارز استاد مولوي صاحب احدي په ۱۳۰۱ هـ ش کي د وردگو د بهبئي د کلي په يوه ديندار او علمي کورني کي زيږيدلی .

مولوي صاحب لاماشوم ؤ چي پلارئې الحاج مولوي عبدالاحد د امان الله د فاسد حکومت په خلاف اسلامي مبارزه کي د شهادت جام وڅښلو او پا ته کورني يي له خپل اصلي وطن څخه ډير ليري خان آبادته فراري کړی شو . مولوي صاحب له يوي خوا له پلاره دوکان يتيم پاته شو . او له بلي خوا د مسافري او پرديسي په حالت کي له وطن څخه ليري او سيدلو د ده ژوند او فکرئې له کړاوونو او سختيو سره عادت او اموخته و گرځاوه او همدغه وجه وه چي ده د مبارزي لار غوره کړه . هغه مبارزه چي د شهادت په شکل په موسکا او خوشحالي دهغه استقبال کيده لدی کبله چي مولوي صاحب ديوی علمي او دينداره کورني زوی ؤ سره لدی چي د زياتو مشکلاتو مخه د ده د ژوند په لوري گرځيدلي وه ده د ديني سبق زده کړي ته ملا وتړله او په لږه موده کي يي د خپل پيا وړي استعداد او زيار له بر کته ستر برياليتوبونه لاس ته راوستل .



مولوي صاحب په کال ۱۳۲۷ هـ ش کي د کابل په عربي دارالعلوم کي دزده کوونکي په توگه شامل او په کال ۱۳۳۵ کي په اعلی درجه له هغي مدرسي څخه فارغ شو . مولوي صاحب د خپلو اسلافو په څير د مبارزي په دگر کي دښوونکي وظيفه غوره کړه او د استقلال په ليسه کي د ښوونکي په توگه و ټاکل شو . په کال ۱۳۴۱ کي مولوي صاحب د امام ابو حنيفه 'رح' په مدرسه کي د مدرس په توگه انتخاب شو ، په مدرسه کي يي ډير مبارز شاگردان لکه عبدالرحيم نيازی ، غلام رباني "عطيش" او داسي نورځوانان وروزل او هلته يي د انقلابي مبارزو مسلمانانو په روزنه کي لوی لاس او برخه درلوده ، په کال ۱۳۴۸ د حج د فريضي د ادا کو لو لپاره بيت الله ته ولاړ او د شوری د ديار لسمي د وري لپاره ئي ځان کانديد کړ خود وخت حکومت د فاسد سياست له مخي پدی کار کي بريالی نه شو خو کله چي د گهيځ' د اسلامي جريدی د امتياز خاوند ، منهاج الدين "گهيځ" د اسلام د دښمنانو له خوا شهيد کړی شو ، مولوي صاحب د دی درندی وظيفي مسؤليت په غاړه واخيست په کال ۱۳۵۲ کي د رابطه عالم اسلامي په بلنه ليبياته و لاړ او هلته يي ستر کنفرانسو نه ورکړل .

د داؤد د ظالم حکومت په بينځ' ته راتلو سره مولوي صاحب د يوی توطئي له امله لومړی د ننگرهار نجم المدارس ته تبديل شو او کله چي داؤدی حکومت هلته هم مولوي صاحب د مبارزي مؤثريت وليد نو سملاسي يي له هغه ځای څخه را وغوښت او د محمود هوتکي په لومړني ښوونځی دښوونکي په توگه و ټاکل شو.

خو د کمونستی خونړی کودتا په منځ ته راتللوسره مولوی صاحب لوموړی زندانی ؤ چی د ثور په ۲۴ نیټه زندانی کړی شو او ورسره یې د ده د کورنی دری تنه نور غړی لکه جګړن عبدالحق دره واره فضل الهی او محمد نصیر هم زندانی کړل چی تراوسه یې هیڅ پته او درک نشته - په پای کی وحشی ملحد حکومت د مولوی صاحب په کور یرغل وروړ او د ده زیات شمیر لیکنی آثار او تألیفات یې لوټ او وسوځول - اوس د مولوی صاحب کورنی په پیښور کی د مهاجرت په کړاوونوکی ژوند تیروی ، مولوی صاحب د قلم او مبارزی اتل ؤ د هغه جذابی او انقلابی لیکنی د ګهیځ ، پیام حق او نور و جراید و کی د د دی خبری پوره شاهدی ورکوی .

مولوی صاحب د اسلامی مبارزی د حلقو دپرا خولو به خاطر د چک او بمبایی په سیمو کی د جمعی او اخترونو د لمانځه او غونډو لړی پرانستله - او کله چی د داؤد د حکومت له خوا دځمکو د اصلاحاتو په نامه د دینی علماؤ کو مه غونډه د کابل ښاروالی سالون ته را بللی وه خو مولوی صاحب په ډیر جرئت سره په هغه باب د اسلامی اصولو له مخی جذابه او انقلابی وینا وکړه او سملاسی د کورنیو چارو وزارت ته وغوښتل شو او له هغه ګړی مولوی صاحب د حکومت تر سختی څارنی او تعقیب لاندی ؤ او -

مولوی صاحب په ډیر و سیمو لکه مزار شریف ، ننګرهار او نوروکی د الحاد او دهریت په ضد ویناوی او خطابی وړکړی او د مسلمانانو له خوا به هغی ډیر په زړه پوری استقبال کیده .

د حق د لاری د مجاهدینو و سله وال جهاد په که خدای کول زموږ د شهیدانوارمانونه پوره کوی .

روحش شاد ویادش گرامی ونامش جاودانه باد .

ضابط عبدالکریم شهید :

شهید ضابط عبدالکریم ولد محمد عرب که دریکی از روستاهای مرد پرور وادی پنجشیر "قریهٔ درخیل" پابعرصهٔ وجود نهاده بود پس از پایان تحصیل ابتدائی ومتوسط در در لیسهٔ رخهٔ پنجشیر شامل مکتب خوردضابطان گردید وفنون سپاهی گری وسربازی آموخت . عشق و علاقهٔ اوبخدا واسلام آنچنانش بی خودو شیفته کرده بود که شب ها تاصبح خواب نداشت و عبادت می کرد . بااینکه جوان بود و دوره های احساسات جوانی را هنوز پشت سر نگذاشته بود ، اما لحظه ای از ایام زندگی اش بدون یاد خدا وذکرخدا سپری نمی شد وبرهمین جهت بود که پس از رویکار آمدن داود و گرفتاری جوانان مسلمانان او نیز به پشاور هجرت کرد و منتظر فرصت بود تا



بار دیگر داخل افغانستان شود و با دشمن به جنگد چنانچه هنگام رویکار آمدن تره کی ، او باعدهٔ دیگری ازیارانش همراه باانجنیر مسعود راهی وادی پنجشیر شدند ودراولین حمله بردژهای دشمن علاقداری حصه اول را باسلاح و مهماتش بدست آوردند . ولی توطئه‌ها ومکاید دشمن ایشان را غافلگیر کرد ودریک نبردی که درحصهٔ دشت وریوت پنجشیر بین ایشان وقوای مزدوررخ داد ، این برادرما جام شهادت نوشید . قالوا انالله واناالیه راجعون .

شهید ملک محمد نبی :

ملک محمد نبی از قریهٔ ده بابی مرکز ولایت کاپیسا ، شخص مسلمان و با احساسی بود . پس از تجاوز قوای اشغالگر روس برحریم خاک کشور عزیز مان ، این مجاهد راه حق سلاح برداشت و به جنگ کفار شتافت وتا آخرین رمق زندگی با کفار جنگید تابالآخره در یکی از نبرد های خونین با کفار ، به اثر اصابت گولهٔ توپ به شهادت رسید .

(انا لله و انا اليه راجعون)



شهید مولوی عبدالعزیز، مبارز خلیق و مجاهد خستگی ناپذیر

شهید استاد مولوی عبدالعزیز فرزند فرزانه و رشید الحاج وکیل سعدالله که چهل سال قبل از امروز در یک خانوادهٔ متدین و خدا پرست قریهٔ کجدرهٔ ولسوالی کشم ولایت بدخشان چشم بجهان کشود . مولوی عبدالعزیز شهید بعد از آنکه تربیهٔ ابتدائی اش را در محیط فامیلش سپری نمود ، پدرش جهت کسب و تحصیل علوم دینی اورا در یکی از مدارس آنمحیط شامل نمود ، مولانای شهید بعد از گذشت مدتی در رشتهٔ مورد نظرش معلومات زیادی فرا گرفت . و بنسبت علاقه ایکه وی به علوم روز داشت در یکی از مکاتب آنولسوالی شامل و مصروف فرا گرفتن موضوعات و مسایل مروجه گردید بعد از فراغت از صنف ششم نظر به تعامل آنوقت شامل مدرسهٔ تخارستان کندز گردیده و پس از فراغت از صنف دواز دهم بحیث معلم در یکی از مکاتب مرکزی ولایت کابل استخدام و بعداً در جریان وظیفه داری اش نظر به علاقهٔ خاصی که در فرا گرفتن علوم داشت صنف سیزده و چهار دهم را بقسم داخل خدمت بپایان رسانید و شهادتنامهٔ صنف چهاردهم را بدست آورد .

شهید مولوی عبدالعزیز از وهلهٔ اول تأسیس جمعیت اسلامی خود را در صفوف برادران مؤمن و متعهد مربوط به جمعیت اسلامی افغانستان شامل ساخته و دوشادوش



سایر برادران در راه پیشبرد آرمان مقدس خویش قدم های مثبت و متینی برداشته و خدمات ارزشمندی را انجام داد. وی بعد از کودتای ننگین و شرم آور "٧" ثور ١٣٥٧ از کابل به یکی از مکاتب ولسوالی کشم بصفت معلم تبدیل شد مولوی عبد العزیز شهید در ولسوالی کشم لحظهٔ هم ازمبارزات و فعالیت های خستگی نا پزیرش دست برنداشت و فعالیتش بیشتر از پیش گردیده بود بالآخره همان بود که در سال ١٣٥٨ بمجرد رسیدن برادران مجاهد در یکی از مناطق دور دست آنولسوالی برادرشهید ، خود را به گروپ مجاهدین رسانیده و داخل کار و پیکار مسلحانه گردید و در چندین حمله وعملیات علیه روسها و روسلی ها با برادران رزمنده و مجاهدین قهرمان آن ولسوالی اشتراک نموده پیروزیهای چشمگیری را نصیب شد اما بعداً

نظر به تصویب ولسوالی و تقاضای مردم ، موصوف بحیث څارنوال جبهات اسلامی کشم تعین گردید و تاآخرین لحظات حیات وظیفه خطیر را پیروز مندانه پیش برد و شب و روز در راه استحکام هر چه بیشتر انقلاب اسلامی فعالیت نمود .

سر انجام بتاریخ ٢٠-٤-١٣٥٩ در ماه مبارک رمضان چند تن از عناصر مفسد و خدا ناشناس که خود را در لباس اسلام جای داده و بنام مجاهد عرض اندام نموده بودند وی را بشمول یکتن از برادر دیگرش بنام عبدالقدوس شهید در مهمانخانه اش محاصره نموده و هر دو را هدف گوله هائی که اصلاً باید بطرف دشمن دین ، ناموس و خاک افغانستان شلیک می شد قرار دادند و بالآخره با اصابت مرمی های عناصر جانی و فاسد مولوی عبدالعزیز و برادرش جان را بجان آفرین تسلیم و دارفانی را ترک گفته و بجوار رحمت ایزدی پیوستند .

(انا لله و انا الیه راجعون)

خون ناحق دست از دامان قاتل برنداشت
دیده باشی داغهای دامن قصاب را

شهید عبدالقدوس :

شهید عبدالقدوس فرزند حاجی سعدالله که چهل سال قبل از امروز در یک فامیل متدین و خدا پرست

ولسوالی کشم بدخشان دیده بجهان کشودوبعد از سپری نمودن دوران طفولیت ، پدرش او را در مدرسه نزد علمای محترم آنمنطقه جهت تحصیل و فرا گرفتن علوم و مسایل دینی و مذهبی گذاشت .

عبدالقدوس شهید چنان در وظیفه و تحصیل علوم ساعی و جدی بود که لحظهٔ هم از دروس خویش دوری نگزید و همان بود که مسایل مورد نیاز و ضرورت خویش را از علمای آنولسوالی فرا گرفت .

شهید عبد القدوس با برادران رزمنده و متدین آنولسوالی ارتباطات مستحکم برقرار نمود و جای وی یک پایگاه خوبی برای برادران



مسلمان آنجا بود ، بعد از آنکه انقلاب اسلامی بشکل مسلحانه در کشور آغاز گردید ، عبدالقدوس شهید در پهلوی سایر برادران مجاهد به جهاد مقدس و اسلامی خویش بر علیه روسهای جهانخوار ادامه داد و بالآخره در ماه مبارک رمضان سال ۱۳۵۹ مورد تاخت و تاز و فیر مرمی یکعده از عناصر بی بند و بارگردید و با اصابت مرمی دشمنان داخلی همراه با برادر شهیدش مولوی عبد العزیز ، جان را بجان آفرین سپردند .

(انا لله و انا الیه راجعون) -



شهید حضرت قل :

از آغاز انقلاب نجات بخش اسلامی درکشور برعلیه روس های متجاوز و رژیم سفاک و مزدور سه سال واند ماه سپری می شود و درین مدت هزاران تن از مردم متدین و مبارز ما در سنگرگاههای خونین و فخر آفرین شان جام شهادت نوشیده و افتخار عالی انسانی را کمائی نموده اند .

یکی از آن راد مردان متعهد و جانبازی که بخاطر کسب و رضای خدا (ج) و نجات کشور در بند کشیده از بدو آغاز انقلاب اسلامی در میهن به پیکار مقدس و آزادی بخش دست یازید و باشهامت و مردانگی در دره های پر خم و پیچ و کوههای سر بفلک کشیدهٔ کشور بر علیه روسهای جهانخوار و مزدوران سیه دل و بی وجدان شان صف آرائی نموده و موفقیت های شایانی را نصیب گردید حضرت قل معروف به محمد طاهر می باشد .

او سی و پنج سال قبل از امروز در یک فامیل متدین و خدا پرست قریهٔ باستانی گندم قول ولسوالی کشم چشم بجهان کشود ، پدرش خوجم قل اسم طفلش را حضرت قل گذاشت حضرت قل هنوز به سن جوانی نرسیده بود که از پدر دلسوز و مهربانش "که به مهمان نوازی و سخاوت مندی شهرت زیادی داشت" آداب وروش مرد - مداری و شیوهٔ نوعدوستی و بشر خواهی را آموخت و درمیان مردم باثر داشتن اخلاق حمیده و صفات پسندیدهٔ انسانی محبوبیت زیادی پیدا نمود .

ذوق و علاقهٔ حضرت قل از ابتدای جوانی به پهلوانی و چاپ اندازی معطوف گشت ، چه هیکل تنومند و سیمای بشاش او چون پهلوانان مشهور و بلند بالای کشور به فن پهلوانی و چاپ اندازی کاملاً مناسب بود ، همان بود که وی از وهلهٔ اول جوانی در مسابقات بزرگ پهلوانی و چاپ اندازی اشتراک ورزید و پیروزیهای چشمگیری را نصیب گردید .

هنگامیکه رژیم مزدور و خون آشام کمونستی باثر دسیسهٔ خرس های قطبی در ثور سیاه ۱۳۵۷ درکشور رویکار آمد ، حضرت قل مصروف سپری نمودن دورهٔ مکلفیت عسکری در ولایت پکتیا بود بعد از گذشت مدتی او با یکعده از عساکر مسلمان و خدا پرست از قرار گاه نظامی که بعد از استقرار حکومت کمونستی به پایگاه کفر و الحاد مبدل شده بود فرار نموده با مقادیر زیاد اسلحه و مهمات با مجاهدین اسلام در ولایت پکتیا

پیوستند .

حضرت قل شهید بعد از سپری نمودن مدتی در سنگرگاههای ظفر آفرین پکتیا راهی پشاور شد و مدت دو ماه را در مرکز جمعیت اسلامی افغانستان سپری نمود ، سر انجام در برج سرطان ۱۳۵۸ با گروپی از رزمندگان جمعیت اسلامی که در رأس آن برادران خبیر و دانشمندی قرار داشتند جهت اشتراک به جهاد مقدس اسلامی عازم ولایت بدخشان شد .

شهید حضرت قل بعد از ورود به ولسوالی جرم سهم فعالی در جهاد اسلامی گرفت و بالآخره بتاریخ شش اسد ۱۳۵۸ در یک برخورد خونین با قوای ملحد و مزدور در شهر جرم جام شهادت نوشید و جان را به جان آفرین سپرد ، روحش شاد و جایگاهش بهشت برین باد !

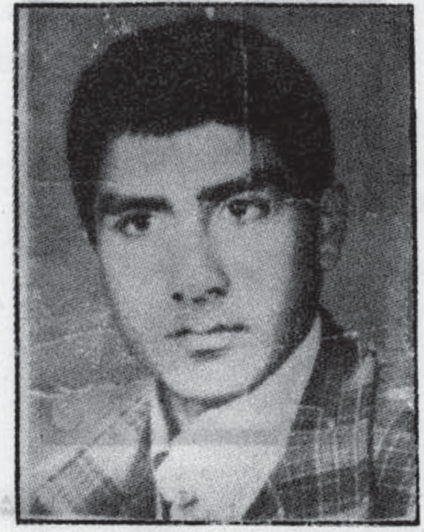
****

شهید عبدالقدوس «مهیا» :

شهید عبدالقدوس «مهیا» فرزند برومند مرحوم خان محمد و یکی از رزمندگان صف اول تحریک اسلامی در کشور بود . وی در سال ۱۳۳۸ هـ ـ ش در قریهٔ فلول ـ علاقه داری برکهٔ ـ نهرین بغلان در آغوش مبارز پرور یک خانوادهٔ فقیر و متدین دیده به جهان کشود .

وی که هنوز به سن رشد نرسیده بود والدین خود را از دست داده و سرپرستی این جوان مبارز را اقاربش عهده دار شدند .

«مهیا» تحصیلات ابتدائی را در مکتب ابتدائیه فلول بپایان رسانید و طی یک امتحان کانکور در سال ۱۳۵۳ شامل مدرسهٔ عالی ابو حنیفه (رح) شد . و در همانسال در حلقهٔ تحریک اسلامی شامل



شد و با سایر همرزمان «جوانان مسلمان» به افشاء چهرهٔ کریه ، منحوس و نقابدار « داوٌد شاه مجنون» همت گماشت او نسبت لیاقت و شهامتی که داشت مورد توجه استادان زبدهٔ آنجا قرار گرفت او همیشه از راه مباحث مستدل و مبرهن و منطق سالم اسلامی پیش می رفت و در جهت تنویر اذهان مردم سهم بارزی داشت ، طبق ایجابات روح استکبار ستیز و احساسات دینی اش در حادثهٔ چند اول دست به جهاد عملی زد که در نتیجه بتاریخ ۲-۴-۱۳۵۸ از صحنهٔ نبرد دستگیر و به بیرحمانه ترین وضعی به شهادت رسید . انا لله وانا الیه راجعون .

یادت گرامی بادای برادر .

****

محمود شهید :

محمود ولد اصحاب الدین مسکونهٔ وردک ، مجاهد فدا کار و جان نثاری بود که تا سرحد جان در راه خداج پیکار نمود و در برابر زور و ظلم و دسایس دشمنان اسلام تسلیم نگردید .

موصوف در برابر تجاوزات بی شرمانهٔ روس های سفاک و ظلم و جنایت مزدوران حلقه بگوش داخلی آنها قیام نمود و با مقاومت های دلیرانه اش ضربات کوبنده و سهمگین خویش را بر پیکر دشمنان خدا وارد ساخت. او بتاریخ ۲۱-۲-۱۳۶۰ حین حمل سلاح بصوب ولسوالی میدان ، در حصهٔ زرغون شهر لوگر مورد محاصرهٔ روس‌ها و فرومایه گان کابلی قرار گرفت و با چند تن از همراهانش جام شهادت را نوشیدند.

انالله وانا الیه راجعون

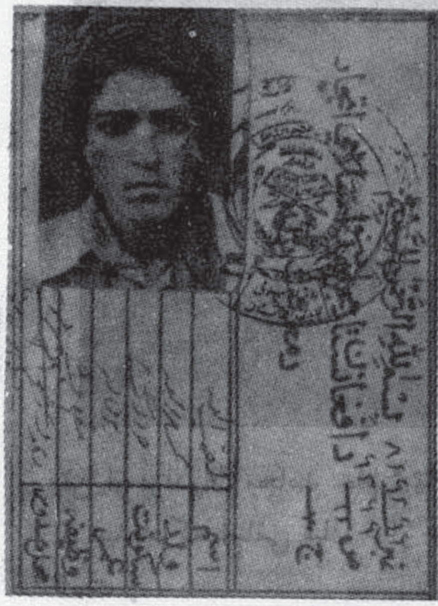


لقیب الله شهید :

لقیب الله ولد عبد الله باشندهٔ ولایت وردگ ، جوان مجاهد و مبارزی بود که مردانه در راه خدا رزمید و با شهامت و پایداری در برابر کفر و ظلم مقاومت نمود.

اوکه هنوز ۲۰ سال از بهار

عمرش سپری نشده بود، بااحساس عالی اسلامی در عرصهٔ پیکار و



جهاد علیه تجاوز گران روس و کفار داخلی تا آنجا که در توان و قدرتش بود از خویشتن ثبات و استقامت نشان داد و بالآخره بتاریخ ۲۱-۲-۱۳۶۰ در حالیکه با چند تن از همراهان خویش به ولسوالی میدان ملاح حمل می نمودند در منطقهٔ زرغون شهر تحت محاصره عساکر متجاوز روس و کارملی قرار گرفته و بشهادت رسیدند.

انا لله و انا الیه راجعون.

ملا عبد الاحد شهید از راغ بدخشان:

ملا عبدالاحد شهید فرزند ملا محمد ابراهیم در سال ۱۳۳۵ در یکی از قریه های اسلام پرور بنام سفیدار ایلگه ولسوالی راغ دیده به جهان کشود. او تحصیلات ابتدائی خویش را در مکتب سادات بپایان رسانید. ملا عبدالاحد شهید با شوق و علاقه ایکه داشت بعد از بپایان رساندن مکتب، واردیکی از مدارس دینی گردید و مدت دو سال را در مدرسهٔ بنام احمد، سپری نمود. او بیخواست به یکی از مدارس عالی تر برود، واردیکی از مدارس ولایت کندز گردید. این جوان مبارز باوجودیکه تعلیم مدارس را پیش میبرد، مطالعهٔ سیاسی را نیز آغاز نمود در سال ۱۳۵۷ به عسکری جلب گردید بعد از سپری نمودن مدتی درعسکری ملا عبدالاحد شهید را بجرم مسلمان بودنش در محبس پلچرخی افگندند با از میان رفتن حفیظ الله لعین دوباره به عسکری اعزام گردید بعد از سپری



نمودن چندی قطعهٔ عسکری را ترک و بایک قبضه کلاشینکوف با برادران مجاهد خویش پیوست. ملا عبد الاحد شهید یک مجاهد واقعی بود در جنگ های کوه غازیان، سیاه شخ، قره کمر و همچنان جنگ های گریلائی که بالای مرکز بدخشان صورت میگرفت، اشتراک می ورزید و بالآخره دریک نبرد خونین بین مجاهدین و روس های درنده خو و حیوان صفت که بتاریخ ۱۲ میزان ۱۳۵۹ در کجی خم یفتل صورت گرفت جام شهادت نوشید. هر چندی ملا عبدالاحد شهید به آرزوی والای خویش نائل گشت، ولی داغ هجرانش قلب دوستان و اقاربش را داغدار نموده است.

روحش شادو یادش گرامی باد.



غلام سرور شهید:

غلام سرور فرزند ارباب آدم خان باشندهٔ چهار برجک یکتن از آن مجاهدین جان بازی بود که بتاریخ ۱۳۶۰/۹/۲۵ به عمر ۲۷ سالگی در جریان یک نبرد خونین با روس ها بشهادت رسید.

روحش شاد باد!

عبد الحکیم شهید:

برادر عبدالحکیم مشهور به سنائی از ابتدای انقلاب حوت ۱۳۵۷ در هرات، علیه دشمنان خدا و انسانیت به نبرد برخاسته و درین راه مقدس با تمام امکانات رزمیده است.

موصوف، با اخلاص و صداقت کامل در راه مبارزه و جهاد، از خود شهامت و رشادت بخرج داده و در سرکوبی کفار و پیروان ننگین شیطان اعم از روسی و چینائی، نقش فعال و عمده داشته است.

این برادر مجاهد و مبارز،



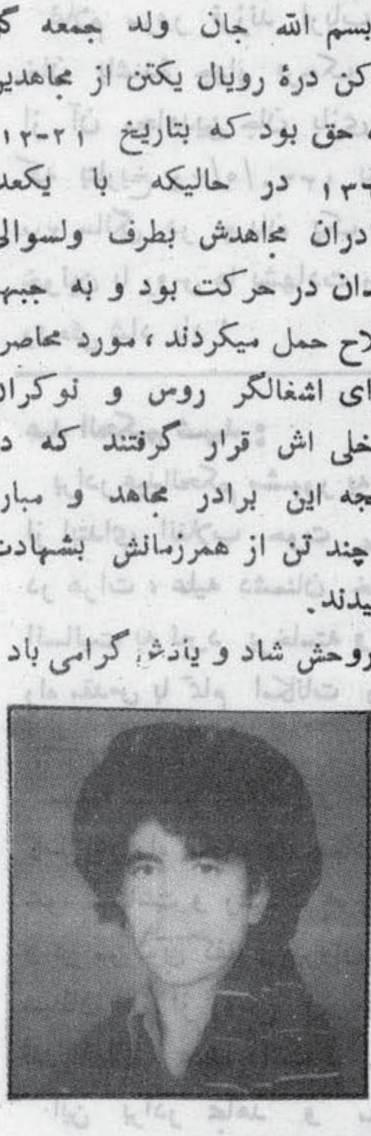
سرانجام در اواسط سال ۱۳۶۰ در یک نبرد رویا روی با پیروان آتش افروز شیطان یعنی شعله ئی های کثیف و خدا نشناس ، جام شهادت نوشید و به جوار رحمت حق پیوست.

روحش شاد و یادش گرامی باد.

بسم الله جان شهید :

بسم الله جان ولد جمعه گل ساکن درهٔ رویال یکتن از مجاهدین راه حق بود که بتاریخ ۲۱-۱۲-۱۳۶۰ در حالیکه با یکعده برادران مجاهدش بطرف ولسوالی میدان در حرکت بود و به جبهه سلاح حمل میکردند ، مورد محاصرهٔ قوای اشغالگر روس و نوکران داخلی اش قرار گرفتند که در نتیجه این برادر مجاهد و مبارز با چند تن از همرزمانش بشهادت رسیدند.

روحش شاد و یادش گرامی باد !



مولوی لطف الله شهید :

جناب استاد مولوی لطف الله جان ولد سعد الله وردک که در سال ۱۳۵۲ با بمیان آمدن داؤد ستمگر ، دست به مبارزه زده و در جهت روشنگری و تنویر اذهان فریب خوردگان گامهای مثمر و مؤثری برداشته است.

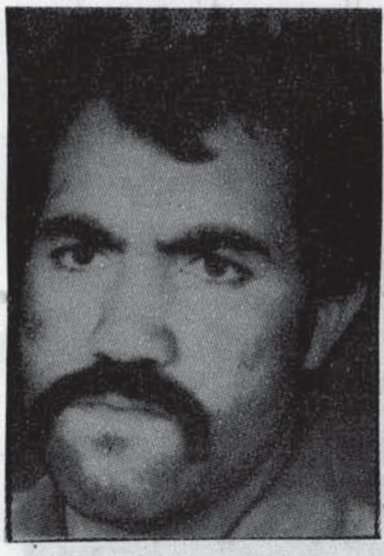
بر علیه روس ها و کفار داخلی پس از بمیان آمدن تره کی کافر و بیدین ، دست به مبارزهٔ مسلحانه زده و در سنگرهای مختلفی ، ضربات خورد کننده اش را بر دشمن وارد آورده است و سرانجام در یکی از نبرد های خونین در ماه جدی ۱۳۶۰ پس از کشتن تعداد زیاد روس ها خود نیز جام شهادت بر سرکشید و به جوار رحمت ایزدی پیوست.

انا لله و انا الیه راجعون.



عبدالرؤف شهید :

عبدالرؤف فرزند سید محمد باشندهٔ کودان شندند بتاریخ ۱۶/۱۰/۱۳۶۰ در جریان یک برخورد مسلحانه بین مجاهدین جان باز راه حق ، و قوای متجاوز روسی که در گردنهٔ نخودی واقع گردید ، به عمر ۲۸ سالگی به شهادت رسید و همچنین در جریان همین برخوردسه



تن از برادران مجاهد جام شهادت نوشیدند که اسامی شان قرار ذیل است :

۱—عبدالوهاب ولد عبدالواحد مسکونهٔ چهار برجک به عمر ۲۰ سالگی.

۲—عبدالحلیم ولد عبدالواحد مسکونهٔ چهار برجک به عمر ۱۸ سالگی.

۳—جمعه خان ولد بازگل مسکونهٔ کودان شندند به عمر ۲۵ سالگی.

عبدالسلام شهید :

عبدالسلام ولد نیاز محمد مسکونهٔ کودان شندند مجاهد خود گذرو فدا کاری بود که در جریان یک نبرد خونین با روس های آدمخوار بتاریخ ۲۵/۹/۱۳۶۰ به عمر ۱۸ سالگی به شهادت رسید. روحش شاد باد !





سید نظام شهید :

سید نظام فرزند ملا اختر در کودان شندند تولد شده و پس از فداکاری ها و رشادت زائد الوصفی که از خویشتن در جریان نبرد های متعدد خونین با روس ها ، تبارز داد بتاریخ ۱۳۶۰/۹/۲۵ در ولسوالی شندند به عمر ۳۵ سالگی بشهادت رسید (انا لله وانا الیه راجعون) و در جریان این جنگ یکی از برادران مجاهد بنام عبدالرؤف ولد خیر محمد مسکونهٔ را جان شیندند نیز بشهادت رسید. روحشان شاد و یادشان گرامی !



نیک محمد شهید :

نیک محمد ولد حاجی مقیم مسکونهٔ قریه سسق کول دشت قلعهٔ رستاق ، جوان مبارز و مجاهدی بود که در سنگر مبارزه و جهاد برعلیه روس های سفاک و نوکران بی وجدان آنها ، از خود مردانگی و ثبات نشان داد و ضربات خورد کننده اش را برپیکر کثیف جنایت کاران از خدا بی خبر روسی وارد آورد.

موصوف در یکی از نبرد های خونین که بین مجاهدین جان باز راه حق و قوای اشغالگر و متجاوز روس در قریهٔ قدق روی داد ، در ماه عقرب ۱۳۵۹ به عمر ۲۳ سالگی به شهادت رسید.

انا لله وانا الیه راجعون



شهید قهرمان و زندهٔ جاوید :

تصویریکه نور حق از جمالش پیداست شهید مرحوم عبد الوکیل پسر غلام محمد خان از قریهٔ دشت ایوت پنجشیر میباشد او در اولین روز قیام مؤمنین خدا پرست ولسوالی پنجشیر بر علیه کفر و شرک با وصف پرداخت مبلغ هشتاد هزار افغانی جهت تقویهٔ بنیهٔ مالی آن جبهه بشمول عبدالجمیل پسر عمویش هر دو باسلاح شخصی خود ها که از قدیم به عزم جهاد فی سبیل الله در خانه نگهداشته بودند کمر همت بسته در صف مجاهدین قرار گرفتند.

بعد از فتح ولسوالی پنجشیر عبدالوکیل در تخریب پل درهٔ سالنگ و عملیات گلبهار و جبل - السراج پیشاپیش برادران همسنگر خویش بسوی دشمنان می شتافت ، وی با اسلحهٔ خانگی اش در جریان حملات مردانه و متواتر بسیاری از روسیان ملحد و غلامان مرتد او را روانهٔ سقر نموده سلاح و غنایم زیاد بدست آورده بود او برفراز کوه سرخ همچون عسکر مؤمن از حریم وطن خویش پاسبانی میکرد . عبدالوکیل به همراهانش وصیت کرده بود تا هر وقت بدرجهٔ علیای شهادت نائل میشود او را در سنگر یکه قرار دارد مدفون کنند.

همانا در یک نبرد خونین و رویا روی با دشمن عبدالوکیل و عبدالجمیل در همانجا به افتخار شهادت نایل آمده و موافق آرزوی شان در سنگر مدفون شده اند.

روحشان شاد و یاد شان گرامی باد !



عبدالغنی شهید :

عبدالغنی ولد عبدالله خان باشندهٔ علاقه داری کشندی ولایت مزار شریف که در یک برخورد خونین

با روس های سفاک و جنایت کار ، بتاریخ ۶/۳/۱۳۶۰ به شهادت رسید.

انا لله و انا الیه راجعون.



محمد آصف شهید :

در اثر بمباری های وحشیانهٔ روسهای جنایتکار تنها جوانان و پیر مردان میهن آتش گرفتهٔ ما به شهادت نرسیده ، بلکه هزار ها فرزند نوباوهٔ آغوش مادر ها نیز بخاک رفته اند.



نور الحق شهید :

معلم نور الحق ولد شیخ گل- دین از قریهٔ جامچی مرکز ولایت کاپیسا ، یکتن از مجاهدین فدا کار و باشهامت این مرزوبوم بود که بارشادت و ثبات و پایداری در برابر کفار و ملحدین جنایت کار روس و نوکران فرومایه اش ، جهاد کرد و زمانی که روس های سفاک در ولایت کاپیسا دست به یک حملهٔ وحشیانه زدند ، این برادر پس از مقاومت جدی و سرسختانه بتاریخ ۳/۱/۱۳۶۰ به شهادت رسید.

انا لله و انا الیه راجعون.

ضابط عزیز الله شهید :

ضابط عزیز الله ولد داد الله از ولایت کاپیسا باشندهٔ قریهٔ دیرسان ولسوالی کوهستان آن ولایت ، یکتن از مجاهدین فدا کار و باشهامت این منطقه بوده که



بتاریخ ۷/۱۱/۱۳۶۰ جام شهادت نوشید وبجوار رحمت حق پیوست.

انا لله و انا الیه راجعون

حصام الدین شهید :

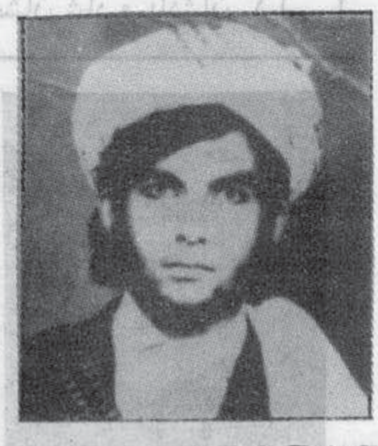
حصام الدین ولد بسم الله خان از جملهٔ شهدای گلگون کفن پنجشیر قهرمان است. وی مردانه در جهاد مسلحانه برعلیه کفر و الحاد کمرهمت بربست و سلاح بردوش کشید و به سنگر شتافت. از خویشتن ایثار و فدا کاری نشان داد و ضربات کوبنده اش را بردشمن وارد آورد تا بالآخره در یکی از نبرد های خونین جام شیرین شهادت برسرکشید و بجوار رحمت حق شتافت یادش گرامی و روحش شاد باد ! آمین



ملا شیر احمد شهید :

ملا شیر احمد ولد گل محمد از جامچی هروکی علیا قریهٔ گل خیل ، یک شخص مسلمان و عالم بااحساس و مبارز بوده که به سن ۴۲ سالگی در اثر ظلم و تجاوز منافقین در داخل افغانستان بشهادت رسید.

انا لله و انا الیه راجعون



شهید مولوی صاحب نظر خان :

مولوی صاحب نظر خان مشهور به مولوی فدا محمد باشندهٔ قریه قوشپدهٔ علاقه داری حضرت سلطان ولایت سمنگان بعمرسی سالگی در یک برخورد مسلحانه با روس های جنایت کاربه شهادت رسید.



شهید صبر الله :

صبر الله ولد داد الله از ولایت کاپیسا ، مرد مجاهد و شجاعی بود. علیه دشمنان دین و وطنش تاپای جان رزمید تا در یکی از نبرد های خونین بادشمن ، به شهادت رسید و به رحمت حق پیوست.

انا لله و انا الیه راجعون

شهید محمد سلیم :

محمد سلیم ولد محمد عمر باشندهٔ قریهٔ کشندی ولسوالی شولگرهٔ ولایت مزار شریف که در جریان یک نبرد خونین و رویا روی با روس های جنایت کار ، بتاریخ ۱۳۶۰/۴/۶ جام شهادت نوشید و به جوار رحمت یزدان پاک پیوست.

انا لله و انا الیه راجعون



محمد هاشم شهید :

محمد هاشم ولد محمد رجب ساکن قریهٔ کشندی ولسوالی شولگرهٔ ولایت مزار شریف که در جریان یک برخورد مسلحانه با روس های کافر و آدمخوار و نوکران پلید آنها ، بتاریخ ۱۳۶۰/۴/۶ به شهادت رسید.

انا لله و انا الیه راجعون



شهید ملنگ محمد :

ملنگ محمد ولد ملا محمد ، یک تن از مجاهدین راه حق بود که در قریهٔ دیره سان ولایت کاپیسا بودوباش داشت. در جریان



یکی از نبرد های خونین با کفار و تجاوز گران روسی و داخلی بشهادت رسید و به رحمت ایزدی پیوست.

انا لله و انا الیه راجعون

روحت شادو یادت گرامی !



آق مراد شهید :

آق مراد ولد روزی محمد مسکونهٔ علاقه داری مردیان ولایت جوز جان ، یکتن از مجاهدین راه حق بوده که در مقابل روس ها و جنایت کاران و نوکران بی وجدان آنها بدفاع از دین و ناموس خویش برخاست و درین راه از خود ثبات و پایداری نشان داد و سرانجام به اثر بمبارد وحشیانهٔ روس ها در راه رسیدن به جبهه شهید گردیده است.



شهید غلام ایشان :

غلام ایشان ولد محمد امان از قریه ده ایشان ولایت کاپیسا ، مجاهدی بود پرتلاش و استوار و متین و مدت های زیادی علیه دشمنان خدا و تجاوز گران روسی جهاد نمود تا بالآخره در یک برخورد خونین با دشمنان خدا بشهادت رسید.

در سنگرگاه های خونین انقلاب چه میگذرد؟

پروان

راپور و اصله از جبهات جهاد در ولایت پروان حاکی ازان است که : بتاریخ ۱۳۶۰/۱۲/۱۴ برخورد شدیدی بین مجاهدین راه حق و اشغالگران روسی و نوکران فرومایهٔ آنها در قریهٔ غندره صورت گرفت ، به تعداد بیست موتر و سه دستگاه تانک زرهی دشمن بآتش کشیده شده وعدهٔ زیادی از کفار در جریان این تصادم به هلاکت رسیدند.

و یکنفر مجاهد بنام فضل احمد جان به شهادت رسیده از وقوع کدام تلفات جانی دیگر بمجاهدین گذارش نشده است.

کنړ

د کنړ د ولایت څخه په ر رسیدلی رپوټ کی ویلی شوی دی. چی : په ۱۳۶۰/۱۲/۲۳ نیټه کښی د روس ملحدی قوا له خوا په دیو گل سخته حمله و شوه چه تر ۱۳۶۰/۱۲/۲۸ نیټه ئی دوام و کړه ، په دی حمله کښی روسانو ته سخت ځانی تاوان او تلفات و رسیدل او پنځه تانکونه ئی له منځه ولاړل.

اما د مجاهدینو له خوا دری نفره نارینه او څلور تنه ښځی شهیدان شول او د نوموړی دری او شیدونکوته سخت مالی زیان و رسیده.

کندز

مطابق راپور و اصله از ولایت کندز : بتاریخ ۱۳۶۰/۱۲/۹ یوم شنبه قوای متجاوز و اشغالگر روس ، بشمول جواسیس و نوکران بی وجدان داخلی اش با استفاده از ۱۲ تانک توپ دار و دو عراده موتر گاز ۶۶ و دو عراده موتر جیپ روسی ، میخواستند بالای گورتپه تعرض کنند. درین اثناء مجاهدین راه حق تحت قوماندهٔ غلام حیدر و با شرکت مولوی عبدالمجید ، عارف خان ، ارباب قادر و سید داؤد و به همکاری و اشتراک محمد عمر در حصهٔ باغ شرکت علیه قوای مذکور مقاومت شدید آغاز گردید و طی برخورد شدیدی که از ساعت ۸ الی ۵ نیم روز دوام داشت مجاهدین موفق شدند تاهشت دستگاه تانک را توسط راکت بآتش بدهند و دوموترگاز۶۶ و دوعراده‌جیپ نیز درین جنگ از بین برده شده است تلفات جانی دشمن بیش از صد نفر وا نمود گردیده است از جملهٔ مجاهدین ۹ نفر به شهادت رسیدند که غلام سخی ولد شاهمردانقل ، جمال‌الدین ، خیر محمد ونور الله از انجمله می باشند دشمن شکست خورده برای تلافی این افتضاح خود توسط طیارات بم افگن خانه های مسکونی را

بمبارد نموده تلفات سنگین و خسارات مالی زیادی وارد آوردند در اثر این تجاوز هوائی یک عده کودکان و زنان بشهادت رسیدند.

راپور در ادامهٔ گذارش خود می افزاید که : بتاریخ ۱۳۶۰/۱۲/۱۱ جنگ شدیدی در مدیریت انکشاف محل بین مجاهدین و کفار بوقوع پیوست که سنگر کفر بااستفاده از فیر راکت منهدم گردید.

وهمچنان بتاریخ ۱۳۶۰/۱۲/۱۷ یوم دو شنبه در حصه مدیریت ترافیک واقع در بندر امام صاحب برخورد شدیدی بین مجاهدین وعساکر ملحد روس بوقوع پیوست که در نتیجه این برخورد دو دستگاه تانک به آتش کشیده شد و کلیه سرنشینان آنها به هلاکت رسیدند. در حصه تلفات مجاهدین گذارشی بعمل نیامده است.

بدخشان

یاهاس راپور واصله از ولسوالی کشم ولایت بدخشان ، مجاهدین جانباز و غیور جبهات اسلامی گندم‌قول وتیشکان اخیراً دو فروند هیلکوپتر توپ بردار روسی را در منطقه دشت آغه سقوط داده اند.

در راپور علاوه گردیده است که شش فروند هیلکوپتر توپ بردار روسی بتاریخ ۱۵ حوت ۱۳۶۰ قرای گندم قول ، دشت آغه و چار مغزدره را تحت بمبار دمان شدید قرارداد که بااثرآن تعداد زیادی از منازل مسکونی ویران گردید و بفضل خداوند تواناتلفات جانی به اهالی قرای متذکره وارد نشده است.

همچنان در راپور ذکر شده است که : هیلکوپتر های روسی مدت یکساعت به بمبار دمان قرای متذکره ادامه داد و بالاخره مجاهدین منطقه به هدایات مولوی احمد و مولوی قاضی قوماندانان تیشکان وگندم‌قول در برابر عملیات قوای هوائی روس ها بدفاع پرداختندکه در نتیجه دو هیلکوپتر توپدار روسی بوسیله فیر مجاهدین سقوط داده شد که از داخل یکی از هیلکوپتر های سقوط داده شده ، یک میل ما شیندار بی - ایم سیزده و بعض مهمات دیگر بدست آمده است

ازص۳۵

درهم شکستگی معنویات...

کرکوردیویچ ورفقایش نه‌تنها برای آن مسئول اند که برخلاف این فرمودهٔ قرآن کریم عمل نموده اند ، بلکه جنایاتی که ایشان درافغانستان مرتکب می‌شوند، درتاریخ بشر سابقه ندارد ، هرچند آنها این جنایات را تحت زور و فشار مرتکب شده‌باشند ، بازهم از نظر اسلام قابل مؤاخذه میباشند. این مطلب را قرآنکریم با بیان شیوای خود چنین اظهار میدارد :

واذیتحاجون فی النار فیقول الضعفاء للذین استکبروا انا کنالکم تبعاً فهل انتم مغنون عنانصیبا من النار ○
قال الذین استکبروا اناکل فیها ان الله قدحکم بین العباد ○

"سوره‌المومن آیه ۴۷ — ۴۸" ...

ترجمه : "ویادکن چون‌باهم گفتکو میکنند در دوزخ پس گویند ناتوانان سرکشان را، هر آئینه ماتابع بودیم شمارا پس آیاشما دفع کننده هستید ازسرمایک حصه از عقوبت آتش را، گویند سرکشان هر آئینه ما همه در آتشیم هر آئینه خدا فیصله کرده است درمیان بندگان"

تاچه وقت تابع کشور استعمارگر برخلاف منافع اصلی خود به‌جنگ باتابع کشورتحت استعمار (یا موردتجاوز استعمار) ادامه خواهد داد؟

بعقیدهٔ مااین مدت نمی‌تواند بسیار طولانی باشد بعقیدهٔ ماحضور روس‌ها درافغانستان حیثیت بم ساعت شماری رادارد که کشته ویا مجروح شدن هر عسکر قشون سرخ عقربه های آنرا یک لحظه به"ساعت‌موعود" نزدیکتر می‌سازد. تاثیرات کشته ویامجروح شدن عساکر روس بالای همقطاران و خانواده ها یشان به آهستگی امایامتانت ومتداوم گسترش می‌یابد . رشد آن بالصاعد هندسی است . بزودی زمانی‌خواهد آمد که این بم منفجر شود ودست آهنی را که به خفه ساختن آن پرداخته است ، نابودکند . آنوقت است که نه تنها تجاوز روس درافغانستان خاتمه خواهد پذیرفت، بلکه امپریالیزم روس بطور کلی از صحنهٔ گیتی محو خواهد گردید .

"انشا الله"

صفحة مفقودة

ارشادات نبویؐ

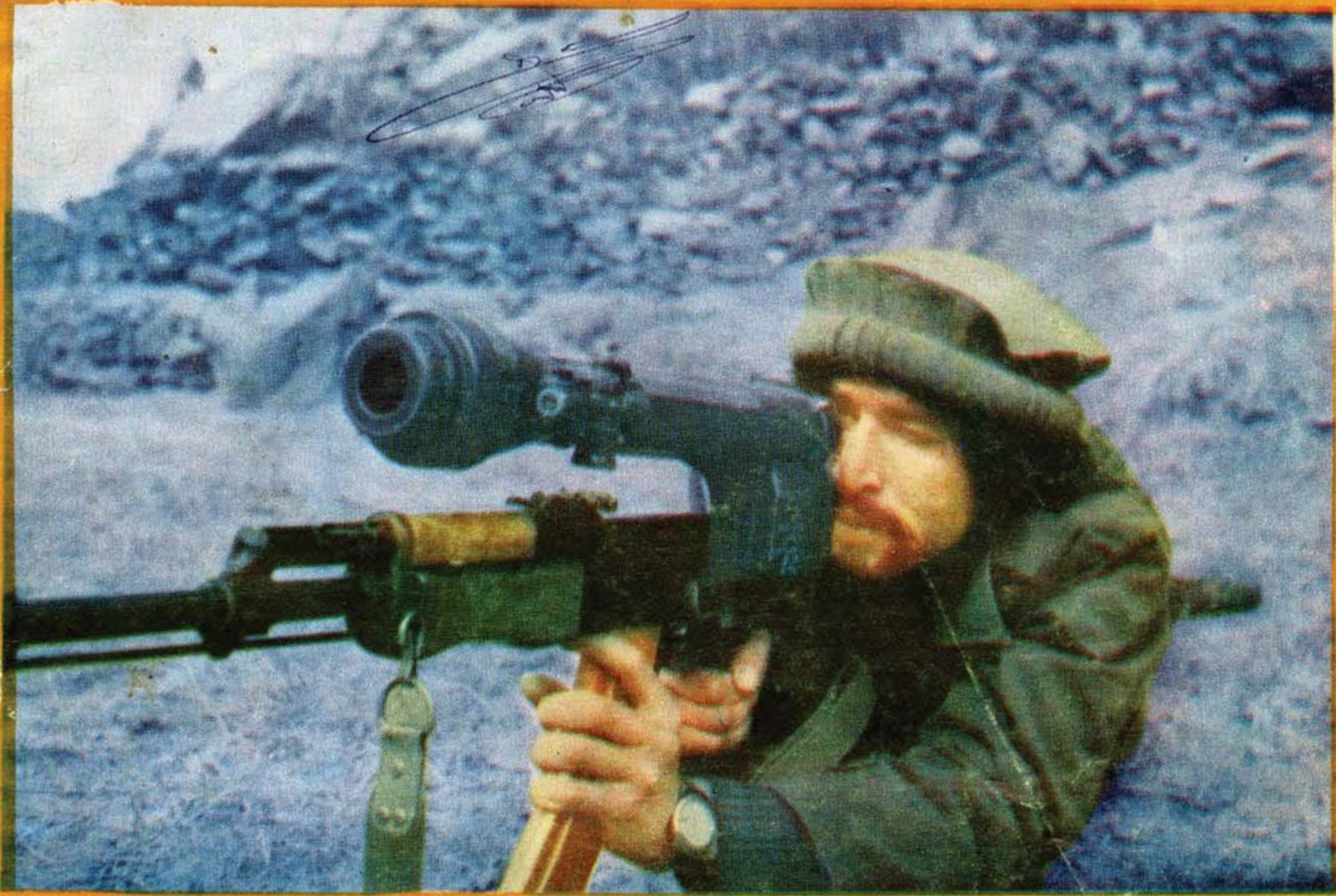
بسم اللہ الرّحمٰن الرّحیم

وعن ابی ھریرۃ رضی اللہ عنہ قال، قال: رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم - یخرج فی اٰخر الزمان رجالٌ یختلون الدنیا بالدین یلبسون للناس جلود الضّأن من اللین، السنتھم احلی من السکر وقلوبھم قلوب الذیاب یقول اللہ ابی یفترون ام علی یجترؤن؟ فبی حلفت لابعثن علی اولٰئک منھم فتنۃ تدع الحلیم فیھم حیرانً رواہ الترمذی

مشکوٰۃ شریف صفحہ ۴۵۵

— ترجمہ —

روایت شد از ابی ہریرۃ (رض) وی فرمود کہ گفت رسول (ص): می براید در آخر زمان مردانیکہ میخواہند دنیا را بدین: می پوشند برای مردمان پوست گوسفند را از جہت اظہار نرمی، زبان ہای ایشان شیرین تر است از عسل، دلہای ایشان مانند دل گرگ آیا بحلم من مغرور اند ویا بمخالفت من دلیری میکنند؟ پس بذات خود قسم میخورم کہ مسلط خواہم ساخت بر ایشان از میان خود شان فتنہ (اختلاف) را کہ می گذارد دانشمندان آنجماعت را "متحیر"۔





قیمت فی شماره - ۲۰ افغانی